



پیکان جوانان ۵۶

ペイカン. ジャワナン

www.javanan56.com

جهان درسه روز گذشته

* با اعزام ده هزار و پانصد نفر سرباز تازه نفس ارتش آمریکا در ویتنام تقویت شد .

* برای جلوگیری از حمله مجدد ویت‌کنگها ارش آمریکاسایگون را محاصره کرد .

* نماینده جمهوری یمن در سازمان ملل طی یادداشتی به «اوتانت» عربستان سعودی را متهم کرد که مداخلات خود را در یمن به جانبداری از هواداران امام ، افزایش داده و سیلی از اسلحه و پول و تجهیزات برای هواداران امام میفرستد .

* در جنگهای قبیله‌ای فوق‌العاده شدیدی که در جنوب سودان در منطقه «بحرالغزال» در گرفته پانصد نفر کشته شده‌اند .

* یک روزنامه چاپ هنگ‌کنگ نوشت که چین کمونیست بدولت ویتنام شمالی قول داده که با تمام قوا از این دولت در برابر آمریکا حمایت میکند و در صورت لزوم بمبهای هیدروژنی به ویتنام خواهد فرستاد !

* دولت ویتنام جنوبی اعلام کرد به کلیه کسانی که سن آنها کمتر از ۳۳ است دستور میدهد که تا روز ۱۵ مارس (۲۵ اسفند) خود را برای خدمت وظیفه معرفی کنند باین ترتیب تعداد سربازان ویتنام جنوبی افزایش مییابد و بهتقد هزار نفر میرسد .

* قریب ۱۵۰۰ نفر از مسلمانان فیلیپین که خود را برای زیارت خانه خدا آماده کرده‌اند ، بسبب پارهی مشکلات نخواستند بربستان سعودی عزیمت کنند .

* تلاش اوتانت برای پایان دادن بجنگ ویتنام و سفر او بمسکو وپاریس و دهلی نو باین منظور بنتیجه نرسید و درنباره هیچ اطلاعی در اختیار خبرنگاران قرار نداد .

ایران درسه روز گذشته

* در جلسه هیئت دولت چندی از وزیران ماموریت یافتند که مواد قطعه‌امدعای مربوط به کنگره انقلاب اداری و آموزشی را مورد بررسی قرار دهند و گزارش لازم را برای هیئت دولت تهیه نمایند .

* کنفرانس بین المللی علماء اسلامی با شرکت نماینده ایران وهفده کشور دیگر اسلامی در پاکستان تشکیل گردید . افتتاح کنفرانس با پیامهائی از طرف شاهنشاه و روساء چند کشور دیگر اسلامی صورت گرفت .

* از طرف مرکز آمار ایران بررسی اجتماعی روی جمعیت تهران و مقایسه وضع زندگی ساکنان نواحی مختلف شهر انتشار یافت . این بررسی نشان میدهد که تهران شهر جوانهاست زیرا ۵۱٫۴ درصد جمعیت تهران را افراد کمتر از بیست سال تشکیل میدهند . (۱۰۳/۵۲۱٫۱۶) و ۲۹٫۲ درصد جمعیت در سنین کمتر از ده سال قرار دارند . این تورم در سنین پائین ، ناشی از بهبود وضع بهداشت در دهساله اخیر و کاهش مرگ و میر اطفال است .

* در کنفرانس راه‌آهنهای اروپا شرقی و خاورمیانه که در بغداد تشکیل شد ، مقرر گردید که راه‌آهن ایران نیز جزو راه‌آهنهای آسیای جنوب شرقی و خاورمیانه بشمار آید .

* پریروز نخست وزیر بودجه متعادل سال ۴۷ را تقدیم مجلس کرد . درآمد بودجه ۲۷۳ میلیارد و ۱۸۹ میلیون ریال و هزینه نیز بهمین مقدار است .

* در اعلامیه‌ایکه بمناسبت حرکت حجاج انتشار یافت خاطرنشان گردید « برای این که بدشمنان ایران و عربستان سعودی فرصت بهره‌برداری از این اختلاف جزئی داده نشود موافقت شد امسال نیز شرکت هواپیمائی ملی ایران حمل حجاج را عهده‌دار باشد .

* «باکونایف» عضو هیئت‌رئیس شورای عالی اتحاد جماهیر شوروی که اخیرا در راس یک هیئت پارلمانی از ایران دیدن کرده‌است ، ترقیات و فعالیت های سازندگی ایران را که خود شاهد آن بوده مورد ستایش قرارداد .

* از طرف وزارت کار ، برای طی دوره‌های تخصصی ، سالی پانصد کارگر مختلف ایرانی به اروپا اعزام میشوند .

* وزارت راه اعلام کرد که قرارداد ساختمان ایستگاه راه آهن اصفهان امضاء شد و ساختمان این ایستگاه بزودی در نزدیکی شهر اصفهان آغاز خواهد گردید . ایستگاه راه آهن اصفهان از بزرگترین ایستگاههای راه‌آهن ایران خواهد بود .

خواندنیهای این شماره

خواب برای خلیج



از نوع دو ستاره

در بخش گفتنیها صفحه ۷



وقتی که خمپاره چون باران بر ما میبارد از نوع سه ستاره

در بخش خواندنیها صفحه ۳



از نوع سه ستاره

بیماری وحشتناک روز

در بخش دانستنیها صفحه ۵۵

شایعات روز

روابط خارجی

* رئیس بانک دولتی شوروی در راس هیئتی بتهران آمد. از طرف دیگر مستر ویلیام روز در راس يك هیئت سرمایه گذاری بریتانیا وارد تهران شد. اگر بخاطر داشته باشیم یکماه قبل نیز مستر وارن مصروف یکدسته ۲۱ نفری سرمایه دار آمریکائی را در ایران رهبری میکرد. بانک دولتی روس پیشنهاد وام بدون ربح بدولت ایران میکند بشرط این که ثلث وام دریافتی صرف خرید لوازم و ماشین آلات کشاورزی از شوروی شود. این پیشنهاد مورد توجه دولت واقع شده است. از طرف دیگر سرمایه داران انگلیس موافقت دارند در هر رشته از صنعت که دولت ایران بریتانیا را در آن پیشرو میدانند سرمایه گذاری کنند در این میان تنها سرمایه داران آمریکائی دست خالی برگشته اند چون مانند همیشه پیشنهادشان صد در صد روشن نبود. (عصرنوین)

ولی آنچه مسلم است اینست که کابینه هویدا، میماند و باز هم مانند گذشته بخدمات خود ادامه میدهد. زیرا او از عنایت کامل شاهنشاه برخوردار است، و مورد اعتماد مجلسین شورای ملی و سنا نیز میباشد، و ملت ایران نیز نسبت به دولت هویدا و آزادمنشی - و روح خدمتگزاری او علاقمند است. بنابراین هیچ دلیلی وجود ندارد که کابینه هویدا برود و کابینه دیگری بیاید. (جوانمردان)

* مقبولیت نخست وزیر در دستگاهها از يك طرف و ژست های مردم پسند در میان «جماعت» از طرف دیگر باعث شده که هر نوع شایعه در باره تغییر دولت بی اهمیت و ارزش تلقی شود نخست وزیر این هفته يك مصاحبه جالب با یکی از خبرنگاران خارجی بعمل آورد و طی آن صراحتا اظهار داشت. من تا وقتی که تمایل شاهنشاه و اراده معظم له بادامه خدماتم باشد افتخار خدمتگزاری را خواهم داشت.

(عصر نوین)

مسافرت های شاهانه

* همچنان در محافل سیاسی گفته میشود شاهنشاه آریامهر و علیاحضرت شهبانو در اسفند ماه به دعوت رسمی مارشال عبدالرحمن عارف ریاست جمهوری عراق بکشور دوست و همسایه مسافرت خواهند فرمود. این مسافرت چنانچه قبلا نیز گفته میشد احتمالا در نیمه دوم اسفند ماه صورت خواهد گرفت و با توجه باین که تقریبا قطعی بنظر میرسد که شاهنشاه آریامهر پانزدهم اسفند در اصفهان نخستین کلنگ ساختمان ذوب آهن ایران را بر زمین خواهند زد چنانچه برنامه مسافرت علیاحضرتین بمراق در سال جاری بمرحله اجرا درآید در فاصله هفدهم تا بیستم اسفند ماه سفر خود را شروع خواهند فرمود.

(اراده آذربایجان)

دولت

* این روزها شایعه ای که بر سر زبانهاست اینست که کابینه هویدا پس از تقدیم لایحه بودجه سال آینده، از کار کناره گیری میکند، و دولت دیگری بجای این دولت میآید!...

این شایعه نیز از همان نوع شایعاتیست که هر چند گاه یکبار به قول معروف از خبرگزاری کوچه وبازار منتشر میشود، و پس از مدت کوتاهی بی پایه بودن آن بر همه آشکار میگردد.

در این شهر هستند کسانی که تنها سرگرمیشان، پراکنده گوئی، و جعل اکاذیب، و انتشار اخبار دروغست! این کار برای آنها يك نوع حرفه شده و بهیچوجه حاضر نیستند از این خوی زشت دست بردارند.

فحطال رجال صدارت

در حالی که دولت آقای هویدا باستقبال چهارمین عید حکومت خود میروند کسانی که از نا امیدی فقط بشایعه سازی اکتفا کرده اند میگویند بالاخره دولت فعلی هم نمیتواند ابد مدت باشد بهمین جهت برای آینده نام آقایان علیخانی - مهندس زاهدی رامیبرند و عده ای برای آقای آموزگار خوابهائی می بینند.

در حال حاضر يك فقر علنی از رجالی که میتوانند مصدر خدمات در سطح وزارت و صدارت اعظمی باشند پیش آمده زیرا صحنه بنحوی تغییر کرده که اصولا حکومت حتی صالحترین اشخاص از عناصر سابق هیئت حاکمه را نمیتواند قبول کند مثلا اگر سه سال پیش صحبت از نخست وزیری سید جلال تهرانی بود برای کسی بعید نمینمود امادر حال حاضر نخست وزیری از این قبیل بدرجه استبعاد و محال رسیده است.

(عصرنوین)

اداری

* نخست وزیر باتمام اشکالاتی

که در اداره امور مملکتی بعهده دارد هر روز برای اجرای برنامه های عمرانی با استانداران تلفنی صحبت کرده و دستوراتی صادر مینماید.

تاکید نخست وزیر بیشتر روی این مطلب است که استانداران باید در آستانه سال اجرای برنامه چهارم از خود کوشش و تلاش بیشتری نشان بدهند.

گفته میشود نخست وزیر بوزیر کشور تاکید کرده اند که به استانداران ابلاغ نمایند که اگر در امور اجرایی کوچکترین قصور بورزند آنان را کنار گذارده و افراد تازهئی بجای آنان بگمارد - با احتمال قوی در صورتی که استانداران جنبش و تلاش تازهئی از خود نشان ندهند شامل تصفیه و تغییرات خواهند شد.

«مردمبارز»

* هفته گذشته تغییرات در سطح

بالا و در سطح استانداران و روسای هیئت مدیره چند سازمان همچنان برسر زبان ها بود .

* هفته گذشته جان دیوید را کفلر

سرمایه دار معروف آمریکائی و برادر فرماندار نیویورک برای مذاکره با مقامات ایرانی وارد تهران شد . راکفلر در باره طرح کلی برنامه تنظیم خانواده و کنترل جمعیت با مقامات مسئول دولت ایران مذاکره میکند . راکفلر در فرودگاه مهرآباد به خبرنگاران اظهار داشت :

من مخصوصا از این موضوع خوشوقتم که شاهنشاه آریامهر در امضای بیانیه ۲۹ تن دیگر از رهبران جهان در باره مسئله جمعیت شرکت فرموده اند . این بیانیه دو ماه پیش هنگام برگزاری سالروز حقوق بشر به دبیر کل سازمان ملل تسلیم شد.

«خاک نفت»

* در باره روابط ایران با

بسیاری از کشور ها از یکماه قبل به این طرف همه روزه شایعاتی انتشار داشته و از فحواي کلام مقامات مملکتی و از مندرجات مطبوعات چنین استنباط شده که دولت ایران برای حفظ مناسبات حسنه یا روابط عادی و معمولی خود با سایر ممالک همه نوع دور اندیشی و حزم و احتیاط را بکار برده و بار دیگر روح صلح جوئی و مسالمت خوئی را بعد اعلی ظاهر و هویدا ساخته است.

برخی از مطبوعات در این اواخر

تلویحا یادآور شده بودند که فقط در برابر دوستیها و صمیمیت ها میتوان موافقت و مراقت ابراز داشت و بعضا معتقد به اظهار صریح و حتی اعلام اعمال قدرت بودند . و یکی از جراید صبح ضمن اشاره به گزارش خبرگزاری های خارجی از برخورد - های اخیر در خلیج فارس یا در کرده و تذکر داده بود که ایران میتواند بهترین بهره برداری سیاسی را از آن جریان بکند . ضمنا نقش شوروی در باره نفت را هم از نظر دور نداشته است.

«دپلمات»

در مرحله اول این که اعلام

انتخاب مجدد دکتر اقبال بریاست هیئت مدیره و مدیریت عامل شرکت ملی نفت که در ۲۸ دیماه صورت گرفته بود و تقریبا بعد از ۱۵ تا ۲۰ روز صورت گرفت جلب توجه مینماید و گفته میشود قرار بوده است در سطح بالا چند سمت جابجا شود.

مسئله کنگره انقلاب اداری و

قطعه نامه صادره نیز مزید بر شیوع تغییرات در سطح بالا بود و عده ای نظر میدادند که انقلاب اداری احتمالا بدست افراد تازه نفسی صورت خواهد گرفت.

در سطح استانداران گفته میشود که تغییرات تازه ای در اوایل اسفند ماه صورت میگيرد و چند استاندار جابجا و چند چهره تازه به سمت استانداری انتخاب و معرفی خواهند شد .

* از مدتی قبل شایع شده است

که احتمال دارد بعضی استاندارهای فعلی تغییر سمت بدهند . اصل مطلب از اینجا ناشی شده است که گویا طی چند ماهه اخیر در پاره ای از

کاش همه رشتی ها اینطور بودند !

هفته گذشته در کادر عالی دانشگاهی یکسری تغییرات مهم انجام گرفت که عمده آن انتخاب و معرفی پروفیسور رضا در راس دانشگاه صنعتی آریامهر بود .

پروفیسور رضا استاد عالیقدر ایرانی که بقولی یکی از پنج نابغه جهان در عصر حاضر میباشد پس از انجام مراسم معرفی در جلسه اساتید و مسئولان دانشگاه گفته است از این که در میان دانشمندان هموطن خود بکار مشغول میشوم بسیار خوشحالم .

پروفیسور رضا همچنین اظهار داشته است که قصد تغییر و تبدیل و تغییر سازمان دانشگاه صنعتی را ندارد .

پروفیسور رضا در معارفه با دانشجویان شوخی خوشمزهای نموده و گفته است بایستی بشما بگویم که از يك رشتی راحت شدید ، گرفتار يك رشتی دیگر شدید (پروفیسور رضا اهل گیلان میباشد) .

«اراده آذربایجان»

عدم آمادگی سالونهای سینما برای برخورد با حوادث ناگهانی

عصر چهارشنبه گذشته هنگامی که ششصد تن از دانش آموزان یکی از دبیرستان های دخترانه آبادان سرگرم تماشای فیلم در سالن سینما سهیلای آبادان بوده اند بر اثر فریادیکی از دانش آموزان که خبر آتش گرفتن سینما را با اضطراب اعلام کرده بود ، دانش آموزان دستخوش ترس و ناراحتی شده و برای فرار از خطر در سالن در بسته سینما بقصد فرار رویهم ریخته و تا ماموران برای اطلاع از چگونگی خبر میشوند و در های بسته سالن را باز میکنند دو نفر از آنها کشته و گروه کثیری زخمی و بیهوش میشوند . بعد هم معلوم میشود که هیچگونه آتش سوزی در بین نبوده و معلوم نشده صاحب صدا چه کسی بوده و محرك او در ایجاد این اضطراب و در نتیجه کشته و زخمی شدن عده ای نوجوان چه کسانی بوده اند!

((خالفت))

نقاط برنامه های انقلابی آنطور که مورد انتظار بوده پیشرفت و تحرکی نداشته است و باین منظور احساس شده است که باید مسئولیت امور آن مناطق به افراد و عناصر پسر تحریک تری سپرده شود . بنا بمقدمات فوق اکنون این فکر در پیش است که دست کم دو نفر از استانداران بکار های دیگری مامور شوند و بجای آنان چهره های فعال تری که در امور مربوط باستانداری ها دارای تجارب کافی هستند گمارده شوند .

((پارس))

* رئیس سابق تربیت بدنی در بدو شروع کار خود به روسای فدراسیونها ابلاغ کرد که هر يك برنامه ای برای کار خود تدوین نمایند و جز دکتر هنربخش رئیس فدراسیون شنا که طرح با ارزشی را تدوین کرده هیچك از روسای فدراسیونها نتوانستند از عهده تدوین برنامه کار برای خود برآیند بهمین جهت گفته میشود که سرلشکر خسروانی رئیس تازه تربیت بدنی با هیچك از روسای فدراسیونها نخواهد توانست کار کند و با احتمال قوی جز دکتر هنربخش همه روسای فدراسیونها کنار گذارده میشوند .

* اولین دستور سرلشگر خسروانی رئیس جدید تربیت بدنی ایران این بود که از پرداخت هرگونه بدهی و پولی با افراد خودداری شود و اداره حسابداری نیز موظف شده است که از صدور هرگونه چك در وجه افراد و سازمان های مختلف خودداری نمایند .

بدنبال این امر با احتمال قوی هیاتی مامور کنترل حساب های گذشته و پرداختهای سازمان تربیت بدنی گردیده تا معلوم شود ظرف يك سال گذشته امور مالی این سازمان بر چه منوالی قرار داشته است .

((مردمبارز))

پارلمانی

* ... بالاخره نمایندگان محترم و محترمه مجلس توانستند در تحصیل حقوق و تامین رفاه «گروهی از مردم» پیروزی بزرگی بدست آورند ، ولی بد نیست بدانید این «گروه» خود خانمها و آقایان نمایندگان مجلس هستند که ۱۵۰۰ تومان به حقوق و مزایای ماهانه آنها اضافه شده است!

* ... تنها دسته ای که در مجلس با افزایش حقوق و مزایای نمایندگان مخالفت میورند گروه پنج نفری بان ایرانیست ها بود ، آنهم باین دلیل که اطمینان داشتند حرف آنها را کسی قبول نمیکند !

((فریادخوزستان))

* میگویند : همانطوری که پیشبینی شده بود به حقوق نمایندگان مجلسین اضافه نشد و به شش هزار تومان در ماه افزایش پیدا نکرد . در اوان تشکیل این دوره مجلس جمعی از نمایندگان زمزمه کرده بودند که پنجاه هزار ریال حقوق ماهیانه کفاف مخارج زندگی آنها را نمیدهد و باید یکی دو هزار تومان به حقوق آنها

علاوه شود رقم حقوق نمایندگان مجلس شورایملی در ۲۷ سال اخیر ۶ بار تغییر یافت و قوس صعودی را طی کرد . در شهریور ۱۳۲۰ حقوق هر نماینده مجلس در ماه پانصد تومان بود و در دوره نوزدهم به ۲۵۰۰ تومان افزایش یافت . در اوان دوره بیست و یکم حقوق نمایندگان از ۲۵۰۰ تومان به ۴ هزار تومان تغییر یافت و در اواسط همین دوره باز تجدید نظری در حقوق نمایندگان بعمل آمد و ده هزار ریال بعنوان پاداش بهر يك آنان تعلق گرفت که هنوز هم این ده هزار ریال بطور ماهیانه قابل پرداخت میباشد . بهر حال گمان نمیرود در آینده نزدیک تصمیمی در بالا بردن حقوق نمایندگان مجلسین اتخاذ شود و البته پائین آوردن حقوق نیز غیر عملی میباشد چون همان کسانی که به پائین آوردن حقوق تظاهر میکنند حاضر نیستند حتی يك ریال از حقوق آنها کسر شود . نا گفته نماند بیشتر نمایندگان دوره فعلی مجلسین مستثنی از حقوق نمایندگی میباشد ...

((دنیا))

متفرقه

* اسكله شصت ميليون ريالى سازمان بنادر و كشتيرانى در بندر بوشهر بر اثر غفلت يا تعمد مهندسين طراح حتى يكدستگاه مستراح ندارد. از يكسال پيش اداره بندر براى ساختمان چنددستگاه روشوئى و مستراح و حمام اجازه ميخواهد اما كسى اعتنا نميكند چه بايد كرد؟ بايد آقاىان را به بوشهر دعوت كرد و در ساختمان سازمان بنادر منزل داد تا بدانند بى «توالى» چه «مزه‌اى» دارد و چه مدت ميشود در اينكار «تاخير» كرد. «آيندگان»

*... پمپ بنزين خيابان شميران تهران كه بوسيله عده‌اى از خانه‌ها اداره ميشود متعلق به عباس روستا نماينده تهران از صنف خياط است. امتياز ايجاد پمپ بنزين قيمت زيادى پيدا كرده و مدتى است كه اين امتياز نيز به قيمت مناسبى خريد و فروش ميشود.

«فريادخوزستان»

* مدتهاست كه دلالان زمين در «مجاور» كارخانجات عظيم ذوب آهن ايران در اصفهان دارند يك شهر زيبا احداث ميكنند ساختمان اين شهر كه هر روز اعلان آن را در روزنامه ها ميخوانيم حالا ديگر بايد كامل شده باشد. اگر ساختمان تاسيسات خود ذوب آهن هم با اين سرعت و سهولت پيش رود كه جاى اميدوارى بسيار است اما اگر جز اين باشد بحال آن فريب خورده ها كه زمين متری چند شاهی را چند تومان خریده‌اند زار بايد گریست.

«آيندگان»

عمرانى

* بقرار خبرى كه هفته گذشته راديو مسكو پخش كرد كارشناسان شوروى كار تهيه برنامه ساختمان نخستين لوله‌گاز سرتاسرى ايران

آمریکا و انگلیس در خلیج فارس

* خليج فارس براى امريكائىها مسئله روز شده است اخيرا امريكا پيشنهاد كرده كه حاضر است نيروى دريائى ايران را از لحاظ زيردريائى و كشتى هواپيما بر تقويت كند. دو سه سال پيش امريكا درخواست ايران را در مورد حتى خريد زيردريائى هاى بزرگ و كشتى هواپيما بر استقبال ننموده بود تا جائيكه اين رفتار موجب گلایه هاى از رفتار متحده ايران در پيمان ستو گردید. گفته ميشود علت پيشقدم شدن امريكا براى تقويت يك نيروى سالم در خليج فارس احساس جدی خطر در اين منطقه است.

* در نحوه دفاع و امنيت خليج فارس امريكائيها معتقدند كه بايد از تر يك پيمان همكارى ناحيه‌اى پيروى كرد در حاليكه عربستان، كويت و تركيه رسماً و ايران نيز بطور ضمنى عدم موافقت خود را با تشكيل پيمان هاى منطقه‌اى اعلام داشتند. گرچه در پيمان پيشنهادهى امريكا هيچگونه تمايلى براى شركت امريكا و عضويت او احساس نميشود اما ناظرين سياسى معتقدند كه امريكا همواره در اين قبيل موارد بصورت عضو وابسته نه پيوسته مداخله ميكند و سپس اين قبيل پيمانها خود بخود در جهت حفظ منافع استراتژى جهانى امريكا كشانده ميشود. ايران بعنوان قوى ترين قدرت فعلى در خليج فارس در صورتيكه از طرف سياست هاى ذينفع مورد تقويت و كمك هاى نظامى واقع شود از قبول اين كمك ها بشرط هيچ نوع تعهد روى گردان نخواهد بود

* يك بررسى از اوضاع خاورميانه و چگونگى اصطكاك امريكا و انگلستان نشان ميدهد كه مسئله دفاع خليج فارس بيك كشاكش عجيب ما بين امريكا و انگلستان منجر شده است. امريكا در حاليكه بدولت انگلستان نگرانى خود را از خروج نيروهاى انگلستان يادآور ميشود اما بيصبرانه نيز در انتظار خروج برىتانىا و جايگزين شدن يك سياست متمايل بغرب و امريكا در اين گوشه از جهان ميباشد. بدون شك در رد قاطع پيشنهادهى پيمان منطقه‌اى دفاع خليج فارس، انگلستان نقش اساسى داشته است. زيرا كشور هاى عربستان و كويت كه از دوستان قديمى انگلستان هستند نه تنها اين پيشنهاده را رد كردند بلكه از طريق راديو و مطبوعات نيز بشدت اين طرح را محكوم نموده و آنرا طرح سياه خواندند.

* بدون شك رابطه انگلستان و اعراب يك رابطه عميق و ديرينه است و جز اعرابيكه با انقلابات داخلى رابطه خود را با تاريخ گذشته قطع كرده‌اند بقيه اعراب نظير شيخ نشين هاى خليج و كويت و عربستان هنوز بستگى هاى زيادى با اين كشور دارند «عصرنوين»

ايران و سپس تا ماوراء قفقاز كشيده خواهد شد. بموجب موافقتنامه منعقد شده بين دو كشور ايران توسط اين لوله گاز سالانه ۱۰ ميليارد متر مكعب گاز طبيعى باتحاد شوروى تحويل خواهد داد. «خاك نفت» بقيه در صفحه ۵۸

را بپايان رسانده‌اند راديو مسكو ضمن انتشار خبر بالا افزود كه ساختمان اين لوله در سال جارى آغاز خواهد شد.

لوله گاز سرتاسرى ايران از محلى واقع در جنوب غربى تهران آغاز شده تا مرز شوروى و ايران در شمال



خواب برای خلیج

تشخیص دشمن مشترک

اساس دوستی مشترک ایران و عربستان خوشم آمد از روش عاقلانه و حسن تدبیر زمامداران ایران و عربستان سعودی که در آخرین لحظات لااقل در یک مورد بوجود «دشمن مشترک» پی برده تشخیص داده‌اند که درست نیست برای امور جزئی در سر راه روابط دوستی که ببرداری داشت میکشید، بسنگ اندازی‌هایی که از فلاخن دیگران بر سر راهشان پرتاب شده و میشود ترتیب اثر دهند. ایران و عربستان سعودی نفع مشترک طبیعی و خدادادی دارند ولی اختلاف مشترک حتی بصورت جزئی و مصنوعی ندارند و نمیتوانند هم داشته باشند. دو کشوری که هزار هابرابر کرایه هواپیما بخواست خدا فقط از «نفت و ثبات اوضاعشان» بهره‌برداری میکنند چرا باید بخاطر شندرغاز بروی یکدیگر شاخ و شانه بکشند؟

بدیهی است صحبت بر سر مادیات نیست، بحث بر سر پرستیژ است و «دشمن شادی» که ایران نمی‌توانست تحمل کند در کار حمل و نقل اتباع کشورش دیگران بهره‌برداری کنند و او نظاره کند!

شک نیست که ایستادگی خاص وزیر خارجه فرص و یکدنده ما توام با خونسردی و نرمش ویژه نخست‌وزیرمان هویدا، با آمادگی کامل هواپیمائی ملی برای هر نوع فداکاری، در اجرای منویات شاهنشاه با هم مسابقه گذاشته بودند و هر سه تقریباً بیک نسبت بافتخار این پیروزی که امیدوارم مقدمه پیروزیهای دیگر باشد نائل آمدند.

اگر هر خواب و خیالی را از نظر روانی دارای منشأ و ریشه‌ای از واقعیت در مغز خیالباف صاحب خواب بدانیم و نمونه‌ای از **آرزوهای در حال کمون** ضمیر باطن او، هفته گذشته یکی از این رویاها که بدون شک چیزی از واقعیت **ولو اندک**، در مغز خواب دیده‌نویسنده آن وجود داشته، در آمریکا بوقوع پیوست و آن اظهار نظر روزنامه «کریسچین ساینس مونیتور» چاپ بوستن در مورد پیش‌بینی آینده خلیج فارس میباشد.

خوشبختانه اظهار نظر مطبوعات در هر جای دنیا دلیل اظهار نظر دولت‌ها و یا لااقل قسمتی از افکار عمومی مردم باشد، در آمریکا نیست، در آنجا بر اثر توسعه و تعمیم و گسترش زیاده از حد دموکراسی آنقدر آزادیهای عجیب و غریب هست که آزادی حقیقی در آن گم است. «ساینس مونیتور» طبق خبر یونایتد پرس در سرمقاله خود نوشته است:

«پس از این که انگلستان در سال ۱۹۷۱ از خلیج فارس کنار رفت، برخورد فوری در این منطقه شاید میان ایرانیان و اعراب روی دهد». برای این که بدانیم هدف از این پیشگوئی چیست باید بدانیم بنفع کیست.

نخستین استنتاج این است که به محض کنار رفتن انگلستان چون چین و چنان خواهد شد، پس انگلیسها که نقش ژاندارم را در این منطقه دارند نباید بروند، ولی از آنجا که این رفتن روی هوس نیست و بخاطر جبر زمان است و احتیاج، احتیاجی که شیران را کند روبه مزاج، پس باید نیروی دیگری جای آن را بگیرد و چنین نیروی بنظر اینها غیر از آمریکا از آن کی میتواند باشد؟!

ما و اعراب چه اختلافی میتوانیم داشته باشیم که جز با برخورد، آنهم **نوع فوری** آن نتوانیم کنار بیاییم؟

ما که در یک قرن اخیر ادعای تازه‌ای نداشته‌ایم و نامی نوین برای اراضی دیگران و آبهای جهان وضع نکرده‌ایم؟ هیچوقت هم در ایجاد اختلاف و دامن زدن به آن ابتکار عملیات را بدست نگرفته‌ایم و اگر هم کاری کرده‌ایم همیشه به صورت عکس العمل بوده است. و بالعکس تا توانسته‌ایم در حفظ صلح و آرامش منطقه و حتی بقیه در صفحه ۵۱

مسئولیت انگلستان

چند مقال

صدای

مجله اکونومیست لندن، در شماره اخیر خود، باز بیاد خلیج فارس افتاده است، در مقاله اکونومیست لندن آنچه جالب است، اهمیت مطالبی نیست که عنوان میکند. نکته جالب مقاله مجله اکونومیست لندن، در نشان دادن آن روش خصمانه‌یی است که در قبال ایران، و منافع ایران در خلیج فارس پیش گرفته است.

ما تصور میکريم، روزی که توقعات استعماری انگلیس به خاکستری سرد در خاورمیانه و منطقه خلیج فارس تبدیل شود دیگر بهانه و محملی باقی نماند که در لندن، کسانی اینگونه کینه و عداوت علیه ایران از خود ظاهر کنند. اما محافظه کاران انگلیس، که گویا خود را برای يك پا درمیانی تازه در منطقه خلیج فارس آماده کرده‌اند: هنوز در همان آتش عداوت، میسوزند.

مجله اکونومیست لندن، به تخطئه سیاست صریح و روشن ایران، در منطقه خلیج فارس پرداخته است. چون بدیهی است که با طبع محافظه کاران لندن، استقلال عمل و منطق و اصول سیاست ملی که ایران بکار می‌بندد، سازگار نیست.

ایران کشوری است متکی بخویش و قدرت ملی خویش، و همین از نظر مغزهای متفرعن و به انزوا محکوم شده محافظه کاران، گناهی نابخشودنی است! از این رو، ضمن آنکه سیاست

بیچیدگی وضع در خلیج فارس چنان است که اگر در اینجا و آنجا ابهاماتی پدید می‌آید یا سوء تفاهم هائی بروز میکند عجیبی نیست. در عین حال برای کسانی که در گذشته با ایران سرو کار داشته‌اند و درجه بردباری و چشم‌پوشی آنرا سنجیده‌اند، روش تازه ایران مایه شگفتی و احیاناً تعبیرهای نادرست شده است.

در عمق مسئله هیچ تضادی وجود ندارد، اما در ظاهر تضادهای فراوانی بروز کرده است. کسان زیادی چه در نیای عرب و چه در غرب، خاصه انگلستان، نمیتوانند بین سختگیری ایران در حفظ حقوق خود از يك طرف و آمادگی آشکار آن برای همکاری و حسن روابط از طرف دیگر، آن ارتباط منطقی را که وجود دارد برقرار سازند.

در گذشته ایران کمتر شور لازم برای تایید حقوق و منافع خود نشان داده بود. اگر امروز کسانی از این وجهه سیاست ایران به شگفتی می‌آیند همه گناه به گردن ایشان نیست. ایران نیز تصویر غیر مانوسی از خود به دست میدهد. ایران مانند دیگر کشورها عمل میکند و این برای آن کشورها غیر منتظر مینماید.

اگر امروز ما می‌گوئیم بین دو ضرورت سیاسی - یعنی حفظ حقوق ملی در خلیج فارس و برقراری بهترین روابط منطقه‌ای در آن - آشتی برقرار کنیم نه گناه ماست و نه هیچ امر غیر عادی اتفاق افتاده است. درست است که در گذشته چندان در مورد حقوق خود سختگیری نمی‌کردیم. و درست است که دوستی را بر هر امر دیگر برتری میدادیم. ولی آیا دیگران جز آن کرده‌اند که ما اکنون در کار داریم؟

برای انگلیسها که میخواهند به آسوده‌ترین وضع از خلیج فارس بیرون بروند و شرایطی در پشت سر خود نگذارند که منافع اقتصادیشان را به خطر اندازند، هر تلاش ایران ممکن است مایه دردسری جلوه کند. آنها بیش از يك قرن از آزادی عمل کامل برخوردار بوده‌اند و اکنون با ناراحتی به فعالیت‌های ایران مینگرند. از نظر آنها ایران زمان مساعدی را انتخاب نکرده است. ولی آیا آنها در گذشته هیچ کمکی به احقاق حق ایران، به برقراری جای شایسته آن در خلیج فارس، کرده‌اند؟

اگر امروز کوششهای ایران به ناظران انگلیسی خوش نیاید، سبب را باید در سیاست گذشته خود آن دولت جستجو کرد؟ آنها تا وقتی میتوانند نگذاشتند به ایران سهم سزاوار آن در آبهای ساحلیش داده شود. امروز که دیگر اندك اندك نمیتوانند، چرا از عادی شدن و برگشتن اوضاع به حال طبیعی شایسته خود ناراضی‌اند؟

در انگلستان میتوانند به جای باریک شدن در دقایق دیپلماسی ایران، به مسئولیت‌های انگلیس در ایجادنا بسامانی‌های کنونی خلیج فارس و نیز به مسئولیتهای آن کشور در تصحیح این وضع بیاورند. ما نبوده‌ایم که محیط عدم اطمینان و عدم ثبات کنونی را سبب شده‌ایم.

رچند سطر

، کاران

منطقی و مشی روشن ایران را در خلیج فارس تخطئه میکنند ، به ترسیم خطر لولوهای سیاسی مضحك ، نظیر ناصر ، در خلیج فارس می پردازند و نیت خود را زیر ترسیم غیر مستقیم این لولوی سرخرمن ، پنهان می سازند .

در خلیج فارس ، روزنامه نویسی ایرانی ، مثل هرایرانی دیگر و مثل هراسان واقع بین ، تنها يك قدرت مستقل و متکی بخوش می بیند و آن قدرت ایرانست و همه بازیهای صحنه ها و پشت وپیش پرده را نیز با کارگردان- هایش می شناسد .

اگر محافظه کاران لندن امید بسته اند که از ایجاد نفاق و دودستگی در خلیج فارس سودی نصیبشان بشود ، بسیار در اشتباه هستند . آنها نه خلیج فارس ، و نه قدرت منطقه ای متمرکز در خلیج فارس را می شناسند ، و اگر تکبر و تفرعنی ، در مطبوعات ایران دیده اند ، تصویر خیالات خام و اندیشه های فرسوده خود آنهاست .

ایران ، کلید ثبات و امنیت منطقه خلیج فارس را بدست دارد ، و برای عبور ازین معبر ، چه محافظه کاران لندن خوششان بیاید چه بدشان بیاید ، ناگزیرند ، از زیر پرچم ایران عبور کنند . و این پرچم را نیز درایت و دوراندیشی و سیاست متکی بدفاع از مصالح ملی ، که شاهنشاه ایران اتخاذ کرده اند ، در اهتزاز دارد .

پیغام امروز

روابط با عراق

در میان کشور های عربی همسایه ایران عراق میکوشد بهترین و صحیح ترین روابط را با ما داشته باشد.

با آنکه مسائل زیادی بین دو کشور هنوز منتظر حل نهائی است و با آنکه مانند بیشتر کشور های همجوار نقاط برخوردی بین دو کشور گاه و بیگاه پیش می آید عراقیها به ضرورت حفظ حسن روابط با ایران و به صمیمیت ایران در نیت خود پی برده اند .

در مقایسه با بعضی دیگر از همسایگان عرب ایران ، سیاست عراق خصوصا جلب توجه می کند . اگر قرار بود بهانه هائی که در بعضی کشورهای دیگر آورده شده است ، در بغداد نیز مورد استناد قرار میگرفت ، عراقیها موجبات زیاد تری برای تظاهرات غیردوستانه و یا نه چندان دوستانه می- داشتند .

زیرا در مورد عراق بعضی مشکلات خاص نیز در گذشته دست در کار بوده است .

عراقیها هیچ ادعا نکرده اند که کمتر از دیگران عرب هستند یا کمتر از دیگران در این باره وظیفه دارند ، آنها کمتر از بعضی دیگر از کشورها در منطقه جغرافیائی خود درگیر نیستند و منافع ندارند . در عین حال سابق طولانی تر آن ها به عنوان يك کشور مستقل و وارد در دیپلماسی بین المللی به آنها آگاهی و مسئولیتهائی بیش از بسیاری از همسایگان شان می دهد .

با اینهمه زمامداران عراق ترجیح داده اند در سروصداهای چند هفته اخیر شرکت بجویند و بیهوده موجب رنجش همسایه شرقی خود را فراهم نسازند . آنها نیز می توانستند لافهای بزنند و اعلامیه هائی صادر کنند . ولی به جای آن در پی بهبود هرچه بیشتر روابط برآمده اند دیدار دانشجویان عراقی از ایران ، که اهمیت آن کمتر از دیدارهای مقامات رسمی آن کشور از ایران نیست ، و سفر نزدیک شاهنشاه به عراق و علاقه ای که جامعه بازرگانی عراق به بسط مناسبات تجارتی دو کشور ابراز داشته محیطی بوجود آورده که با دیگر موارد مشابه تفاوت های آشکاری دارد .

روابط ایران و عراق از این جهت می تواند سرمشقی برای دیگران باشد .

آنها در برابر ایران وضعی دشوارتر از عراق ندارند برعکس در مورد آنان چیزی آسانتر از نزدیک ساختن مناسبات مختلف بازرگانی و سیاسی و فرهنگی با کشوری مانند ایران نیست . در عین حال به روشنی می توانند ببینند که اگر ایران در تلاش آن نبود که از همه امکانات برای برقراری روابط صحیح با همسایگان خود استفاده کند ، چنین وضعی با عراق پیدانمی کرد .

در حالی که ایران می تواند حوادث مرزی سال گذشته خود را با عراق باین سادگی فراموش کند ، چگونه ممکن است کمترین رفتار دوستانه

بقیه در صفحه ۵۸

برآوردهای نادرست آمریکائیان

در کار ویتنام و جنگ آن

متعددی بچشم میخورد . برای اولین بار جانسون میخواهد خود را از روسای نظامی کنار بکشد چنانکه گوئی دچار شك و تردید شده است . مثلاً وقتی از نبرد آتی خدسان صحبت کرد کلمه «شاید» را بکار برد یا اعلام داشت که «دلایل خدشه ناپذیری» برله آنچه کایه مشاورینش درباره رابطه حادثه کشتی «پوئبلو» و حملات اخیر ویت کنگها میگویند در دست ندارد .

آیا این وضع آغاز نوعی بحران عدم اعتماد در روابط رئیس جمهور و برخی فرماندهان نظامی است ؟ آیا جانسون ناگهان متوجه شده است که درباره حقیقت وضع در ویتنام فریب خورده و چیزی را باو گفتهاند که او مایل بشنیدن آن بوده است ؟

اگر این مطلب درست باشد این معما را چگونه حل خواهد کرد ؟ آیا در اشتباه خود پافشاری خواهد کرد تا درباره او قضاوت عکس نشود و او اولین «رئیس جمهور امریکا نباشد که در جنگی بازنده شده است» یا آنکه دست با اقدامات اساسی و تغییرات کالی خواهد زد همانطور که کندی در فردای واقعه شرم آورخلیج خوکها در آوریل ۱۹۶۱ چنین اقدامی دست زد . اقلاً کندی میتوانست عذر بی تجربگی بیاورد و سادگی خود را بهانه آورد هرچند که آنقدر ها که نشان میداد ساده نبود .

مسائلی از این نوع که امروز نمیتوان بهمه آنها جواب داد بسیار فراوان است . اما با مطالعه اظهارات اخیر ژنرال «ارل وولر» که گفته بود «بزودی امریکا جنگ را خواهد برد» یا اظهارات «کومر» بالاترین مقام

(پیس نیک بقیاس بیتنیک) چنین بیان میدارد : «من دیگر احتیاجی به تظاهر ندارم . حالا آنها که مخالف بودند اینکار را میکنند»

آیا جانسن فریب خورده است ؟ جانسون از اینکه راجع به توسعه و شدت جنگ صحبت کند ، ابا دارد . رئیس جمهور که در قضیه پوئبلو باخته است و باید با توسعه جنگ به تایلند ، با کامبوج و حتی لائوس طرف شود ، تمام چشم امیدش را به نبرد «خه - سان» دوخته است ، چنانکه گوئی مقاومت احتمالی پایگاه آمریکائی در این شهر میتواند تمام تحقیر و توهینی که در این چند روز گذشته بامریکا وارد شده است پاک کند و حملات ویت کنگ را به سفارت امریکا در سایگون و جنگهای سخت هوئه و نبرد های شدیدی را که هم اکنون در مناطقی که «مطمئن» شمرده میشد انجام میگیرد ، از یاد ها برد .

رئیس جمهور امریکا روز جمعه گذشته تاکید کرد که «در هدف و استراتژی امریکا در ویتنام تغییری داده نخواهد شد» و مثل اینکه بدین ترتیب بر تجزیه تحلیل عجولانه ژنرال و ستمورلند که معتقد است «حملات دشمن اقدامی از روی کمال ناامیدی است» صحه گذارد . ولی از روزی که این مطالب بیان شد يك هفته میگذرد و جنگ هنوز ادامه دارد . چنین مینماید که شکست ویت کنگها باین زودی ها و باین آسانها صورت نخواهد گرفت .

ولی علیرغم آن ظاهر متحد و واحدی که زعمای امریکا میخواهند وانمود کنند وجود دارد ، شکافهای

کمتر وقتی رهبران امریکا به اندازه ده روز گذشته کم حرف بوده اند دین راسک و جانسون در هفته گذشته طبق قاعده جملات خوش بینانه ای بر زبان آوردند و گفتند که : «کمونیست ها نتوانستند به هدف هائی که در حمله عمومی در نظر گرفته بودند برسند» ولی معلوم بود که هیچکدام با آنچه می گفتند اعتقادی نداشتند . مگر نه اینکه رئیس کاخ سفید شخصا «دو هفته مهلت» خواست تا نظر قطعی خود را درباره حوادث حملات اخیر ویت کنگ ابراز دارد ؟

اینها که امروز در موقعیت دفاعی قرار گرفته اند همانهایی هستند که مدت کوتاهی پیش از این بمردم امریکا میگفتند : «در زمینه نظامی و سیاسی پیشرفت های قابل ملاحظه ای در ویتنام نصیب ما شده است» (اظهارات جانسون در ۱۷ نوامبر) «دشمن پی در پی شکست میخورد» (اظهارات ۱۲ ژانویه جانسون) «من از پیشرفتهای و ترقیاتی که در ویتنام جنوبی صورت گرفته است تشجیع و تشویق شدم» (دین راسک ۱۲ اکتبر) «من در تولد يك ملت حضور یافته ام» (همفزی پس از بازگشت از مراسم تحلیف ژنرال تیو) .

این چند جمله ای که ذکر کردیم کافی است تا نشان دهد دولت ومردم امریکا تا چه اندازه از اقدامات هانوی و جبهه نجات بخش ملی متعجب و بهت زده شده اند .

این جریان حتی به «کبوتران» هم سرایت نکرد زیرا دو هفته است که بکلی ساکت شده اند . يك کاریکاتوریست «واشنگتن پست» این پدیده ضد و نقیض را از زبان يك صلح طلب

خداوند دو کعبه هم مرد!

خوانندگان ما در شماره های گذشته مختصری از شرح حال و عقاید و افکار سوروکین را که در آمریکا و شوروی مورد احترام میباشد ضمن مقالات خداوند دو کعبه نوشته آقای دکتر صاحب الزمانی ملاحظه فرموده اند اینک طبق نوشته مجله تایم آمریکا، پیتربیم . الف . سوروکین ، جامعه شناس مشهور و بزرگ روسی الاصل هفته گذشته در سن ۷۹ سالگی در آمریکا دارفانی را بدرود گفت.

سوروکین از سال ۱۹۲۱ تا سال ۱۹۴۶ در دانشگاه هاروارد - وینچستر با مقام استادی به تدریس اشتغال داشت.

سوروکین از دانشمندان برجسته ای بود که در دوران زندگیش ۳۰ جلد کتاب ممتاز برشته تحریر درآورد.

مشهورترین اثر وی «بحران عصر ما» نام داشت ، در این اثر و دربسیاری از دیگر آثارش وی پیرامون غریزه تخریبی روح آدمی بحث کرده کوشید راه جلوگیری و مقید ساختن این غریزه زیان آور را که سرانجام بعقیده او منجر به زوال تمدن خواهد گردید نشان دهد .

سوروکین در باره روح آدمی و جامعه انسانی تئوری خاصی وضع کرده بود ، بنا به این تئوری مادپیری و گرایش به تمدن ماشینی باعث کاهش وزوال مظاهر عالیه روح انسانی خواهد شد ، و بهر نسبتی که تمدن ماشینی بجلو گام بردارد ، عشق و ایمان که عالیترین تجلیات روح انسانی هستند تضعیف خواهند گردید.

اثر برجسته دیگر سوروکین «تحرك اجتماعی و تاریخی» نام دارد که در خلال آن نویسنده تفاوت بین تجلیات مادی و معنوی را به تفصیل تشریح کرده و نتایج نفوذ هر یک از این دو را در اجتماعات بشری نشان داده است.

بنا به نظر سوروکین تمدن کنونی مغرب زمین بعلت جدائی و دوری از مظاهر عالی معنوی محکوم به زوال است.

مسئول امور «آرام سازی» مناطق ویت کنگها که اخیرا اعلام داشته بود ۶۷ درصد سرزمین ویت نام را بایسد «مطمئن» بحساب آورد و بالاخره مطالبی که ژنرال وستمورلند در تاریخ ۲۱ نوامبر گذشته طی سخنرانی خود در باشگاه روزنامه نگاران واشنگتن بدانها اشاره نمود : «من اعتقاد عمیق و راسخ دارم که اگر ویت کنگ در سال ۱۹۶۵ برنده بود امروز بازنده است ... اینکه دشمن در عرض یکسال نتوانسته است پیروزی و موفقیتی بدست آورد بسیار پر معناست ... واحد های ویت کنگ دیگر قادر نیستند خلائی را که در صفوفشان ایجاد میشود پر کنند. افراد واحد های پارتیزانی بسرعت کاهش مییابد ، وضع روحی و معنوی شان خوب نیست . ما تمام نقشه های آنها را کشف کرده ، قبل از آنکه به عمل درآید خنثی میسازیم » .

این تذکر کافی است که چرا جاسوس چندین بار شخصا بوسیله تلفن از ژنرال وستمورلند خواست که این فرضیات خوش بینانه خود را درباره نتایج جنگ احتمالی «خمسان» تأیید کند . اظهاراتی از این نوع بوسیله فرماندهان و روسای ستاد های آمریکا به لطفه ای که در مجله «تایم» درج شده است اعتبار و ارزش خاصی می -

دهد : رئیس جمهور از چهار رئیس ستاد و ژنرال «ودلر» رئیس ستاد مشترک ورقه امضاء شده ای خواسته بود که در آن تمهید شده باشد از خمسان بخوبی دفاع خواهد شد .

تعجیبی ندارد که جاسوس در مقابل رقبا واقعا چنین اقدامی کرده باشد زیرا آن سیاستمدار کهنه کار و معرج در زیر نقاب ریاست جمهوری ایستاده است . آیا همه این مطالب حاکی از تغییر یا تحول سیاست کاخ سفید در مورد ویتنام است ؟

حزم و احتیاط جاسوس در بعضی محافل رسمی با نوعی انتقاد سربسته

همراه بوده است و البته این انتقادات در حال حاضر فقط در جزئیات مسائل

است مثلا درباره اینکه نیرو های

آمریکائی و ویتنام جنوبی در مقابل

اولین حملات دشمن آمادگی لازم را

نداشته اند . شاید در روز های آینده

این مقامات کم و بیش درسها و نتایجی

از حوادث استنتاج کنند که ما ذیلا

به بعضی از آنها اشاره میکنیم .

* بقدرت واقعی دشمن توجه

نشده و احيانا كوچك گرفته شده بود

بخصوص در مورد ویت کنگها که

حوادث اخیر نشان داد که میتوانند

در هر کجا و در هر موقع کد بخوانند

بخصوص در دلتای مکونگ دست بحمله

برزند و چنانکه همه امروز معترفند

مطلقا از ویتنام شمالی کمک نگیرند .

* موقعیت جبهه آزادیبخش و

پشتیبانی مردم از آن پس از حملات

اخیر که میگویند امریکائیا از آن

اطلاع داشتند ولی نتوانستند آنها را

خنثی نمایند ، بیشتر شده است . عدم

توانائی نیروهای آمریکا ضمنا ناشی

از همکاری و شرکت اکثریت زیادی از

مردم در اقدامات ویت کنگ بود .

* بالعکس قدرت دولت ویتنام

جنوبی یکبار دیگر بیش از حد در

نظر گرفته شد زیرا حفاظت سازمان

های دولتی و مراکز شهری با آنها بود.

نقش مطبوعات در جهان امروز

از : پرویز لادین

(۷)

روزنامه نگاری چیست ؟ و روزنامه نگار کیست ؟
باید در روزنامه نگاری نیز مثل سایر شئون اجتماعی تحول ایجاد شود

در انتقاد اینقدر بدبین باشند که همه‌اش از قسمت های نامطلوب کشور خود انتقاد کنند تا گزک بدست دوست و دشمن بدهند .

آخر این هم شد روزنامه‌نگاری و نویسندگی که شما بیست و چهار ساعته عکس و تفصیلات زندگی هنرپیشه‌ها را که کارشان تقلید است نه هنرمندی یا هنرپیشه‌گی با آب و تاب چاپ میکنند که فی‌المثل آقا یا خانم چگونه عشق‌بازی میکنند! یا راه میروند! بر فرض هم که هنرپیشه‌ای خوب بازی کند و یا آواز م‌خسوانی خوب آواز بخواند دلیل نشد که هر غلطی که بکند قابل تقلید باشد و یا شما با انتشار شرح و تفصیل آن‌مردم را خسته کنید .

تازه در کشور های خارجی روزنامه ها و مجلات مخصوصی برای سرگرمی مردم بالغ این مزخرفات را چاپ میکنند و این مطالب را نیز مردم برای مسخره‌گی و خنده و تفریح مورد مطالعه قرار میدهند و اصولا در آنگونه اجتماعات زنان و مردان و جوانانی‌که مثل هنرپیشه‌ها و آرتیست‌ها لباس بپوشند و خود را آرایش کنند جلف و سبک تلقی شده مورد تمسخر قرار میگیرند ، بعضی از مدیران بیسواد و بی اطلاع این روزنامه ها و مجلات استدلال میکنند که مردم این گونه مطالب را دوست داشته و خریدار آن هستند . ولی این آقایان غافل از این هستند که خودشان با انتشار اینگونه مطالب مستهجن و سطحی و بیش‌پا افتاده سلیقه و سطح فکر مردم را پائین می‌آورند . وظیفه شما است که با انتشار

بقیه در صفحه ۴۷

که فی‌المثل مجلات جنائی یا سینمایی و یا سکی را مورد مطالعه قرار دهند . ولی ما اجتماعی هستیم که هنوز در دوران طفولیت بسر میبریم و خیلی مانده است تا به دوران بلوغ برسیم .

بنابراین همانطور که باید در صرف نوع غذا دقت و مراقبت کنیم تا با خوردن هر آشغالی خود را دچار سوء هاضمه و یا امراض خطرناک دیگر نکنیم در مطالعه یعنی نوع غذای روحی نیز که مقاله و خبر و اطلاعات باشد هم باید دقت کنیم چون در غیر این صورت گمراه خواهیم شد .

مضحک اینجا است که روزنامه و مجلاتی در نشریات وابسته به خود این گونه مطالب را نشر میدهند که وضع مالی خوبی دارند و سالها است که با انتشار روزنامه صاحب میلیونها ثروت و مقام شده‌اند و اصولا احتیاجی ندارند که این‌گونه مطالب مستهجن و کثیف و مخرب به اخلاق اجتماعی را به خورد مردم بدهند .

حال شبهه را قوی بگیریم و بگوئیم که در مطبوعات خارجی نیز گاهی اینگونه مطالب و داستانها چاپ و انتشار مییابد بما چه مربوط است مگر هر کثافتکاری که خارجی‌ها میکنند باید مورد تقلید قرار گیرد ؟ آن‌ها اجتماعاتی هستند که لوازم اولیه زندگی را برای مردم خود فراهم کرده‌اند . در آن اجتماعات سپور و ظرفشور و کناس سواد خواندن و نوشتن دارد .

روزنامه‌ها و مجلات حق ندارند که مطالب جنائی و سکی و سانسایونل SENSATIONAL و جنجال را برای جلب توجه و کسب تیراژ بزرگ کرده شاخ و برگ بدهند و یا این که

یکی دیگر از ایراداتی که به روزنامه‌ها و مجلات در این کشور وارد است انتشار و ترجمه مطالب نامربوط و نامناسب و زشت و شرم‌آور است که بعضی از روزنامه‌ها و مجلات باصطلاح برای بالا بردن تعداد تیراژ و تک‌فروشی به این امر مبادرت میورزند و با چاپ مطالب و حوادث جنائی و سینمایی و جنسی بصورت علنی و واضح صد درصد به فساد اخلاق اجتماعی مخصوصا فساد اخلاق و رفتار جوانان کمک میکنند و آن‌ها را بفساد میکشانند . همانطور که هر چیزی گفتنی نیست و هر چیزی نشان‌دانی نیست و هر حقیقتی را نباید گفت همانطور هم هر حقیقتی را نباید نوشت و شاخ و برگ داد . عده‌ای از این روزنامه نگاران برای چاپ و انتشار این گونه مطالب کثیف و شرم‌آور استدلال میکنند که در ممالک متمدن در خارج نیز از اینگونه مطالب چاپ و انتشار مییابد . اولاً باید این آقایان بدانند که تمام روزنامه‌ها و مجلات منتشره در کشور های متمدن هرگونه مطلب نامربوط را چاپ و انتشار نمیدهند بلکه نشریات مخصوص و معینی این کار را میکنند ثانیا این اجتماعات جوامع پیشرفته هستند مردم در اینگونه اجتماعات صد درصد باسواد و با معلومات و نسبت به همه چیز زندگی روشن میباشند یعنی اجتماعاتی هستند که دوران بلوغ و رشد را گذرانده‌اند و میدانند چه چیزی مطالعه بکنند و چرا مطالعه بکنند و از مطالعه چه چیزی خودداری کند تازه در اینگونه اجتماعات نیز مردم معقول و فهمیده هرگز اطفال خود را تشویق نمیکند

انقلاب اداری را از انقلاب اداری شروع کنید

میگویند یکنفر آذربایجانی با یکنفر غیر آذربایجانی صحبت میکرد، نفر دوم مدعی بود که «ترکان پارسى گو» را به آسانی از لهجه آنها میتوان شناخت، مرد آذربایجانی با همان لحن ملیح و مخصوص گفت: «از کجا؟» - رفیقش گفت: از همین کجای شما!

بحث و گفتگوئی که درباره انقلاب اداری آغاز شده مرا - مانند همه - بر توقع ساخته، و انتظار داریم بهر اداره‌ای مراجعه میکنیم با وضع جدیدی روبرو شویم.

اتفاقا دیشب هنگامیکه ساعت درست ۹ و بیست دقیقه را نشان میداد میخواستیم برای يك کار ضروری از یکی از شهرستانها با تهران تماس بگیریم به کاریر خبر دادیم که میخواهیم يك شماره با تهران صحبت کنیم. گفتند مانعی ندارد اما از ساعت یازده بیعد، ولی آنها بصورت «برق آسا» یا لاقل «فوری» اما «عادی» ابداء نداریم (لابد توجه دارید قیمت «برق آسا» پنج برابر و «فوری» دو برابر است!)

گفتم: برق آسا آنست که در همان لحظه شماره مورد نظر را در اختیار من بگذارید، دوساعت بعد که طبق نوبت بمن میدهند برق آسا نیست. گفت چون برف آمده و راهها بند آمده و افرادی که میخواهند تلفن کنند زیادند بما دستور داده شده تلفن بصورت عادی نپذیریم!

گفتم: پس فرق میان پرتقال فروش و زغال فروش که با آمدن يك برف سفید بازار سیاه درست میکند

چیست؟ گفت: والله نمیدانم اینطور بما دستور داده‌اند! ...

منظور از ذکر این ماجرا درد دل یا انتقاد از وضع تلفن نبود بلکه میخواستیم يك مطلب اصولی را در این موقع که دولت سرگرم برگزازی مراسم باشکوه! «کنگره انقلاب اداری» یا «مطالعه آثار و نتایج آن» است مطرح کنیم.

و آن اینک:

شکی نیست که انقلاب اداری یکی از مهمترین و مثبت ترین و ضروری ترین کارهائی است که «باید» در این مملکت انجام شود و دراهمیت آن جای تردید نیست.

ولی اگر بنا شود برای این انقلاب کنگره ای بسان سایر کنگره ها، و کمیته هائی همچون سایر کمیته ها، یا اداره‌ای همچون سایر ادارات، با همان مقررات و با همان تشکیلات درست کنیم آیا مسئله صورت «دور و تسلسل» پیدا نخواهد کرد؟! پس چه خوب است انقلاب اداری را از همین انقلاب اداری شروع کنیم، و اینهمه سخن پراکنی ها و تشریفات را درز می‌گرفتیم، و از «تعارف» کم می‌کردیم و بر «مبلغ» می‌افزودیم.

آیا بهتر نبود؟! اشتباه نشود. نمی‌گوئیم کار - آنها کار مهمی مانند انقلاب اداری - را بدون مشاوره و تبادل نظر باید انجام داد بلکه منظور اینست مشورت و مطالعه را در موردش «خرج» کنیم.

عریان تر بگویم: انقلاب اداری در دو مرحله باید انجام شود، مرحله اول که مرحله اساسی آن است نیازی باین امور ندارد و اگر احتیاجی باشد برای مرحله دوم است.

زیرا يك سلسله اشکالات، یا مفاسد، یا هرچه اسمش بگذارید، امروز در دستگاههای اداری ما هست که نه کنگره میخواهد و نه لازم است چراغ برداریم و گرد شهر بدنبال آن بگردیم بلکه مردم کوچه و بازار بلکه کودکان هم آنرا میدانند. نخست باید مبارزه شدید ویی‌امان و بیرحمانه‌ای علیه این قسمت شروع کنیم، و سپس بفکر سایر شاخ و برگها بیافئیم.

باید این مبارزه بقدری صریح و شدید باشد که اثر آن کوتاهترین مدت در دستگاههای اداری آشکار گردد و مردم عادی و تمام ماموران باور کنند که چنین مبارزه‌ای شروع شده است، نه مثل حالا که در يك طرف کنگره اداری تشکیل بود و نمایندگان هر کدام نقشی را که بعهده داشتند بخوبی ایفا میکردند، و در طرف دیگر (مثلا) مطابق آنچه «راویان اخبار» نقل میکردند درباره‌ای از نقاط تقاضای گذرنامه حج (فقط تقاضا) بازار سیاه پیدا کرده و به ۴۰۰ تومان رسیده بود!

خلاصه چند موضوع مهم است که باید آنرا در مرحله اول جای داد و با حذف تشریفات زائد و دست پاکیر و بدون فوت وقت بمرحله اجرا درآید. اگر انشاءالله در این مرحله پیروز شدیم نوبت به مرحله دوم خواهد رسید (گرچه شاید با اصلاح این قسمت، آنها بطور خودکار اصلاح گردد) زیرا همانطور که گفتیم اینها اموری است که مردم کوچه و بازار حتی کودکان هم آنرا میدانند.

با توجه باین حقایق است که ما معتقدیم باید «انقلاب اداری» را از انقلاب اداری آغاز کنیم.

ن. م

سخنانی تازه از وزیر علوم و آموزش عالی درباره دانش و پژوهش

مجله ماهانه و پر مغز و مطلب‌تلاش در شماره اخیر خود مصاحبه مفصلی با آقای دکتر رهنما وزیر علوم و آموزش عالی بعمل آورده که چون در مورد مغزهای متفکر و توجه دولت به آموزش علمی و تحقیقات دارای مطالب تازه‌ای است عینا در چند شماره آنرا بنظر خوانندگان میرسانیم. (قسمت دوم)

حالا بسؤال دیگران در مورد تحقیقات بپردازم. ما در حال حاضر بیشتر از صد مرکز تحقیقاتی داریم و بنابر ارقامی که در دست هست (نمی‌توانم با اطمینان بگویم این ارقام تا چه حد صحیح است) ما صفر ممیز هفت درصد عایدی ملی خود را در برنامه چهارم برای تحقیقات منظور داشته‌ایم و این میزان گویا در برنامه قبلی پنج در هزار بود. هره درصد رقم قابل توجهی است ولی چطور خرج شده و با چه برنامه‌ای، آنرا نمیدانم. بهر حال اولین کار ما انجام برآوردی دقیق از موسسات تحقیقاتی است تا بدانیم آنها چه میکنند، چه اعتباراتی در اختیار دارند و نحوه کارشان چگونه است. موسساتی هست که خوب کار میکنند - مثلا موسسه رازی که شهرتی جهانی دارد. ما در ترکیب این موسسات دست نمی‌زنیم. بلکه آنها را با تمام قوا تقویت خواهیم کرد، اما مراکز دیگری هم هستند که بازدهشان فوق‌العاده ضعیف است، یعنی پولهای صرفشان میشود که همیشه به نتیجه نمیرسد و بهر حال نتیجه عملی آن معلوم نیست. بنابراین برنامه ما اینست که مراکزی را که در راستای طرح‌های کلی ما هستند تقویت کنیم و آنها را که بدرد نمی‌خورند احیانا منحل سازیم و آنها را که باید بوجود آوریم، تاسیس کنیم و در اجرای این برنامه نقش سازمان ما این خواهد بود که جوانانی را تربیت کنیم و در این دستگاهها بکار گماریم که حقیقتا طلبه علم باشند و بتوانند با خیال آسوده کار خود را دنبال کنند. اجرای صحیح این کار ایجاب میکند که ماهیچ گونه بوروکراسی در دستگاهمان

بوجود نیاوریم. این جواب سؤال اصلیتان بود. اما جواب سؤال دوم شما. برای من مشکل است که پس از دو ماه جوابی مستند در این زمینه بشما بدهم ولی شاید شما خودتان بهتر بدانید و من فکر میکنم در اینگونه موارد انسان باید بدون ملاحظه حرف بزند، در حال حاضر متأسفانه، در همه رشته های علم آن کادر آموزشی را که جوابگوی نیازمندیهای آینده مملکت باشد نداریم. استادان بسیار خوب داریم. استادانی که زحمت زیاد کشیده‌اند و در ظرف این سی سال خیلی هم خوب کار کرده‌اند ولی استادانی هم داریم که متأسفانه اداری شده‌اند. و اشخاصی هم داریم که متأسفانه تنها بدنبال مقام و تحکیم موقعیت اجتماعی خود بوده‌اند و تحقیق را کنار گذاشته‌اند. ممکن است که این ها افراد با هوشی باشند، ولی افرادی هستند که دیگر نمیتوانند استاد باشند، یعنی استادی باشند که تحقیق کند و هر دم بر میزان دانش و اطلاعات علمی‌اش بیفزاید و همانطور که عرض کردم بنظر من استادی که تحقیق نکند بیشتر بیک دبیر دبیرستان میماند و اسمش را نمیتوان استاد دانشگاه گذاشت. پس ما باید واقعا بفهمیم و بیک ارزیابی علمی در این زمینه بپردازیم و با کمک بهترین عوامل و بدون توجه به پیری و جوانی آنها کادر آموزش آنها را با مقتضیات زمان خود و احتیاجات واقعی دانشگاه منطبق سازیم و باید بگویم پیری و جوانی مربوط به سن نیست. یک جوان پاترده یا بیست ساله ممکن است متعلق بقرن نوزدهم باشد و متقابلا یک پیرمرد هفتاد ساله فکرش متعلق بقرن بیست و یکم

باشد. من شخصا برای بعضی از استادان باصلاح پیر خودمان احترام فوق‌العاده قائم و کار و تجربه آنها را بسیار مفید میدانم. ولی این نکته را هم باید قبول کرد که با توجه سرعت فوق‌العاده پیشرفت‌های علمی اگر استادی خود را مرتبا در جریان آخرین کتب و اطلاعات نگذارد فوراً بمعنای واقعی کلمه پیر میشود. یکی از دوستان من که در دانشگاه آریا مهر تدریس میکند و یکی از بزرگترین متخصصین ایران در رشته های الکترونیک و ریاضیات بشمار میرود، چند روز پیش بمن میگفت با همه اطلاعاتی که من دارم وقتی تازه‌ترین کتابهای فنی را مطالعه میکنم، گاهی اوقات خجالت میکشم از اینکه استاد چنین دانشگاهی هستم! من باید حتما از نو بفرونگ بروم و بینم آخرین اطلاعات چیست و دانش خود را تکمیل کنم و گرنه به بچه ها نمیرسم. او راست میگوید، زیرا اگر نابغه هم باشد وقتی که پیشرفت در علوم الکترونیک و مسائل فضا و علوم جدید با این سرعت سرسام آور انجام می‌یابد اگر این آدم خودش را با آخرین پیشرفت های علمی آشنا نسازد خواه ناخواه پس از مدتی بدرد نخواهد خورد.

باید دانشگاههای ما طوری عمل کنند که بکمک بیشتر این جوانها، که الان می‌آیند و واقعا بعضی از آنها فوق‌العاده هستند (با توجه باینکه احترام قدیمی ها را هم حتما باید نگهداریم چون من واقعا معتقدم که نباید بیهانه تجدد عوامل قدیمی مفید را بدون مطالعه بیک چوب راند) بلکه با کمک همین استادان و عوامل روشن بین و فعال دانشگاهها نوعی تصفیه فکری و تحرک واقعی از لحاظ کادر آموزشی

و تحقیقات انجام دهیم. البته دعوای بین دو نسل نه تنها از بین نرفته بلکه شکل و بعد جدیدی بخود گرفته چون پیشرفت علوم و ترقی فاصله بین نسل ها را باز هم بیشتر کرده است. بعبارت دیگر اگر در گذشته يك قرن پیش فاصله فکری بین دو نسل در حدود چهل سال بود، امروز با هر پنج سال اختلاف همان فاصله بین افراد يك نسل بوجود میآید و شاید هم زودتر. با توجه باین عوامل و مسائل بسیار مهم دیگری که زاده زمان است ما باید بکار طرح ریزی تعلیمات در سطح مملکتی پردازیم. از این رو از تمام نیروی علمی کشور برآوردی تهیه خواهیم کرد و این برآورد هم از لحاظ ابزار و اسباب خواهد بود هم از لحاظ نیروی انسانی. سپس برآوردی مشابه خواهیم کرد از اعتبارات و بولهای که خرج این نیرو میشود. وبالاخره با کمک دستگاههای کمپیوتر و ماشین های حساب و اشخاصی که واقعا وارد هستند برابمان روشن خواهد شد که دقیقا وضع از چه قرار است، چه برنامه ها و راهنمایی ها میتواند ما را سریع تر بمقصد رساند و با این اوضاع برای رسیدن بهدفعهای ملی خود چکار ها باید کرد. تنها آنوقت است که ما خواهیم توانست کاری جدی انجام دهیم..

تلاش - با این تدبیر آیا شما از فراز مغز ها جلوگیری میتوانید بکنید، آیا شما میتوانید با دانشگاه هایی که بهترین استادان را در آینده خواهند داشت وسیله ای فراهم کنید که دانشجویان برای تعلیمات به اروپا و آمریکا نروند و در اینجا تعلیمات عالی را بگذرانند یا این که سالهای سال طول خواهد کشید تا این امکان برای دانشجو پیش بیاید که استنباط کند، آنچه را که اینجا فرا میگیرد همان چیز هایی است که در اروپا یا آمریکا فرا خواهد گرفت؟ چقدر وقت برای چنین موفقیتی لازم است؟

رهنما - اولاً از لحاظ کار، بنظر من پیکار و تلاش ما در دو جبهه موازی خواهد بود. در جبهه اساسی ما که مربوط به آینده مملکت است کار حیاتی ما آن خواهد بود که در ایران دانشگاههای خوب بوجود بیاوریم و روز بروز وسائل را بکار اندازیم که ما را به این هدف نزدیکتر سازد تا بتوانیم در ظرف مثلاً يك نسل لاقط دانشگاههایی داشته باشیم که از لحاظ کادر و وسائلی با دانشگاههای خوب اروپا برابری داشته باشد. برای نمونه با کار کمی که در دانشگاه آریامهر شده است واقعا کادر استادی خوبی بوجود آمده است که میتواند با دانشگاههای خوب بین المللی برابری کند. در دانشگاه پهلوی و دانشگاه آریامهر هم اکنون استادانی مشغول کارند که واقعا ممتازند.

در این زمینه بین ما و کشور های دیگر آسیائی یا آفریقائی تفاوتی چشمگیر موجود است. باید گفت که ما در ایران بطور کلی و با مقایسه به اوضاع يك مملکت در حال توسعه، کادر نسبتا خوبی داریم. این کادر آموزشی نتیجه آن است که در سالهای گذشته بسیاری از مردم با فداکاری های زیاد فرزندان شان را به خارجه میفرستادند و حالا که مراجعت کرده اند در بیشتر مراکز و موسسات ما بکار سودمند و خلاقه پرداخته و سهم خود کارهای خوب بوجود آورده اند. پس بهترین وظیفه ما آنست که در درجه اول دانشگاههای خوب مجهز در کشور خودمان بوجود آوریم و از هیچ وسیله ای برای بالا بردن سطح آموزش و ایجاد يك محیط علمی و تحقیقاتی مساعد فروگذار نکنیم. ولی همان طور که گفتم چنین کاری وقت بسیار می- خواهد و اعتبارات فراوان. از این رو تا موقعی که تعداد کافی از این قبیل دانشگاه ها در ایران نداشته باشیم لازم است که بطرق دیگر وسایل ایجاد

پرورش کادر های لازم را فراهم آوریم و از فرصتی که دانشگاههای خارجی در این زمینه بما میدهند چشم نبوشیم. و این موضوع ما را به مسئله اعزام دانشجویان میکشاند. در این زمینه طرح ریزی و پیروی از يك سیاست اصولی صحیح و مترقی و دراز مدت ضروریست. احتیاجات ما از لحاظ نیروی انسانی و کادر های فنی و علمی و آموزشی آنقدر زیاد است که باید وسایل تحصیل دانشجویان مان را در خارج برای آنها که از امکانات مالی و شخصی برخوردارند، و بالاخص برای آنها که استعداد استثنائی دارند و ما وسایل تحقیقتان را آنطور که باید و شاید در ایران نداریم، فراهم آوریم. در این امر ملاحظات اصولی و اصل تامین کادر های لازم باید مافوق نظر های خصوصی یا تعصب های بی اساس قرارگیرد. اگر دانشجویی باشد که در فیزیک و ریاضیات استعداد استثنائی دارد مسلما باید کاری کرد که چنین استعدادی پرورش یابد و حتی المقدور راه موسسات عالی از قبیل پلی تکنیک پاریس و زوریخ یا ام. آی. تی. و غیره برای او باز گردد. وانگهی نباید فراموش کرد که اگر ما در ایران برای هردانشجو در حال حاضر بین شش هزار و سی تومان در سال خرج میکنیم، چه مانعی دارد که يك دانشگاه معتبر خارجی همان خرج را برای ما بکند و با گرفتن چنین دانشجویی - که غالبا به خرج خود می رود جا را در ایران برای يك دانشجوی دیگر باز کند. این امر تا اندازه ای حقیقت دارد ولی اینرا هم باید گفت که چون ما بهر حال نمیتوانستیم وسایل تحمیل کامل همه را در ایران فراهم سازیم هر آن مقدار که بر گردند نیز غنیمت است. ولی حتی در این زمینه موضوع باین سادگی نیست و بنظر من با تامین شرایط لازم قابل حل است.

بقیه در صفحه ۵۲



از این تعطیلات کدامش قابل حذف است خدا پاینده بدارد ملت هنردوست را - عنوان تازه‌ای برای هنرمندان دیار ما پیشنهاد تشکیل شورای تعیین تکلیف روابط جنسی

در قطعنامه کنگره انقلاب‌اداری تصریح شده است که دولت باید تعطیلات را کم کند تا کارها بیشتر پیشرفت کند.

بنده آدمم نشستم و تقویم را گذاشتم جلورویم و شمردم به‌بینم چندتا تعطیلی در طول سال داریم و کدام تعطیلی را میشود حذف کرد اولین تعطیلات هرسال با تعطیلات نوروز شروع میشود که جمعا پنج روز است شما حساب کنید با وسعت تهران و سایر شهرها و نبودن وسیله و راههای دور آیا ظرف پنج‌روز آدم میتواند بهممدید و بازدیدهایش برسد وبخانه عمه‌ودائی و خاله و دوست و آشنا برود و عید مبارکی کند؟

والله بعقیده بنده پنج روز هم کم است و باید هفت روز باشد پس با این ترتیب به ترکیب تعطیلات نوروز که يك جشن باستانی است و از زمانهای دور و دوران پادشاهی جمشید جم برای ما باقی مانده نمیشود دست‌زد.

تعطیل دوم سیزده فروردین است که روزشادی و پایکوبی و بجا آوردن يك سنت دیرین است بنظر شما میشود چنین‌روز تاریخی را از يك ملت سنت پرست گرفت؟ پس اینهم نمیشود.

تعطیل بعد عید غدیر خم است که از بزرگترین روزهای تاریخ دینی ماست یعنی روزی که حضرت عالی علیه‌السلام به جانشینی پیغمبر اکرم (ص) برگزیده شدند و اصولا در این روز کار کردن به‌ر صورت حرام است.

بعد دو تعطیل بزرگ در ماه محرم الحرام داریم که عبارت باشد از روزهای قدر یعنی روزهای تاسوعا و عاشورا که اگر شما هم تعطیل نکنید خود بخود کارها تعطیل میشود.

تعطیل دیگری داریم در ماه صفر که مربوط میشود بروز رحلت حضرت ختمی‌مرتبت و شهادت حضرت امام حسن علیه‌السلام یعنی ۲۸ صفر یا ۴۰ و هشتم چنین روزی را میخواهید تعطیل نکنید؟

هفدهم ربیع‌الاول مصادف با روز تولد حضرت رسول اکرم است که نمیدانم درباره این روز بزرگ و فرخنده چگونه میخواهند تصمیم بگیرند.

تعطیل دیگری داریم در چهاردهم

مردادماه هرسال که روز جشن مشروطیت است که بعد از آنهمه بگیرو به بند و جنگ و جدال مشروطه طلبان و مستبدین فقط چهاردهم مردادش برای ما باقی مانده که ما در آن روز میفهمیم مشروطیتی هست. اگر بخواهید روز چهاردهم مرداد ماه را تعطیل نکنید مردم از کجا بفهمند که آن روز جشن مشروطیت است وانگهی نمایندگان ما در مجلسین و پاسداران مشروطیت با این کار موافقت نمی‌کنند خدا خیرشان بدهد.

بعد روز خجسته ۲۸ مرداد است که نمیدانم میشود این روز را تعطیل کرد یا نکرد؟ بسته بدست اجرا کنندگان قطعنامه است.



رجوع شود بکارگاه



ویولت متحده در کنار یکی از تابلوهایش

از هر طرف نگاه کنید نتیجه یکیست ولی هر کس فهمید چیست بنده بازنده
روز مواجبم را نقدا تقدیم میکنم تابلو : اثر خانم ویولت متحده
رجوع شود بکارگاه

ولی می پرسم وجدانا میشود تعطیل نکرد ؟

بعد میرسیم بروز فرخنده و خجسته چهارم آبان نمیدانم کسانی که این قطعنامه را امضا کردند تقویم نداشتند یا از (بر) گفتند تعطیلات باید کم شود .

در ماه رجب يك تعطیل داریم که روز تولد حضرت امیر علیه السلام است یعنی روز سیزدهم رجب . میخواهید این روز را تعطیل نکنید؟ .. دست خوش !

بیست و هفتم رجب روز فرخنده مبعث است و روز سلام رسمی .

سوم شعبان مصادف است بامیلاد مسعود سرور شهیدان ... نه خودمانیم میشود این روز را تعطیل نکرد ؟ ایضا در همین ماه شعبان روز پانزدهم شعبان مصادف با تولد باسعادت حضرت قائم است که درسرتاسردنیای اسلام جشن میگیرند و چراغانی میکنند و بهم تبریک میگویند ... میشود تعطیل نکرد ؟ میخواهید وصله «بابیگری» بما به چسبانند ؟

در ماه مبارك رمضان دو روز یعنی روزهای نوزدهم و بیست و یکم که دنیای اسلام درغم و ماتم فرو میرود و شبهای قدر است و کسی دستش بکار نمیرود چطور شما میخواهید تعطیل نکنید و در آن دو روز کار کنید ؟ در آخر ماه مبارك رمضان عید فطراست که داریم و نداریم يك عید فطر داریم که در این روز روزه گرفتن حرام است آنوقت کار کردن حلال است؟ مگر اینکه بگویم امضاء کننده محترم قطعنامه (زبانم لال) اهل نماز و روزه نبوده اند .

از بقیه تعطیلاتی که در تقویم های رسمی ذکر شده یکی دیگر باقیست و آنهم ولادت با سعادت حضرت ثامن الائمه امام هشتم ماست ... هیچکدام را حذف نکردید فقط میخواهید همین يك تعطیل را حذف کنید ... شما این

کنگره را برای همین کار تشکیل دادید ؟ دست شما درد نکند !

خدا پاینده بدارد ملت هنردوست را از حوادث جالب و اخبار هنری هفتته پیش مسموم شدن مدعوین جشن عروسی سرکار خانم گوگوش خانم در هتل میامی بود که حتما استحضار دارید داماد گویا برادرمدیر محترم هتل میامی است و بطوریکه روزنامه ها نوشتند همه مسموم شدند جز عروس و داماد ... بعد که کاشف بعمل آمد معلوم شد داماد چون بسوايق کار آشنائی بیشتری داشته دستور میدهد شام خودش و عروس خانم را از کافه چند قدم بالاتر بیاورند ... بدهم نیست! خدا پاینده بدارد ما ملت هنردوست را.

«جستجوگر» عنوان تازه ای برای هنرمندان دیار ما حتما میدانید که مردم هردیاری به شعرا و نویسندگان و هنرمندان دیار

خودشان عنوانهایی میدهند مثل خداوند سخن (سعدی) لسان الغیب (حافظ) یا شاعر توده مردم . نویسنده خلاق . شاعر دردها . هنرمندان نقاش رنجه ها و از این عناوین والقاب .

اخیرا يك عنوان دیگر هم بین هنرمندان دیار ما باب شده که نمیدانم خودشان بخودشان این عنوان راداده اند یا مردم بآنها داده اند .

بهر تقدیر عنوان تازه هنرمندان و شرای نوپرداز دیار ما عنوان (جستجوگر) است فی المثل یدالله رویائی شاعر بیست جستجوگر شاملو هنرمندیست جستجوگر نادر پور خالقی است جستجوگر .

فلانی نقاد بیست جستجوگر . گروه اعجوبه ها (که جناب آقای نخست وزیر خیلی خاطره شان را میخواهند . یعنی درمجلس نسل دیگر خودشان فرموده بودند بنده بی تقصیرم) موزیک چی هایی هستند جستجوگر . خانم

«درودی» نقاشی است جستجوگر. پرویز تناولی هنرمندیت جستجوگر احمد رضا احمدی شاعریت جستجوگر وهمینطور بگیرید و بروید بالا که من تا امروز هم نفهمیدم اینها چه (می‌جویند یا چه می‌جویند) و چه پیدا میکنند که بکسی نمی‌گویند به شعر این شرای جستجوگر که نگاه میکنی عین زبان چینی و عبریست. — ای آب ماهیانه.

که از ستون های قرون میگذری از درخت نروبالا

به هنر این هنرمندان جستجوگر نگاه میکنی بیشترشان باین قبله از من بی‌هترترند. به نقاشی این نقاشان جستجوگر نگاه میکنی رنگ و روغن خدا خوب کرده را با (کاردک) به پارچه‌بان نازنینی میمالند که از هر سرش نگاه میکنی بهمه چیز شبیه است الا يك تابلو نقاشی تازه میگویند این گنبد مسجد شیخ لطف‌الله اصفهان است یا اسب ناپلئون بناپارت درحال نشخوار!

به مجسمه‌سازی این مجسمه سازان جستجوگر نگاه میکنی قفلی را با چنگک به بدنه لوله بخاری وصل می‌کنند و در معرض تماشا می‌گذارند و وقتی میپرسی این چیست؟ میگویند مرحوم مجنون است در حال جفت گیری!

نثرشان را میخوانی از شعرشان چینی‌تر است داستان این جستجوگران را میخوانی و میخواهی برای يك نفر تعریف کنی عین آهو در گل میمانی ... مرد دستش را به لیوان آبجو گرفت باریک‌شد دراز شد سرش از سقف رفت بیرون (حالا سرش بکجا رفت کار نداشته باشید) بعدپهن شد کوتاه شد کوچک شد کوچک‌شد کوچک‌شد ریز شد درشت شد عنکبوت از سقف افتاد و پنج انگشتش را خورد.

میپرسی بنده‌خدا این چیست که نوشته‌ای؟

قصه است؟ داستان است؟ حکایت است؟ به چه زبانی است؟ سرش کجاست؟ تهاش کجاست؟ میگویند اگر تو نمی‌فهمی تقصیر ما چیست این در سبک کارهای (صبر کنین اسم های خوبی از بر دارند) یادم آمد در ردیف کار (کافکا) است نویسنده جستجوگر تحت تاثیر (برتولد برشت!) قرار گرفته تلفیقی است از اندیشه نویسنده با افکار ذهنی ناخودآگاه (الیوت) و چنان این چهار پنج تا اسم را از ته دل و از مخرج ادا میکنند که انگار سی سال با هم هم‌خانه و هم اطاقی و هم کاسه بودند.

گوش به ساز و آواز شان میدهی برای خواندن تصنیف قدیمی که چهل سال پیش خدا بیامرز پدر بنده برای خودش زیر لب زمزمه میکرد.

— دیشب که بارون اومد. — یارم لب بون اومد چنان سر و دستی تکان میدهند و در «سرنا» شان باد میکنند و (توپوز) به پوست طبل میزنند و فریاد های جگر خراشی میکشند که انگار خرچنگ عضو حساس بدن‌شان را چسبیده و تا خر سیاه عرعر نکند خرچنگ ول نمی‌کند میگوئی بنده خدا گفتند بخوان نگفتند جیغ بکش که (بند تناس) ات پاره بشود میگویند تو نمی‌فهمی این موزیک نسل «عصیانگر» است و پشت بندش هم اسم آن موزیک‌چی سیاهپوست معروف آمریکائی را میبرند که من الان اسمش بخاطر من نیست.

... جان کلام بنده باین نتیجه رسیدم که این هنرمندان «جستجوگر» دیار ما نان خودشان را میخورند و حلیم حاج عباس را هم میزنند.

پیشنهاد تشکیل شورای تعیین تکلیف روابط جنسی

نازنین روزنامه آیندگان (مبارک) باشد برای اولین بار پای این نوزاد

بکارگاه ما باز شد خدا کند برای هر دوی ما قدم داشته باشد) مصاحبه‌ای با جناب استاد (مشکوة و پسر) عین (الکساندر دوما و پسر) داشت از قراری که نازنین روزنامه آیندگان نوشته بود خود جناب استاد محمدمشکوة که از فضلا و استادان بحق دانشگاه تهران هستند. در دانشکده ادبیات تدریس میکنند و پسرشان در دانشکده حقوق که خداوند به هر دو توفیق خدمت بدهد.

باری خبرنگار آیندگان از استاد مشکوة میپرسد که دختر و پسر در سر کلاس درس باید کنار هم بنشینند یا جدا باشند؟

استاد فرموده بودند باید جدا باشند چون وقتی دختر و پسر کنار هم نشستند در اثر تماس قسمتی از بدن آنها با یکدیگر حواس شان پرت میشود و نمیتوانند درس را بفهمند.

«پسر» یعنی جناب آقای استاد محمد مشکوة (اسم پدر و پسر هر دو محمد است مبارک است). فرموده بودند نخیر باید دختر و پسر کنار هم بنشینند تا معمای وجود یکدیگر را آزاد و بدون دخالت دست (معذرت میخواهم) بدون دخالت افکار پوسیده پیشینیان حل کنند (عرض نکردم!) چون این دختر و پسر هم جستجوگرند) به عقیده من این سیستم جدائی که بین دختر و پسر بوجود آورده‌اند غلط است.

.... برای این که بین استاد (مشکوة و پسر) بر سر این کار اختلاف عقیده پیش نیاید و کار به (عاق — والدین) نکشد بنده پیشنهاد میکنم مسئله را به يك شورای داوری که اعضااش در امور جنسی و معاشرت دختر و پسر تخصص داشته باشند محول بفرمایند و برای تشکیل شورا اعضا زیر واجداالشرايط‌اند.

۱ — جناب آقای مجید دوامی سردبیر محترم نازنین مجله زن‌روز. بقیه در صفحه ۵۰

تکلیف مرز لهستان و آلمان چه می شود ؟

آتشی که در زیر خاکستر پنهان است



با وجود تمام این پیشروهای شوروی اولیای امور انگلستان فراموش نمیکردند که فقط بخاطر لهستانی ها بود که وارد این جنگ شدند و همچنین در واشنگتن هم پیوسته در نظر داشتند که در حدود شش میلیون لهستانی در خاک آنها بسر میبرد و منتظر اخذ تصمیم نهائی آنها برای مراجعت به وطن میباشند . این لهستانی ها اولادان همان لهستانی های جنگ اول جهانی بودند که بر روی ویلسون فشار آوردند تا بنفع آنها وارد جنگ شود و او مجبور به قبول تقاضای آنها شد و حالا افکار عامه آمریکائی ها به شدت از این شش میلیون لهستانی پشتیبانی میکند.

معروف است که آمریکائی ها در کنفرانس یالتا گفته بودند که مدت پنج قرن است این لهستانی ها همیشه سبب اصلی جنگ ها و اغتشاشات بوده اند چرچیل در جواب آنها گفته بود و همین خود يك دليل بیشتری است که باید تمام امکانات خود را بکار بریم تا برای همیشه باین وضع خاتمه دهیم.

بهر حال تمام این اوضاع سبب میشد که در اردوی متفقین غربی این فکر بمیان آید که اگر روسها حاضر نباشند دست از خط کرزن بردارند و سرحد شرقی لهستان را حتما همین خط میدانند ناچار موافقت هائی در قسمت غربی بعمل آوردند و مناطقی از این قسمت را به ازای آنچه که لهستانی ها در شرق از دست میدهند باو واگذار نمایند.

بعلاوه این اراضی که لهستانی ها در شرق خط کرزن مجبور میشدند به

روسها واگذار کنند همان مناطقی بودند که بیست و سه سال قبل از آن تاریخ از روسها گرفته و اشغال کرده بودند و اگر حالا در حدود دو میلیون و نیم لهستانی در این مناطق سکونت دارند در آن مدت صد ها و صدها هزار از اهالی اوکرائی و روس سفید و لیتوانی بودند که در مناطق اشغالی لهستانی ها بسر میبردند.

منتها این وضع قابل قبول نبود که برای جبران خسارت لهستانی ها میلیون ها نفر آلمانی را تحت اشغال و حکومت آنها قرار دهند - در همان اواخر جنگ بین المللی اول که داشتند دولت لهستان را تشکیل می دادند در بین جمعیت آنها و از مناطق شمالی و غربی لهستان در حدود دو میلیون آلمانی یافت میشد وللوید جرج از این موضوع اظهار نگرانی کرد و گفت چطور میشود دو میلیون آلمانی را تحت حکومت ملتی گذاشت که حتی نمیتوانند بخودشان حکومت کنند.

و حالا در این بار صحبت ازدو میلیون آلمانی گذشته و کار به هشت تا نه میلیون آلمانی کشیده بود که با واگذاری این اراضی غربی تحت حکومت و تسلط لهستانی ها قرار میگرفتند.

این جبران اراضی که میخواستند در حق لهستان بعمل آورند حقیقتا وسعت بزرگی از اراضی آلمان محسوب میشد زیرا نیمی از پروس شرقی و نیمی از مناطق واقع در سر حد غربی لهستان ۱۹۳۹ و رودخانه اودر را تشکیل میداد.

انگلیسیها و آمریکائی ها که خوب فکر های خود را بعمل آوردند بروسها گفتند حاضر هستیم در شمال این منطقه يك قسمت از اراضی دهانه مصب اودر را به لهستان واگذار کنند بشرطی که در عوض از مناطق جنوبی صرف نظر شود و مرز فاصل بین لهستان و آلمان نایس شرقی باشد تا باین وسیله تمام سیلزی و شهر پرسلو برای آلمان باقی بماند . ولی استالین زیر بار نرفت و گفت حتما باید این مرز همان نایس غربی باشد و نظر خود را بوسیله مولوتف طی يك یادداشت که در جلسه هفتم فوریه قرائت شد بیان کرد.

چرچیل با این پیشنهاد بشدت مقاومت کرد بعقیده او نباید لهستانیها در آلمان مالک زمینی شوند که بیش از حد تقاضای خود آنها باشد و باید این زمین بوسعتی باشد که آنها امکان اداره آنرا بوضع شایسته ای داشته باشند و اضافه کرد : «خیلی قابل تاسف است که بگذاریم غاز لهستانی از غذاهای آلمانی آنقدر چاق و پروار شود که از شدت سوءهاضمه تلف گردد» بعلاوه با این همه آلمانی که در این مناطق قرار خواهند گرفت چه کار باید کرد.

استالین جواب داد تمام آنها تا حالا از آنجا ها فرار کرده و رفته اند بعلاوه در حدود شش تاهفت میلیون آلمانی از ابتدای جنگ تاکنون کشته شده اند يك یا دو میلیون دیگر از آنها باز هم کشته خواهند شد باین نحو مکان کافی برای این آلمان ها که از مناطق اشغال شده بیرون می روند پیدا شده است.

غرابت مطلب بیشتر در آن نبود که آنها چگونه از این موضوع تا این اندازه بی پروا صحبت میکنند بلکه غرابت در این بود که آنها تمام این سخنان را بدون مطالعه و نگاه کردن به نقشه بیان میکردند و اصلا در اطراف این مردان بزرگ هیچکس بخوبی نمیتوانست ببیند که بین دورودخانه نایس چه هست و چه خبر است.

بالاخره موافقت کامل روی سرحدات شرقی بناخواسته استالین بعمل آمد اما روی سرحدات غربی اختلاف نظر رخ داد و هرچه روزولت اصرار کرد که صحیح نیست سرحد غربی لهستان تا نایس غربی ادامه پیدا کند باز توافق کامل حاصل نشد. شاید اگر در موقعیت های دیگری بود روزولت خود را محکم تر و مصمم تر نشان میداد ولی آنجا در پالتا او بی اندازه ضعیف و ناخوش بود و این بحث های طولانی هم او را ضعیف تر و ناراحت تر میکرد مخصوصا که موضوع سرحدات لهستان تنها مطلب مورد اختلاف مباحثات آنها نبود از آن بدتر موضوع یکی کردن دو دولت موقت لهستان بود که هر کدام از طرفین در روی ابقای آن پافشاری میکردند.

پنج ماه بعد وقتی که کنفرانس پوتسدام تشکیل شد و روسای سه دولت بزرگ برای بار سوم دور یکدیگر جمع شدند تقریبا دو ماه بود که دیگر در اروپا صدای گلوله بلند نمیشد ولی دو ماه هم بود که آتش های روسیه و لهستان قسمت شرقی آلمان را اشغال کرده و در تمام نقاط آن برقرار میشدند حتی قوای متفقین نیز از این قسمت ها بیرون میرفتند و خود را به چندین صد کیلومتر از پیشروی های خود عقب میبردند و استالین خیالش برای چسبیدن به خط رودخانه نایس از همه حیث کاملا راحت بود. از آن طرف روسیه سرحد خود را در خط کورزن معین کرده بود و در حدود سه میلیون

نفر لهستانی هم بار و بنه های خود را میبستند که از مناطق شرقی این خط بداخل مملکت خود بروند. و حالا موضوع سر این بود که چگونه این شش هفت میلیون آلمانی منطقه تصرف شده را کوچ بدهند و بداخل آلمان غربی بفرستند. خود مردم مناطق آلمان غربی در آن موقع چیزی نداشتند بخورند و این چند میلیون هم میبایستی به آنها اضافه شوند.

چرچیل مرتبا اعتراض میکرد و میگفت غذا دادن این عده هم ناچار باری بر دوش انگلستان و آمریکا خواهد بود ولی اعتراضات او فایده ای نداشت زیرا چهار روز بیشتر باقی نمانده بود که انتخابات انگلستان تجدید شود و همه میدانستند که حکومت چرچیل از بین خواهد رفت. ترومن هم تازه جانشین روزولت شده و حکومت خود را تازه شروع کرده بود استالین و وزیر امور خارجه کهنه کارش مولوتف که دیگر بیش از همه به روابط بین المللی آشنا بودند در مقابل آنها خود را کاملا مجهز و صاحب اختیار میدیدند.

به مجرد آن که جلسه دوم کنفرانس پوتسدام تشکیل شد موضوع لهستان مطرح گردید. آن روز هیجدهم ژوئیه ۱۹۴۵ بود.

مطالبی که مطرح شد چنین بود: تمام هواپیما هایی که تا آن روز در اختیار دولت موقت لهستان مقیم لندن قرار داشت بدولت حقیقی لهستان واگذار شود همچنین تمام قوای هوایی و دریایی و زمینی در هر نقطه دنیا که قرار داشته باشند تعداد سربازان زمینی را فقط ۱۸۰ هزار نفر تخمین میزدند و اینها شامل تمام سربازان لهستانی بودند که در جبهه های مختلف جنگیده و همچنین سربازانی که ۲۲ سال تمام بود در اطراف اروپا سرگردان بوده و هنوز به میهن اصلی خود برنگشته بودند.

روز ۲۱ ژوئیه دوباره مسئله لهستان مطرح شد. برای استالین این مسئله دیگر مطرح نبود بعقیده او حالا که تمام آلمانی ها فرار کرده بودند میبایستی يك اداره لهستانی در منطقه اودر و البته تا کنار نایس غربی برقرار شود.

ترومن میگفت ممکن نیست که نه میلیون آلمانی از این مناطق بطرف غرب فرار کرده باشند.

چرچیل گفت بالفرض هم که اینطور باشد مسئله غذا رساندن به آنها مطرح میشود.

تقریبا دیوار محکمی مقابل آنها بوجود آمده بود. استالین مرتبا حرف خودش را تکرار میکرد که یکنفر آلمانی در منطقه اشغال شده بوسیله لهستانی ها باقی نخواهد ماند.

آمریکال لاهی میگفت اگر اینطور باشد حتما بلشویک ها تمام آنها را قتل عام کرده اند ترومن هم عین همین عقیده را داشت اما همگی آنها در این باره افراط میکردند زیرا در آن روز در حدود شش میلیون آلمانی در منطقه اودر وجود داشتند و قسمت اعظم آنها را تا هیجده ماه بعد از آنجا بیرون کردند و فقط چهار صد هزار آلمانی باقی ماندند.

بهر حال در محیط نامساعد کنفرانس پوتسدام این بحث طولانی ادامه پیدا کرد و تا يك هفته طول کشید و هیچکدام از طرفین حتی یکقدم هم نتوانستند در نظریات خود جلو بروند. ناچار نماینده ای از دولت موقت لوبلن احضار کردند این نماینده که بایروت نام داشت مدعی شد که بیش از يك میلیون و نیم آلمانی در قسمت شرقی رود نایس غربی باقی نمانده است و بعد ها معلوم شد که این آقا اصلا حسابش درست نبود و اضافه کرد که لهستان باین منطقه احتیاج دارد تا آن چهار میلیون لهستانی را که روسها از شرق بیرون میکنند در آنجا مکان دهد و جبران

منطقه زرخیز از دست رفته ویلنو بعمل آید و بالاخره این سرحد کوتاه ترین سرحدی است که در حال حاضر ممکن است بین لهستان و آلمان وجود آید.

ولی با تمام اظهارات بایروت باز هم نمیشد به واگذاری این زمین ها يك جنبه حقوقی داد زیرا آنچه که از این راه میخواستند به لهستانی ها ببخشند سه برابر آنچه بود که از آنها میگرفتند.

جلسه روز بیست و پنجم ژوئیه آخرین جلسه ای از کنفرانس پوتسدام بود که چرچیل در آن شرکت میکرد زیرا عصر همان روز قرار بود به انگلستان برگردد و روز بعد نتیجه انتخابات معلوم میشد همان طور که دیدیم روز بعد حزب کارگر در انگلستان پیروز شد ساعت هفت همان روز یعنی ۲۶ ژوئیه ۱۹۴۵ چرچیل استعفای خود را تقدیم ژنرال ششم کرد حالا ترومن در مقابل استالین تنها قرار گرفته و از حمایت يك مرد جنگی کهنه کار محروم شده بود ولی آثار سخنان و دلایل چرچیل روی روسها اثر گذاشته بود و تا چند روز بعد نزدیک بود که آنها برای عقب نشینی از نایس غربی موافقت کنند و اگر اینکار را میکردند و حتی باندازه سی کیلومتر بطرف شرق آن رودخانه عقب می نشستند باز هم مقدار زیادی زمین برای آلمان ها باقی میماند.

در حقیقت روز یکشنبه ۲۹ ژوئیه وقتی که ترومن از انجام مراسم مذهبی به مقر موقتی خودش که آن را کاخ ایبض کوچک نام گذاشته بودند مراجعت کرد مولوتف را با کالونسکی مترجمش منتظر خود یافت مولوتف باو گفت که استالین حالش خوب نیست و نمیتواند در جلسه بعد از ظهر آن روز شرکت کند در همین ملاقات وزیر کشور آمریکا آقای بیرنس طرح موافقتنامه ای را که تهیه کرده و میخواست آن روز به سران سه دولت ارائه دهد به

مولوتف نشان داد. در این طرح منطقه واگذاری به لهستانی ها که دیگر تحت تسلط روسها قرار نمیگرفت از طرف بالا به سرحد چکسلواکی میرسید و از رود اودر پائین میآمد به ملتقای رود اودر و رود نایس میرسید و سپس به نایس شرقی ختم میشد. در این طرح آن قسمت از پروس شرقی که تحت اشغال روسها واقع نمیشد به لهستانی ها تعلق میگرفت و بندر دانتریک هم به لهستان الحاق میشد. مولوتف اعتراض کرد و گفت استالین این طرح را قبول نخواهد کرد زیرا منطقه بین دو رود نایس در این طرح به لهستان تعلق نگرفته است.

ولی ترومن در تصویب آن پافشاری کرد و گفت ما با این وصف هم خیلی به لهستانی ها مساعدت کردیم و بهتر است سعی کنید که استالین با آن موافقت کند.

مولوتف تحت تاثیر سخنان محکم ترومن قرار گرفت و این مطالب را به سمع استالین رساند. استالین بایروت را احضار کرد و باو گفت مثل این که رئیس جمهوری آمریکا با ارائه این طرح حداعلائی گذشت را بخرج داده و دیگر يك قدم جلوتر نخواهد رفت پس بهتر است که لهستانی ها بهمین طرح و همین سرحد راضی شوند.

از غرائب روزگار آن که از آن طرف هم آمریکائی ها تحت تاثیر سخنان مولوتف قرار گرفتند و وقتی که عصر آن روز امیرال لیبی طرح خود را به جلسه آورد آنرا تغییر داده و به فکر آن که روسها هرگز از حرف خود بر نمیگردند و ممکن است خدای نکرده با آنها وارد بحث و جدال شوند خط سرحدی اولیه را که روی آن قبلا پافشاری میکرد تغییر داد. و بجای نایس شرقی نایس غربی گذاشته بود و روزی که این طرح بنظر سه رئیس دولت رسید دوشنبه سیام ژوئیه بود.

آتلی رئیس جدید دولت انگلستان ابتدا زیر بار نرفت و سعی کرد باز دست بدامن همان نایس شرقی شود ولی او هم که تازه کار بود و حمایت آمریکائی ها را در این باره از دست داده بود نتوانست کاری از پیش ببرد. و بدین نحو این سلیزی پیر و قدیمی با دو میلیون و نیم نفر آلمانی خود تحت تسلط لهستانی ها قرار گرفت.

کلوس مانهر مورخ آلمانی بعد ها نوشت: «اگر آمریکائی ها فقط چند ساعت دیگر دوام آورده بودند!» ولی تاریخ رانمیشود دوباره ساخت. آنچه که نباید بشود شده بود منتها برای آن که خود را تسلای خاطر داده باشند در قطعنامه کنفرانس پوتسدام که روز دوم اوت ۱۹۴۵ منتشر شد سران سه دولت نوشتند که تعیین سرحدات لهستان با آلمان فعلا موقتی است و در دستور کار ها قرار میگیرد و تصمیمات نهائی در این باره پس از استقرار صلح گرفته خواهد شد.

این قطعنامه ۲۲ سال پیش صادر شد و معلوم شد که در خیلی جاها از جمله در میان سران دولت های بزرگ هم يك موضوع موقتی سالهاتول میکشد.

بعد ها معلوم شد که تعداد آلمانی های منطقه سلیزی حتی از چهار میلیون هم بیشتر است و اینطور بنظر رسید که استالین در پافشاری برای دادن این منطقه به لهستانی ها میخواست است خشم و کینه آلمانیها را نسبت به لهستانی ها زیاده تر کند زیرا معلوم بود که اخراج آلمانی ها از این منطقه بیش از پیش آنانرا عصبانی و متغیر میساخت و رشو هم باین عقیده بود که برای نگهداری مناطق الحاق شده احتیاج به يك تضمین محکم و کافی دارد و این تضمین هم فقط در وجود اتحاد جماهیر شوروی شناخته میشود.

بقیه در صفحه ۵۰

غزالی و زهره

نویسنده (ادوارد - طوماس انگلیسی)

اقتباس ذبیح اله منصوری

-۸-



موسی نیشابوری ناپدید شد

خلاصه قسمت های قبل

در زمان خلافت (المقتدی بامرالله) خلیفه بیست و هفتم عباسی (محمد غزالی) دانشمند بزرگ ایرانی رئیس مدرسه نظامیه بغداد شد و موسی نیشابوری پسر (امام الحرمین) که اشعری بود از خراسان بسوی بغداد رفت تا بخدمت غزالی برسد و در آنجا مجذوب زیبایی یک زن گردید و آن زن وی را در کاخ خلد جا داد و گفت نامه‌ای به غزالی بنویس و بگو که برای سوداگری به بصره رفته‌ای و موسی نیشابوری آن نامه را نوشت و اینک دنباله سرگذشت و مذاکره خلیفه با مادرش ارغوان.

داشت که حتی حاکم بغداد هم ، طبق نظریه وی انتخاب میگردید و بیست و هفتمین خلیفه عباسی آن قدر توانائی نداشت که حاکم پایتخت خویش را طبق اراده خود معین نماید.

المقتدی بامرالله فقط برای انتخاب سوگلی های خود آزاد بود و از آنها گذشته ، نمیتوانست در امور کشور ، رای و اراده خود را بدون نظریه موافق خواجه نظام الملک بر کرسی بشاند.

گفتیم وقتی موسی خراسانی از غزالی جدا شد حجت الاسلام باو گفت که عصر یکدیگر را خواهیم دید.

اما هنگام عصر ، غزالی آن جوان را ندید و بعد از این که شب فرود آمد و خواست به منزل برود سپرد بعد از این که جوان خراسانی بمدرسه مراجعت کرد باو غذا بخوراند .

اما صبح روز بعد وقتی غزالی بمدرسه آمد شنید که شب گذشته موسی خراسانی بمدرسه مراجعت نکرده است. غزالی حدس زد که برای آن جوان واقعه‌ای اتفاق افتاده که نتوانسته خود را بمدرسه برساند و آنگاه فرستاده زهره با نامه موسی وارد مدرسه نظامیه گردید و نامه را بدست غزالی داد و مراجعت کرد.

غزالی نامه را گشود و با شگفت دریافت که آن نامه از جوان خراسانی است و بزبان عربی نوشته شده است.

غزالی نمیتوانست بفهمد که موسی چرا نامه خود را بزبان عربی نوشته و آن را بزبان فارسی تحریر ننموده در صورتی که هر دو فارسی زبان هستند

از طرف آنها منتشر میگردید و بین عوام شهرت میدادند که رئیس بزرگترین مدرسه دنیای اسلام مسلمان نیست و کافر است ، و گر نه عوام الناس ، نمی توانستند بفهمند که آیا غزالی دین دار یابی دین است چون نه باوی تماس داشتند و نه اطلاعات و معلوماتشان آنقدر بود که بتوانند بفهمند غزالی چه میگوید. اگر مقرر بود که خلیفه از یک عدم موفقیت یا تحقیر ، متاثر شود بطور حتم از این که غزالی بدون جلب موافقت وی رئیس مدرسه نظامیه گردیده متاثر میگردید.

اما المقتدی بامرالله طوری با عدم موفقیت و تحقیر و تخفیف خو گرفته بود که مسئله غزالی ، خاطر آسوده اش را پریشان ننمود و گفتیم که در مکه و مدینه یعنی دو کانون پیدایش اسلام با اسم خلیفه فاطمی خطبه میخواندند و خلیفه متاثر نمی گردید و بهمین دلخوش بود که یک مرد منجم یا جادوگر در دوره هارون الرشید گفته بود خطری دودمان بنی عباس را تهدید نمیکند مگر در هر قرن ، در سال پنجاه و ششم آن سده. خواجه نظام الملک طوری در حوزه خلافت المقتدی بامرالله قدرت

مدرسه نظامیه بغداد مثل نظامیه های دیگر بخرج خواجه نظام الملک ساخته شد و او چون بانی مدرسه بود ، اختیار داشت که رئیس مدرسه را انتخاب نماید.

ولی چون آن مدرسه در بغداد بود و در آن عصر ، بزرگترین مدرسه دنیای اسلام بشمار میآمد ، ادب و نزاکت اقتضا مینمود که خواجه نظام الملک قبل از این که غزالی را برای ریاست مدرسه نظامیه در نظر بگیرد از خلیفه کسب نظریه نماید و بپرسد که آیا با آن انتخاب موافق هست یا نه ؟

اما خواجه نظام الملک از خلیفه کسب نظریه نکرد زیرا المقتدی بامرالله در نظر خواجه نظام الملک آن قدر کوچک مینمود که وی را لایق نمیدانست تا از او کسب نظریه نماید.

در بغداد چند نفر امیدوار بودند که رئیس مدرسه نظامیه شوند اما بعد از این که غزالی رئیس آن مدرسه شد ، نا امید گردیدند و طبیعی است که آنها نمیتوانستند نسبت به غزالی نظریه‌ای خوب داشته باشند.

شایعه بی دین بودن غزالی هم

و نوشتن نامه بزبان فارسی برای آنها آسانتر از نوشتن بزبان عربی است . عذری که موسی در نامه خود برای غیبت خویش نوشته بود ، مثل هر عذر مجعول در نظر غزالی غیر عادی جلوه کرد.

چون متوجه شد که اگر موسی قصد داشت به بصره برود سری بمدرسه میزد تا چیز هایی را که در مدرسه دارد با خود ببرد و مسافری که قصد دارد از بغداد به بصره برود احتیاج به وسایل سفر دارد و موسی نمیتوانسته است بدون آن وسایل بسوی بصره براه بیفتد .

حجت الاسلام برای جوان خراسانی مضطرب شد و متوجه گردید که برای هموطن او واقعه ای پیش آمده و نمیتوانست بفهمد چه واقعه است.

آن روز غزالی در مدرسه خیلی کار داشت و نتوانست برای یافتن موسی اقدامی بنماید ولی روز بعد که کارش کمتر بود با نامه موسی ، نزد حاکم بغداد رفت و آن نامه را بسوی نشان داد و گفت این نوشته را یک جوان خراسانی که تازه برای تحصیل به بغداد آمده است نوشته و من تصور نمیکنم که او به بصره رفته باشد و این نامه را غیر عادی میبینم.

معهذا ، فکر میکنم که شاید موسی خراسانی به بصره رفته باشد و بهمین جهت تقاضا میکنم که تحقیقی از حاکم بصره بشود و بدانیم که آیا این جوان که من اسم و نشانی دقیق او را میدهم وارد بصره شده است یا نه ؟

حجت الاسلام و حکمران بغداد می دانستند مسافری که از بغداد بسوی بصره میرود از راه آب ، یعنی راه رود دجله عازم آن شهر میگردد و در بصره میتواند از ورود او مطلع شد و اگر هم از ورودش مطلع نشوند ، یافتن وی از طرف حاکم بصره اشکال

ندارد خاصه آن که جوان خراسانی با دستار مخصوص ، زود جلب توجه میکند.

حاکم بغداد که میدانست غزالی دارای مقام و مرتبه ای بزرگ میباشد قول داد که بدون درنگ برای یافتن موسی خراسانی در بصره اقدام نماید و نتیجه اش را با اطلاع او برساند.

همین که گزارش حاکم بصره راجع به جوان خراسانی به بغداد رسید ، حاکم بغداد آن را برای غزالی فرستاد و در گزارش مزبور ، حاکم بصره گفت که مردی خراسانی بآن اسم و نشان که گفته شد به تنهایی یا به اتفاق دیگری وارد بصره نشده است.

غزالی که قبل از وصول گزارش مزبور ظنین شده بود و حدس میزد که برای پسر جوان امام الحرمین واقعه ای اتفاق افتاده بعد از رسیدن آن گزارش ، مضطرب گردید و مرتبه ای دیگر نزد حاکم بغداد رفت و گفت جوانی که من از تو درخواست کردم راجع باو تحقیق کنی پسر یکی از دوستان صمیمی من است که از خراسان بامید تحصیل در مدرسه نظامیه به بغداد آمد و من گرچه با خود او ، زیاد آشنائی نداشتم ولی پدرش را که فوت کرده میشناختم.

من بعد از برخورد با آن جوان او را مردی متین و موقر دیدم و کسی نبود که خود را بدست هوس بسپارد و من مطمئن هستم که برای آن جوان واقعه ای اتفاق افتاده که نتوانسته خود را بمن برساند و نامه ای بزبان عربی بمن نوشت در صورتی که میباید بزبان فارسی بنویسد.

حاکم بغداد پرسید ای حجت الاسلام، هر چه میگوئی بگو تا بانجام برسانم.

غزالی گفت من بعید میدانستم که این مرد به بصره رفته باشد و درخواست میکنم که در همین شهر یا اطراف بغداد تحقیقی بشود که آیا این جوان خراسانی در این شهر یا اطراف هست یا نه ؟

حاکم بغداد گفت ای حجت الاسلام تو میدانی که این شهر ، سواد اعظم است و نمیتوان در این جا ، خانه به خانه را مورد تحقیق قرار داد تا این که یک شخص مورد نظر را پیدا کرد. کاری که من و همکارانم برای یافتن اشخاص میتوانند بکنند این است که بعضی از نقاط را از نظر بگذرانند که شاید این جوان خراسانی در آنجا باشد.

غزالی پرسید آن نقاط کدام است؟

حاکم بغداد گفت که یکی از آن نقاط قلعه خضر میباشد ؟

غزالی پرسید آیا زندان را امیگوئی. حاکم گفت بلی ای حجت الاسلام و شاید این مرد خراسانی بزندان افتاده باشد.

غزالی گفت اگر او بزندان می افتاد بدون شك تو مطلع میشدی و آیا ممکن است که شخصی را بزندان بیندازند و تو از آن اطلاع حاصل نکنی ؟

حاکم بغداد گفت داروغه ها بعد از این که مجرم را دستگیر کردند بزندان میفرستند تا این که نوبت حضور آنها نزد مفتی برسد.

غزالی گفت اگر این طور باشد تا کنون بحضور مفتی رسیده و محکوم شده است .

حاکم گفت وقتی شماره مجرمین زیاد باشد ، رسیدن بحضور مفتی دستخوش تاخیر میشود و من امروز جویا خواهم شد که آیا وی در قلعه خضر هست یا نه ؟

در دوره عباسیان مجازات حبس برای مجرمین وجود نداشت مگر مجرمین دولتی یعنی آنهایی که بدستور خلفا محبوس میشدند.

مجرمین عادی را در بغداد به قلعه خضر میفرستادند و بعد ، آنها را نزد مفتی میبردند و مفتی طبق قانون شرع آنها را محکوم میکرد و پس از

این که مجرم به مجازات میرسید رها میشد.

غزالی پرسید جای دیگر که میتوان از این جوان خراسانی سراغ گرفت کجاست؟

حاکم بغداد گفت شاید این جوان در یکی از مضیف ها باشد و آیا پولدار بود.

غزالی گفت او توانگر نبود ولی بمن گفت که احتیاج پول ندارد.

حاکم بغداد اظهار کرد شاید این جوان در یکی از مضیف ها بسر میبرد و در آنجا، بدست زنی او را پابند کرده اند و من دستور میدهم تحقیق نمایند که آیا در یکی از مضیف ها هست یا نه؟

غزالی گفت از این دو محل گذشته، آیا مکانی هست که بتوان این جوان را در آنجا یافت؟

حاکم بغداد گفت در این شهر منازل نیز هست که کار مضیف ها را میکنند و ممکن است که دوست تو در یکی از آن منازل باشد و نامه ای بتو نوشته تا این که حجت الاسلام از غیبت وی مشوش نشود.

غزالی گفت آیا آن منازل معروف هست؟

حاکم جواب داد بعضی از آن خانه ها را می شناسم و خانه هائی دیگر از همان نوع هست که امروز معروفیت ندارد ولی پس از مدتی، آنها را نیز خواهیم شناخت و معرف آن خانه ها، همسایگان هستند و محال است که از این نوع خانه ها در محلی براه بیفتد و همسایگان بعد از مدتی بهویت صاحب خانه پی ببرند.

غزالی یقین داشت که پسر جوان امام الحرمین نه در مضیف است نه در خانه هائی شبیه به مضیف.

ولی چون حاکم بغداد میگفت که باید بآن امکنه سرکشی کرد ناگزیر، موافقت نمود که موسی خراسانی را در آن نقاط جستجو نمایند.

سه روز دیگر گذشت و حکمران

بغداد برئیس مدرسه نظامیه اطلاع داد که جوان خراسانی در هیچ جا پیدا نشد.

غزالی نمیتوانست بیش از آنچه اقدام کرد برای یافتن هموطن خود اقدام نماید و کارهایش در مدرسه نظامیه مجال نمیداد که بیش از آن به مسئله ناپدید شدن موسی خراسانی بپردازد.

او می فهمید که برای جوان خراسانی واقعه ای پیش آمده که چند و چون آن بر او مجهول است و چون نمیتوانست بدان پی ببرد از موضوع آن جوان صرف نظر کرد و فقط نامه ای برای کسان موسی پسر امام الحرمین در نیشابور نوشت و آنها را از چگونگی ناپدید شدن آن مرد مطلع کرد و هنگام نوشتن نامه، بخود میگفت شاید موسی به نیشابور مراجعت کرده ولی خجالت کشید که بازگشت بوطن را بمن بگوید و نوشت که به بصره رفته است.

چند سال قبل از آن تاریخ، که خلیفه المقتدی بامرالله هنوز قدرتی داشت شنید که پادشاه کشور غسان دارای دختری است بسیار زیبا و نامه ای برای او نوشت و از پادشاه غسان خواست که دخترش را بدربار خلیفه بفرستد. غسان کشوری بود واقع در مغرب بین النهرین و سلاطین آن کشور استقلال داشتند و تا مدتی بعد از این که بین النهرین بتصرف مسلمین درآمد، استقلال خود را حفظ کردند.

همان طور که تمدن کشور مصر مولود شط نیل بود تمدن کشور غسان را هم رودخانه ای بهمین اسم بوجود آورد و اسم آن رود را روی کشور نهادند و آن مملکت را به اسم غسان خواندند.

معلوم نیست که سکنه کشور غسان چه موقع اطراف رودخانه مزبور سکونت کردند ولی محقق است که نژاد آنها غیر از نژاد سکنه بین النهرین و شبه جزیره عربستان بود.

آنها مردان و زنانی بودند بلند قامت و زیبا و سفید پوست و گرچه آفتاب پوست آنها را قدری تیره کرده بود اما اگر فرصتی بدست می آمد و مدتی در سایه میزیستند درخشندگی پوست صورت و سایر اعضای بدن بر میگشت.

چون سکنه غسان از حیث نژادی با سکنه بین النهرین و ساکنین عربستان فرق داشتند نه مردم بین النهرین با آنها میجویشیدند نه سکنه جزیره العرب.

از مختصات سکنه غسان این بود که دختران خود را نمی فروختند در صورتی که فروختن دختر، در آن عهد، در قسمتی از قبایل صحراهای بین النهرین و عربستان معامله ای عادی بود.

شهرت زیبایی زن های غسان، در دنیای قدیم، در مشرق بقدری بود که امروز، نمیتوان برای آن مثالی پیدا کرد.

چون امروز کانون های زیبایی در دنیا یکی و دوتا نیست ولی در قدیم در شرق بیش از يك کانون زیبایی در مورد زنها وجود نداشت و آنها کشور غسان بشمار می آمد.

رودی که تمدن غسان را بوجود آورد امروز وجود ندارد و خشک شده، و شاید بستر خشک آن رودخانه هم بر اثر تحولات زمین از بین رفته باشد.

تحولات زمین وضع اراضی را طوری تغییر میدهد که سبب حیرت میشود.

چند سال قبل از این من (یعنی نویسنده این سرگذشت - مترجم) به یونان رفته بودم و خواستم از آن فرصت استفاده نمایم و تنگه یا گردنه (ترموپیل) را که در آنجا پادشاه (اسپارت) با سید سرباز جلوی خشایار شاه پادشاه ایران را گرفت ببینم. وقتی بآنجا رسیدم چشم من به يك جلگه وسیع افتاد که عرض آن بیش از سه کیلومتر بود.

نا تمام

سر نوشت رضا جوزانی و سردار جنگ

دورنمایی از اوضاع آشفته گذشته



وخامت اوضاع پی برد و متوجه شد که ستاره بخت او افول کرده و نفرین ستمدیدگان به هدف اجابت رسیده است .

جنگهای رضا و جعفر قلی و اتباع آنان در اسپیدجان و قهدریجان با سردار جنگ و سوارهای بختیاری از جنگهای معروف است و در این زد و خورد ها عده زیادی از طرفین کشته شدند . رضا و جعفر قلی ضمن جنگ و گریز با چند نفر از سوارهای زبده به دهات اطراف پناهنده میشدند و وای به حال مالکین و کدخدایانی بود که موجبات پذیرائی و آسایش آنان را فراهم نمیکردند .

آقای امیر قلی امینی مدیر روزنامه «اصفهان» در ذیل صفحه ۵۶۲ «فرهنگ عوام» که از تالیفات ایشان است مینویسد : «موقعی که مرحوم نصیر خان بختیاری (سردار جنگ) در زمان نخست وزیری وثوقالدوله به تعقیب جعفر قلی چرمینی یاغی معروف پرداخت و وی از لنجان بطرف یزد میگریخت ، نخستین شب فرار خود به حسن آباد از قراء سمیرم سفلی حمله کرد . نگارنده آن موقع موقتا درقریه مزبور مقیم بود . از نظر اینکه بتوانم مردم آبادی را از شر مظالم سواران جعفر قلی تاحدی محفوظ بدارم اورا بمنزل خود دعوت و همراهش را بوسیله کدخدا در خانه سکنه ده سرشکن کردم . این عمل موجب شد که از غارت خانه روستائیان جلوگیری شود و از تجاوزات اشرار و آتش زدن قریه که قبلا از طرف «خان» دستور داده شده بود ممانعت بعمل بیاید . آن شب از ناگوارترین ساعات زندگانی من بود

ناجوانمردی متمولین و ثروتمندان را دستگیر و پس از اخذ مبلغ هنگفتی مرخص میکردند . چنانکه جعفر قلی چرمینی حاج عبدالحسین قزوینی را به زندان انداخت و با شکنجه فراوان مبلغ پنج هزار تومان (توجه کنید پنج هزار تومان به پول آن تاریخ) از او وصول کرد . رضا جوزانی چون در بحبوحه جنگ جهانگیر اول با جمعی از مهاجران و مدعیان آزادیخواهی آشنا و به اوضاع ناگوار حکومت مرکزی در زمان احمد شاه پی برده بود ، سودای خام در سر می پخت و فکر نمیکرد به دست سردار جنگ گرفتار شود .

در گیر و دار جنگ بینالمللی اول محمود میرزا یمینالسلطنه حاکم اصفهان رستم خان نامی را با دویت سوار مسلح به حوالی سامان فرستاد تا رضا را دستگیر و روانه اصفهان سازند . اما رستم کاری از پیش نبرد و چون رستم صولت و افندی پیزی بود، زه زده و پیزی از آب درآمد . بعد عدهای سوار نظام روس مامور دستگیری رضا و جعفر قلی شدند ولی گردنکشان طاغی به جنگ و گریز ادامه دادند و جمع کثیری از سالداتهای روس را به قتل رسانیدند .

رضا با یادآوری این خاطرات و با داشتن سرکردگانی نظیر شجاع همایون دهکردی که سابقا پیشکار صمصامالسلطنه بود و شهبازخان قشقائی و اسمعیل خان باصری هرگز فکر نمیکرد که به چنگ سردار جنگ بیفتد و پس از زد و خورد با بختیارها به

در سال ۱۳۳۷ هجری قمری که میرزا حسن خان وثوقالدوله رئیس الوزرا بود تصمیم به برانداختن نفوذ و قدرت یاغیان محلی اتخاذ شد و عدهای برای دستگیری نایب حسین و ماشاءالله خان به کاشان اعزام گردیدند . سردار جنگ بختیاری نیز مامور سرکوبی رضا جوزانی و جعفر قلی چرمینی شد که از ۱۳۳۵ در حوزه چهار محال و اطراف اصفهان براهنی و دزدی اشتغال جسته بودند .

مرحوم حاج میرزا حسن خان جابری انصاری مینویسد : رفتار جوزانی با حاج میرزا محمد علی کلباسی پیش نماز و امام جماعت مسجد حکیم اصفهان ارتباط داشت و بقراری که میرزا فضل الله خان صدری می گفت بوسیله حاج مشیرالملک فاطمی (سید باقر خان نائینی نیای آقایان مشیر فاطمی) به سردار جنگ پیغام داد که حاضر است چهل هزار تومان بپردازد و تعهد کند که در دوره حکمرانی او رضا جوزانی بنشیند و دست از غارت و چپاول بردارد ولی سردار زیر بار نرفت و به این پیام ترتیب اثر نداد . البته سردار جنگ نمیتوانست با این پیشنهاد موافقت کند زیرا رضا جوزانی در این اواخر جسارت و گستاخی را از حد گذرانده و به پولهای بانک شاهی دستبرد زده بود . رضا و جعفر قلی در اواخر کارشان تا به آنجا بالا گرفت که پیشاپیش آنان در موقع حرکت به تقلید خوانین بختیاری چماق نقره می کشیدند . این گردن کشان نابکار نه فقط از قوافل بازرگانی و مسافری کاروانها باج راه می گرفتند بلکه به حيله و نیرنگ و

زیرا تا صبح بیداری کشیدم و به آن مرد دزد و یاغی مینگریستم که تریاک میکشید و جای میخورد و یا چرت میزد و به اشعار شاهنامه که شجاع همایون شهر کردی برای او میخواند، گوش میگرفت. ناگهان گفت يك فال از حافظ بگیر ببینم سرنوشت ما با سردار جنگ چه خواهد بود و نیت کرد و دیوان حافظ را گشود و غزل «سحرم دولت بیدار به بالین آمد» را خواندن گرفت و همین که به این بیت رسید: «در هوا چند معلق زنی و جلوه کنی - ای کبوتر نگران باش که شاهین آمد» قیافه جعفر قلی بی اختیار درهم شد و گفت فال خوبی نیست. یکی از حضار برای خوش آمد او اظهار داشت: «برخلاف، فال بسیار خوبی است زیرا روی سخن شاعر به سردار جنگ است نه بحضرت اشرف». اتفاقا این فال هم مانند هزار ها فال دیگر حافظ به حقیقت پیوست. در اثنای زد و خورد سردار جنگ و یاغیان محلی مردم بیچاره اطراف اصفهان حکم مرغ زبان بسته‌ایرا داشتند که هم در عروسی و هم در غزا مورد تعرض قرار میگرفت و سفره مجلسیان را رنگین میکند، در همین اوان سردار جنگ و دار و دسته او باهرکس که سابقه و خرده حساب داشتند او را به اتهام همدستی با اشرار و گردن کشان بزدان میانداختند و زندانی بدبخت را به انواع و اقسام شکنجه و آزار میکردند. چه بسا مردم آبرومند که در این گیر و دار از هستی ساقط شدند و چه بسیار بی گناهایی که در نتیجه خصومت و غرض شخصی جان و مالشان به هدر رفت. من این مطالب را مخصوصا ذکر میکنم تا جوان هائی که تازه دست از قنداق درآورده و دهانشان هنوز بوی شیر میدهد و از اوضاع حسین قلی خانی سابق خبردار نیستند، کفران نعمت نکنند و قدر نظم و آرامش و امنیت و ثبات اوضاع حاضر را بدانند.

دستگیری رضا جوزانی و جعفر قلی و اتباع آنان که جنگ و گریز میکردند خالی از اشکال نبود. روزی شنیده شد که چون زد و خورد سردار جنگ و یاغیان محلی بیش از اندازه انتظار بطول انجامید و این غائله در راس موعده مقرر که خوانین به وثوق الدوله رئیس الوزرای وقت قول داده‌اند خاتمه نیافته است بختیارها تصمیم گرفته‌اند که ایل کتان از چهار محال به اصفهان بیایند و سواره و پیاده عازم جنگ شوند و کلک رضا جوزانی را بکنند.

اگر این تصمیم به مرحله عمل درآمده بود خدا داناست که چه روزگار اصفهان و اصفهانی می‌آمد. بر اثر شیوع این خبر یا به علل دیگر يك گردان از افراد پلیس جنوب با چند اراده توپ صحرائی در جنگ شرکت کردند و کانون فساد یعنی قلعه قهدریجان را که پناهگاه اشرار بود از هم متلاشی نمودند. پلیس جنوب یا اسپیار يك قوه نظامی بود که انگلیسیها در گرما گرم جنگ جهانگیر اول در کرمان و اصفهان و فارس دایر نمودند.

يك روز صبح شایع شد که عصر جمعی از سران اشرار را که زنده دستگیر گردیده‌اند بشهر خواهند آورد. جمعیت کثیری از اهالی اصفهان اعم از زن و مرد و پیر و جوان از حوالی نظنز در طرفین خط سیر اسرای راهزن صف آرایی نمودند. در حدود دو بعد از ظهر بود که خبر رسید چند نفر از اشرار را بدستور سردار جنگ در ابتدای خیابان دستگرد خیارگنج گرفته‌اند. از جمله کسانی که باین طریق اعدام گردید و به کیفر اعمال سیئه خود رسید لطیف خان پسر میرزا حسین کدخدای سامان بود.

یکی از برادر های لطیف سامانی که لقب معتمد همایون داشت دردستگاه جعفر قلی خان سردار اسعد مشغول خدمت بود و سردار جنگ تعدا در

مجازات لطیف سامانی که از اشرار بنام بود عجله و شتاب کرد تا مبادا سردار اسعد به تقاضای معتمد همایون از او وساطت و شفاعت کند. دستگیر شدگان که در راس آنها شهباز قشقائی و اسمعیل خان باصری بودند وارد شهر شدند. اسامی اسرا را با خط جلی روی يك برگ کاغذ نوشته و آن برگه را جلوی کلاه هر يك نصب و هرچند نفر را نیز هم طناب پیچ کرده بودند. پیشاپیش اسرای یاغی دو سه نفر سوار بختیاری با کلاه سفید و شلوار مشکی گشاد و چماق نقره جمعیت را از هم می‌شکافتند «و زنده باد ایل جلیل بختیاری» میگفتند و از حکومت مرکزی و دولت و غیره اسمی در میان نبود.

از این تاریخ به بعد اصفهان بصورت کشتارگاهی درآمد و هر روز چند نفر را بطور دسته جمعی بدار می‌آویختند. چند روز قبل از فتح قلعه قهدریجان جنازه شجاع همایون دهکردی را که در اثنای زد و خورد کشته شده بود به شهر آوردند و برای تماشای مردم و عبرت دیگران در میدان شاه بدار آویختند. شجاع همایون یکی از خدایان ده کرد (شهرکرد فعلی) و قبلا پیشکار صمصام السلطنه بختیاری بود که بعد ها به صف گردن‌کشان یاغی پیوست.

درضمن زد و خورد سردار جنگ با رضا و جعفر قلی چند نیزه سر از کشته شدگان یاغی را به اصفهان آوردند و بر سر در قیصریه واقع در میدان شاه نصب نمودند تا همدستان شهری اشرار متوجه وخامت اوضاع گردیده از کار شکنی و عملیات مذبوحانه خودداری نمایند. پس از انجام این عمل هواخواهان رضا و جعفر قلی شایع کردند که این متعلق به کسانی نیست که سردار جنگ مدعی دستگیری و کشتن آنانست. سردار جنگ هم ناچار شد که بعد ها لاشه مرده معاریف کسانی بقیه در صفحه ۴۸

ترجمه از: نشنال جئوگرافیک ماگازین
 مترجم: فرید جواهر کلام

پایای اسکندر کبیر

از سرزمینهای مفتوحه اش دیدن کنیم

-۴-



از عبور از نواحی نفت خیز ایران ،
 مستقیماً بجانب پرسپولیس شتافت .

بنا بروایات تاریخی ، اسکندر
 در راه خود از بابل تا تخت جمشید
 بهرجا رسید دست به تاراج و ضبط
 اموال مردم زد ، و از این راه معادل
 یکصد و هشتاد هزار (۱۸۰.۰۰۰)
 قنطار زرناپ بصورت سکه و ظروف
 زرین و جواهر نشان ، ثروت بدست
 آورد .

اسکندر در حالی که این ثروت
 فوقالعاده را با خود حمل میکرد خبر
 نداشت که ثروتی بمراتب عظیم تر در
 زیر پای اوست ، او در نواحی نفت
 خیز با شگفتی به ماده سیاهرنگی
 که از زمین میجوشید و دود و بخار
 خاصی از خود متصاعد میکرد نظر
 انداخت و با این ترتیب شاید اوناختستین
 مغرب زمینی سرشناس تاریخ بود که
 منابع بیکران نفت مشرق زمین را
 نظاره کرد .

اسکندر بدون واقعه قابل ذکری
 به پرسپولیس نزدیک شد ناگهان در
 ناحیه ای از کوههای زاگروس بین
 شیراز فعلی و تخت جمشید ، سپاهیان
 ایران راه بروی سد کردند .

ما نیز بدنبال اسکندر از ناحیه ای
 که شهر با عظمت بابل (در خاک کنونی
 عراق) زمانی پا برجا بود ، راه بیابانی
 را پیش گرفته روبوسی خاک ایران آوردیم
 سرزمینهایی که در طی این راه
 ما از آن عبور کردیم ، ظرف این مدت
 دو هزار سال تغییر زیادی کرده
 است .

در قسمت جنوب غربی کشور ایران
 همانجائی که اسکندر با شگفتی به ماده

بوته های نیمه خشک خار یافتیم و در
 عوض دیوار های رفیع ، کلبه های
 محقر خشتی بچشم ما خورد . با این همه
 بنای یاد بود کوچکی بنام دروازه
 ایشتر که در خلال سالهای اخیر تعبیه
 گردیده ، برای بخاطر آوردن آن جلال
 و عظمت ، میتوانست نیروی مخیله
 مسافر را یاری کند .

بعد از آنکه سپاهیان رنجور
 اسکندر از رنج نبرد آسودند و از
 شکوه بابل بهره بردند ، اسکندر برای
 اجرای طرح نوین خویش که در دنیای
 آنروز بسیار تازگی داشت ، یکنفر
 ایرانی را بعنوان حکمران بابل تعیین
 نمود . او میخواست اندرز ارسطو را
 بکار بندد و در امپراطوری جهانی
 خویش که مشغول بنیان گذاری بود
 فاتح و مغلوب را در کنار هم بنشاند
 و در اداره امور از فکر و نظر هر
 دوی آنها استفاده کند .

پس از تعیین حکمران ایرانی ،
 به عشق و امید تصرف گنجینه های
 گرانبهای تخت جمشید ، راه مرکز
 امپراطوری ایران را پیش گرفت . از
 این مرحله به بعد اسکندر قدم بسرزمینی
 نهاد که امروز خاک کشور مدرن ایران
 است .

اسکندر از صحرای خشک و
 سوزانی عبور کرد و خود را بهسوسا
 (شهر شوش فعلی ایران) رسانید . پس
 از آن راه جنوب پیش گرفته به
 نزدیکی منطقه ای رسید که امروز شهر
 اهواز در آن واقع شده است و سپس
 راه جنوب شرقی را ادامه داده پس

در دوران اسکندر شط العرب
 بصورت کنونی وجود نداشت ، دجله
 و فرات هرکدام جداگانه بدریا می-
 ریختند ، اما با گذشت زمان ، ظرف
 دو هزار سال واندی ، نواحی باتلاقی
 اطراف این دو رود یا عوامل دیگر
 باعث بهم پیوستن آنها گردید و شط-
 العرب را بوجود آورد .

بدین ترتیب هنگامی که اسکندر
 به موصل رسید و آنرا پشت سرگذاشت
 فقط از رود دجله عبور کرد .

هنگامی که اسکندر به بابل رسید
 بدون جنگ و خونریزی آنرا متصرف
 شد ، مردم بابل مقدمش را گرامی داشته
 با اشتیاق تسلیم وی گشتند . اسکندر
 به سپاه خسته و فرسوده خود اجازه داد
 که مدت یک ماه در آنجا استراحت
 کنند ، بر جراحات خویش مرهم نهند
 و از شکوه و جلال بابل استفاده
 برند .

هنگامی که ما با راهنمائی آن
 افسر عراقی از موصل و ناحیه کرد
 نشین عبور کردیم ، همان راه اسکندر
 را پیش گرفته خود را به ناحیه ای
 که زمانی باغهای معلق بابل سربرآسمان
 میسود رساندیم - در خاک فعلی عراق-
 با تشریح هروودوت ، دیوار های بلند
 بابل به مقیاس امروزی بیش از صد
 متر ارتفاع داشته اند . و در عین حال
 چنان عریض بودند که بر فراز آن
 دو ارابه جنگی میتوانستند به راحتی
 از کنار یکدیگر عبور کنند !

گذشت زمان ، از شکوه و جلال
 آنروزی چیزی باقی نگذاشته در عوض
 کاشیهای رنگین و درخشان دیوار ها
 را در موزه های سراسر جهان متفرق
 ساخته بود . بجای باغهای معلق ،

سیاهرنك معدنی خیره شد ، اکنون دكله‌های نفتی فراوانی پابرجا بوده و تلمبه‌های نیرومند شب و روز از قعر زمین نفت استخراج میکنند . میزان استخراج نفت خام این نواحی روزانه بیش از دو میلیون بشکه است و با این ترتیب کشور کنونی ایران از نظر تولید نفت خام در تمام خاورمیانه مقام سوم را (بعد از عربستان سعودی و کویت) بدست آورده است .

در گچساران ما برجهای بلندی دیدیم که برفراز آن گازهای طبیعی را میسوزانند .

دروازه ایران

راهی که اسکندر برای رسیدن به تخت جمشید در پیش گرفته بود در شمال شرقی شهر شیراز کنونی ، به يك معبر تنك کوهستانی میرسید که دروازه ایران نام داشت . این معبر تنك در کوههای زاگروس تنها راه رسیدن اسکندر به تخت جمشید بود ، سپاهیان ایرانی که از نزدیک شدن اسکندر با خبر بودند در این معبر موضع گرفته امید داشتند که راه را بروی ببندند و بهیچوجه اجازه ندهند حتی يك سرباز مقدونی از آن عبور نماید .

در اینجا نیز نبرد سختی بین سپاهیان اسکندر و ایرانیان درگرفت و تلفات سنگینی بر هر دو طرف وارد شد ، اما سرانجام اسکندر با مانوری ابتکاری و شجاعانه مواضع ایرانیان را چنان درهم کوبید که نظم ارتش ایران از هم گسست و معبر کوهستانی بدست یونانیان افتاد ، آریان مورخ‌لیدی درباره این جنگ مینویسد :

«هنگامی که شجاعت اسکندر با آن مانورهای ماهرانه‌اش درهم آمیخت . لشکریان داریوش سوم چنان تار و مار و متلاشی شدند که بسیاری از آنان از شدت وحشت و هراس خود را از فراز صخره‌های کوهستانی به قعر دره پرتاب کردند »

(توضیح - مترجم این سطور با حد اعلای توانائی خود امانت و اصالت متن را در ترجمه این اثر رعایت کرده است لازم میدانم در برابر این گزافه گوئی و گزافه گوئیهای دیگر ، سطری چند بعنوان توضیح بنظر خوانندگان دانشمند مجله برساند زیرا در مورد شکست ایران از اسکندر ، در اکثر تواریخ قلم در کف دشمن بوده است . رپرتاژنویس آمریکائی که در اثر خود اسکندر را به مقام قهرمانان سینمایی و سترن رسانده فراموش کرده که محققین و تاریخ‌نویسانی هستند که اصولاً در مسئله ویران شدن تخت‌جمشید بدست مردی بنام اسکندر مقدونی با آن مشخصاتی که ذکر شده تردید کرده‌اند !! حال اگر بدین شوری شور نباشد به این بی‌نمکی هم که ایشان و هارولد لمب تسریع کرده‌اند نیست .

اسکندری که بنا به نوشته شما و سایرین حتی در میدان نبرد هم با خیلی از روسیایان - بدکاران - حریفان پیاله - جادوگران و ستاره شناسان حرکت میکرد و بمجرد کوچک‌ترین ناراحتی به صومعه‌ها و معابد پناه میبرد و سربازانش بزور سرنیزه راهبه‌ها را وادار به پیشگوئی مطلوب میکردند تا سردار شرابخوار قوت قلب گیرد .

شما که پیوسته از نظام نوین اسکندر دم میزنید مگر داستان غربال اسکندر را نشنیده‌اید ؟

چون اسکندر ایران را گشود عزم کرد تا غالب و مغلوب را در اداره امور کشور سهیم کند ، ایرانیان میهن پرست از وی کناره گرفتند ، آنگاه سردار مغرور بخشم آمد و گفت من افراد این اجتماع را غربال می - کنم ، رذلتترین و بی‌مایه‌ترین آن‌ها را که در غربال باقی ماندند برمی - گیریم و در راس امور میتشانم تا بدان وسیله مردم را بدبین سازم و شیرازه اجتماع این قوم را درهم پاشم

آری این بود داستان غربال اسکندری که شما از آن بصورت نظم نوین یاد کرده‌اید ، اگر براستی نظم اسکندر «نظم» بود امپراطوری وی دست کم تا دهسال (نه دو هزار سال) بعد از مرگش دوام می‌آورد یا چیزی از شکل اولیه خود را حفظ میکرد . اکنون که آریان و دیگر گزافه‌گویان مرده‌اند اما شما یقین بدانید حقیقت نه چنانست که نقاشی کرده‌اید . - مترجم)

ما نیز از ناحیه گچساران از همان راه اسکندر خود را به تخت جمشید رساندیم . کاخ خشایارشا ، با وجود تحمل آن عمل وحشیانه ، پس از دو هزار سال واندی باز هم ما را سخت تحت تاثیر قرار داد .

ویرانه‌های پرسپولیس بیشتر از آن نظر حائز اهمیت است که بیش از هر شهر دیگری که مورد هجوم و تاخت و تاز اسکندر قرار گرفته ، شکوه و جلال دیرین را حفظ کرده است . نقوش برجسته بر دیوارهای سنگی چنان زنده و شفافند که گوئی همین دیروز دست‌های هنرمند استادان آن را حك کرده و صیقل زده‌اند .

سربازان ودلاوران باستانی ، با ساز و برگ و جامه‌های کهن ، خدنگ و سربلند ، برای خدمت ، بسوی شاهنشاه پیش میروند . گاوان نر پنجه در پنجه شیران درنده افکنده نبردی سهمگین آغاز کرده‌اند . در طالار آپادانا نمایندگان ایالات امپراطوری ایران باستان ، هدایای خود را در سکوتی جاودانی باشکوه و وقاری معنی‌دار بخدتم شاهنشاه عرضه میدارند .

در آن گوشه دیوار فرمانده‌درشت هیکلی با ریش و گیسوانی مرتب و آراسته ، چشمانی درشت و گیرا ، نیزه بکف خبردار ایستاده مشغول نگهبانی است ، این افسر فرمانده يك گروه ده هزار نفری است و اکنون بعد از دو هزار و پانصد سال هنوز هم با



دختران دبیرستانی در جشن تولد شاهنشاه شرکت کرده‌اند .

همان وقار و انضباط معنی دار مشغول پاسداری از باقیمانده پرسپولیس است. شك نیست که اسکندر هم با دیدگانی متحیر با همان علاقه و دقتی که ما این نقوش سنگی را بررسی کردیم در آنها خیره گردیده و با احتمال قوی صحنه‌ای که بیش از صحنه‌های دیگر توجهش را جلب کرد همان طالار آپادانا و تقدیم هدایا از طرف نمایندگان کشور هائی بود که در آن زمان جزء امپراطوری ایران بودند .

اسکندر مشاهده میکرد که نیمی از این کشور ها را تحت تصرف درآورده و شاید با حسرت و امید به نیم دیگر دیده دوخت تا آنها را نیز تصرف کند اما با همه تلاش باز هم نتوانست بر دو کشور حشه و سومالی را که در آن زمان فرمانبردار امپراطوری ایران بودند دست یابد ، آری چنین بود عظمت و جلال امپراطوری کهن ایران. جشن تولد شاهنشاه

ما پس از بررسی کامل آثار تخت جمشید به اصفهان و سپس همدان و بعد به تهران پایتخت ایران کنونی آمديم . اتفاق افتاد که تاریخ ورود ما مصادف با جشن تولد اعلیحضرت محمد رضا شاه پهلوی شاهنشاه ایران گردید . مردم از طبقات مختلف اجتماع در این جشن فرخنده شرکت کرده به شادی و سرور دست میزدند . برای ما از همه جالبتر مراسمی بود که دختران دبیرستانی با پوشیدن اونیفورمهای رنگین و زیبا در میدانهای ورزشی انجام میدادند .

اعلیحضرت محمد رضا شاه پهلوی وارث همان تاج و تخت و عنوان باستانی شاهنشاهی ، اکنون بر کشوری سلطنت دارند که سرشار از منابع نفت است و در حدود ۲۶ میلیون نفوس دارد . شاهنشاه این کشور ۲۶ میلیونی را با گامهای بلند و سریعی رو به پیشرفت و ترقی رهبری میفرمایند .

پس از تماشای مراسم جالب جشن و برداشتن عکسهای چندی به یادگار ،

از تهران به ناحیه قدیمی ری که در قسمت جنوبی و نزدیک پایتخت قرار دارد عازم شدیم . تهران کنونی در دامنه کوههای البرز گسترش یافته در حالیکه ناحیه ری در دشتی گود واقع شده است .

در ری چشمه آب گرمی وجود دارد که در آن فرش و قالی می‌شویند (آب این چشمه آنقدر ها هم گرم نیست ! - مترجم) کارگران پس از شستشوی قالیهای رنگین آنها را برتخته سنگهای می گسترانند تا در آفتاب بخشد و این خود منظره زیبایی بوجود می‌آورد .

پس از تماشای قالی شویی، از ری بار دیگر به تهران آمديم و در مسیر اسکندر خود را به شاهرود و سپس به شهر گرگان رساندیم . گرگانی که در زمان اسکندر زادراکارتا نام داشت .

گرگان در منتهی الیه قسمت شرقی دریای خزر قرار گرفته و در شمال و مشرق آن استپهای وسیعی وجود دارد که مرکز زندگی قبایل ترکمن است .

این ترکمن های چادر نشین به طرز جالبی شیوه زندگی بادیه نشینی را حفظ کرده‌اند و با احتمال قوی با همین ترتیبی که اکنون زیست میکنند در برابر اسکندر مقاومت کرده و با وی جنگیدند . اینان مردمانی هستند دام دار و سوارکار چادرهایشان یورت نام دارد و هر یورتي عینا بسان توپ تنیس بزرگی است که از میان به دو نیم شده باشد ، هر نیم توپ يك یورت را تشکیل میدهد . افراد خانواده در این یورت زندگی میکنند و گوسفند هایشان در اطراف یورت در چمنزار های سرسبز به چرا مشغولند و جوان نیرومندی سوار براسب از آنها محافظت میکند.

ناتمام

نویسنده : داوید شون برون خبرنگار آمریکائی

☆☆☆

نخستین خبرنگار آمریکائی در ویتنام شمالی ۱۲۰

وقتی که خمپاره چون باران بر ما میبارید

ولی ما که نمیدانستیم که آیا
ویت کنک ها در پشت علف ها حضور
دارند یا نه ؟

سرجوخه ما گلین گود دو نفر
از ما را مامور حفظ مجروح کرد
و به بقیه گفت که در چهار جهت
اصلی ، شروع به اکتشاف کنند و بفهمند
که آیا ویت کنک ها پشت علف ها
سنگر گرفته اند یا نه ؟

هریک از ما دارای یک شامه
مصنوعی باندازه یک قطب نام بودیم
و آن دستگاه میتواندست که بوی ویت
کنک ها را استشمام کند.

هر دستگاه شامه مصنوعی دارای دو
عقربه است یکی عقربه سبز و دیگری
عقربه قرمز .

حرکت عقربه سبز نشان میدهد
که دستگاه شامه مصنوعی بوی ما را
استشمام مینماید و در تمام مدتی که

خلاصه قسمت های قبل

نویسنده این تحقیق یک خبرنگار آمریکائی است که بیست و یک سال
قبل از این در پاریس پایتخت فرانسه با (هوشی مینه) رئیس جمهوری کنونی
ویتنام شمالی آشنا شد و لذا توانست موافقت حکومت ویتنام شمالی را برای
مسافرت به آن کشور جلب نماید و بعد از این که اوضاع ویتنام شمالی
را با اتفاق همسرش دید او را با آمریکا برگردانید و خود به ویتنام جنوبی
رفت تا این که در جنگ شرکت کند و در یک جوخه از سربازان تفنگدار
آمریکائی مشغول نبرد شد (زیرابطوری که میخوانیم خبرنگاری او با
پیکار فرق نداشت) و رشته سخن را بجائی رسانیده که میگوید یکی از
سربازان جوخه باسم (الیسون) که پیشاپیش دیگران حرکت میکرد تیر
خورد و بزمین افتاد و اینک دنباله رپورتاژ او .

جراحات الیسون سخت بود و
گلین گود سرجوخه ما امر کرد که
آن جوان را از زمین بلند کنیم و از
آنجا دور شویم و بعد ، بوسیله
دستگاه (واکی - تاکی) یعنی دستگاه
فرستنده و گیرنده رادیو که در هر
جوخه آمریکائی هست از هلیکوپترها
بخواهیم که بیایند و الیسون را برای
درمان ببرند .
شرط درخواست کمک از هلیکوپترها
این است که سربازان آمریکائی بدانند
که اگر هلیکوپتر بیاید هدف توپ
و مسلسل ضد هواپیما قرار نخواهد
گرفت.

این مرد یکی از
سربازان جوخه
ما بود و به
طوری که
می بینیم روی
کاسک او بزبان
انگلیسی نوشته
شده ما بخدا!
اعتماد داریم
(ما بخدا) پناه
میبریم





سربازی که جلوی ستون حرکت میکرد بر اثر انفجار مین بر زمین افتاد و بطوری که در این عکس دیده میشود دو سرباز دیگر در صدد برآمدنند که او را بحال بیاورند.

به هلی کوپتر منتقل نمایند باید مثل چون ده ثانیه تاخیر ممکن است قهرمانان دوندگی اولمپیا، درمیدان که سبب نابودی هلی کوپتر شود. مسابقه، شتاب کنند. چون در هر لحظه ممکن است که



این ها دسته ای از کودکان مهاجرین ویت نامی هستند که در یک اردوگاه کودکان نگهداری میشوند.

آن دستگاه فقط بوی ما را استشمام میکند، عقربه سرخ تکان نمیخورد. ولی همین که یک سرباز ویت کنک بآن دستگاه نزدیک میشود یا دستگاه شامه مصنوعی به سرباز ویت کنک نزدیک میگردد عقربه سرخ بحرکت در میآید زیرا بوئی که از بدن هر نژاد استشمام میشود با بوی بدن نژاد دیگر فرق دارد و معلوم است که منظور از رایحه بدن، عبارت از گاز هائی است که از خلل و فرج پوست بدن خارج میشود.

در آغاز که دستگاه شامه مصنوعی اختراع شد ما سربازان ویت کنک را بسهولت پشت تنه درخت ها یا علف ها پیدا کردیم.

ولی بعد از این که آنها دانستند که ما شامه مصنوعی داریم وشامه ساختگی ما بوی بدن آنها را استشمام می نماید بسهولت شامه مصنوعی ما را فریب دادند و یک شیشه کوچک اودکلن با خود برمیداشتند و هر چند ساعت یک بار قدری اودکلن بر سر و صورت و بدن میپاشیدند یا میمالیدند و شامه مصنوعی ما نمیتوانست بوی بدن آنها را استشمام کند.

سربازان جوخه ما بعد از اکتشاف به سرجوخه گزارش دادند که در اطراف، اثر سربازان ویت کنک دیده و بوئیده شده است.

این را هم گفتند که شاید آنها اودکلن بکار برده باشند و شامه مصنوعی ما نمیتواند آنها را کشف کند.

چون حال الیسون وخیم بود و اگر فوری تحت مداوا قرار نمیگرفت بر اثر خونریزی بهلاکت میرسید سرجوخه ما بوسیله فرستنده و گیرنده رادیو، درخواست کمک کرد و طولی نکشید که صدای هلی کوپتر بگوش رسید.

در جنگل های ویتنام وقتی هلی کوپتر میآید تا مجروح را ببرد کسانی که میخواهند سرباز مجروح را

سربازان ویت کنک یا سربازان ویتنام شمالی برسند و هلی کوپتر را ببینند و بطرف آن تیراندازی نمایند و لذا باید با حد اعلاای سرعت مجروح را به هلی کوپتر منتقل کرد تا این که به پرواز درآید و برود و از منطقه خطر دور شود.

من طوری از گرما و سنگینی خفتان و کوله پشتی و تفنگ و مهمات خود ناراحت بودم که نمیتوانستم برای انتقال مجروح به هلی کوپتر بدیگران کمک کنم و سایرین با سرعت زیاد الیسون را منتقل به هلی کوپتر کردند و ماشین به پرواز درآمد و دور شد.

بعد از رفتن هلی کوپتر براهپیمائی ادامه دادیم و یک سرباز دیگر به اسم (باچل) پیشاهنگ شد.

در راه پیمائی، پیشاهنگ که بیش از دیگران در معرض خطر انفجار (مین) است هر ساعتی یک بار عوض میشود و دیگری جایش را میگیرد. در نقاط خطرناک که مین زیادتر است سرباز پیشاهنگ هر نیم ساعت یک مرتبه عوض میشود.

بعد از انفجار یک مین که تقریباً بطور حتم سرباز پیشاهنگ را به قتل میرساند یا به سختی مجروح میکند نباید تصور کرد که سربازان دیگر تا مسافتی طولانی مصونیت دارند.

چون اتفاق افتاده که ویت کنک ها و سربازان ویتنام شمالی چند مین را در فواصل نزدیک، یکی بعد از دیگری کار گذاشته اند و در مسافتی بطول دویست متر، سه سرباز آمریکائی کشته شده اند.

سربازان ویتنام شمالی و ویت کنک بعضی از مین ها را آلوده بمدفوع می نمایند تا این که پس از انفجار که قطعات، مین در بدن فرو میرود تولید عفونت خون کند و اگر مجروح از انفجار به قتل نرسد از عفونت خون معدوم شود و این عمل سربازان

ویت کنک و سربازان ویتنام شمالی، جنگ میکروبی است که طبق قرارداد های بین المللی ممنوع است زیرا آنچه سبب هلاکت مجروح میشود میکروب های مدفوع است که وارد خون می گردد و تولید مرض مخوف (سپتی - سیمی) - عفونت خون - مترجم - مینماید.

بعد از رفتن هلی کوپتر ما به دستور فرمانده گروهان که در عقب بود و بوسیله رادیو با ما ارتباط داشت یک ساعت دیگر را پیمودیم و یک مرتبه، مثل این شد که جهنم دهان گشوده و طوری خمپاره در اطراف ما منفجر میگردد که پنداری از آسمان بجای باران، خمپاره میبارد.

نیروی خصم با خمپاره ما را هدف قرار داد بود نه با توپ و تفاوت این دو، در این است که خمپاره انداز میتواند هدفی را که در پشت یک کوه کم ارتفاع است یا یک تپه است مورد اصابت قرار بدهد ولی توپ نمیتواند این منظور را برآورد.

زیرا گلوله و خمپاره توپ، به طور مستقیم بسوی هدف میرود ولی خمپاره ای که از دهانه خمپاره انداز خارج میشود یک قوس تنک رامیبیماید و اول بسوی بالا میرود و بعد برمی گردد و پشت کوه کم ارتفاع یا تپه وسط افراد خصم منفجر میشود.

من نمیخواهم در این جا وارد بحث تیراندازی شوم و بگویم که گلوله و خمپاره توپ هم بخط مستقیم، بسوی هدف نمیرود بلکه در فضا یک قوس (اما یک قوس وسیع) را طی میکند تا به هدف برسد چون این موضوع را تمام کسانی که خدمت سربازی کرده اند یا از تیراندازی مطلع هستند میدانند.

ولی قوسی که خمپاره یک خمپارم انداز در فضا می پیماید، خیلی تنک تر از قوس خمپاره توپ است.

همین که شلیک خمپاره انداز ها

شروع شد، ما برو در افتادیم تا این که هدف قطعات خمپاره نشویم و گاز انفجار خمپاره ما را طوری بر زمین نزنند که بقتل برساند.

وقتی برو در افتاده بودم تعلیمات گروهبانی را که در خدمت سربازی آموزگار من و دیگران بود بخاطر آوردم.

او بمن و همقطارانم میگفت بعد از این که برو در افتادید باید خود را طوری نازک کنید که گوئی بدن شما عرض و حجم ندارد.

ولی من هر قدر خود را نازک میکردم باز احساس مینومدم که بدن من عرض و حجم دارد.

در کنار من سربازی باسم باچل برو در افتاده بود که یگانه سرباز شوخ گروهان ما (گروهانی که جوخه ما جزو آن بود) بشمار میآمد.

باچل از جمله کسانی محسوب میشد که پنداری طبیعت آنها را برای شوخی و لغز خوانی و لطیفه سرائی بوجود آورده است.

یک روز باو گفتم اگر شما سرباز نبودید من شما را با خود بآمریکا برمیکردانیدم و باداره روزنامه نگاری (نیویورکر) واقع در نیویورک میبردم تا این که مشاور فکاهی آن روزنامه بشوید و یک روزنامه فکاهی که پیوسته در جستجوی مضامین و داستان های لطیف یا خنده آور است خیلی بوجود شما احتیاج دارد. مدت پنج دقیقه، هیچ یک از ما تکان نخورد زیرا خمپاره ها بی انقطاع روی ما میبارید.

بعد از آن، شلیک خمپاره قطع شد و ما برخاستیم و دویدیم تا خود را به دامنه یک برآمدگی که مقابل ما بود برسانیم و همین که برخاستیم شلیک خمپاره ها تجدید گردید و باچل پشت زمین خورد و کنار من که برو در افتاده بودم بیحرکت ماند.

بقیه در صفحه ۵۰

نویسنده: بانو آ. موریسون آمریکائی

مترجم: بانو شیرین افراشی

قمار و زن شوهر دار

شدم . وقتی خاموشی او ادامه یافت ، با هر دوست بازوانش را گرفتم و گفتم :

— فیل ...

او که غرق افکار خود بود ، سر برداشت و گفت :

— بله عزیزم .

— تو «مرا» دوست داری ، یادگیری را در نظر گرفته‌ای ؟

— دیوانه کوچولوی من چطور به يك چنین فکر احمقانه‌ای افتاده‌ای ؟

و بلافاصله مرا با اشتیاق و حرارت تمام در آغوش کشید و با بوسه‌ای گرم و آتشین ، خون را در عروقم بجوش آورد . لحظه‌ای درین حال بودیم ، بعد من خود را کنار کشیدم و گفتم :

— ولی فیل ، يك چیزی هست . من احساس میکنم موضوع بخصوصی فکر تو را بخود مشغول کرده .

— گوش کن آلیتا ، تو درباره زندگی آینده ما مطالب زیادی گفتی . راجع به برنامه‌ای که در پیش داریم ، بتفصیل بحث کردی . اگر آنچه گفتی تنها آرزو و خیال باشد ، عیبی ندارد . ولی ، من درین فکرم که ما ، بعد از ازدواج با چه مشکلاتی روبرو خواهیم شد . اینست علت اصلی فکر من ، و تو ...

— نمی‌فهمم چه می‌گوئی فیل . کدام مشکلات ؟

— اوه ... دلتنگ نشو آلیتا . ما میتوانیم زندگی راحتی داشته باشیم ، حتی با همین دستمزد رانندگی کامیون که دارم . بعد او با پنجه‌های نیرومندش هردو دستم را گرفت و ادامه داد .

— ولی عزیزم ، تو باید بدانی ، من يك راننده معمولی بیش نیستم و درآمد دیگری جز حقوقم ندارم . سپس لبانش را بهم فشرد و با لحن جدی تری افزود :

— خدا میداند آلیتا ، من مایلم تمام آرزوهای تو را برآورم و همه آنچه را که میل داری فراهم کنم . اما عزیزم . ما با حقایق زندگی روبرو هستیم . من برای مدتی طولانی قادر بتأمین احتیاجات تو ، چنانکه آرزو کرده‌ای ، نخواهم بود و شاید هم هرگز چنین امکانی پیش نیاید .

دائماً غرق آرزوهای دور و دراز و طلائی بودم . در دوران کودکی ، بیشتر اوقات از محیط خانه فرار میکردم و بهمین علت همیشه مورد سرزنش قرار میگرفتم . وضع روحی و استنباط من از زندگی چنین بود که می‌پنداشتم همیشه وقایع جالب و هیجان انگیز در خارج از محیط خانوادگی ما اتفاق می‌افتد . هرچه بزرگتر میشدم ، رویاهای من پیشاپیشم میدویدند و درك حقایق زندگی برای من دشوارتر میشد . در واقع زندگی از نظر من مفهوم دیگری غیر از واقعیات و مشاهدات روزانه داشت :

دختری زیبا و جذاب بودم . زیبایی واقعی . با ظرافت و حرارت جوانی . اندام متناسب ، قیافه شاد و خندان من ، با موهای لطیف بلوند ، مرا در محیط دبیرستان محبوب همه ساخته بود ، ولی این امتیازات روحی و جسمی ، طبیعت سرکش و بی‌آرام مرا قانع نمیساخت . درست نمی‌دانستم در زندگی چه هدفی دارم . احساس میکردم نشاط و سرمستی من نقصی دارد . وقتی به هفده سالگی رسیدم ، روزی تصادفاً با فیل موریسون آشنا شدم .

فیل جوان ایدآل من بود . قامت کشیده و شانه‌های پهن و بازوان قوی او ، در نخستین برخورد توجه مرا جلب کرد . نست‌های ورزیده ، موهای پر پشت اوبسیاهی قیر ، چهره مردانه و تبسم دائمی او که از اندوه نامحسوسی حکایت میکرد ، مرا بی‌اختیار بسوی خود میکشید . وقتی می‌خندید ، چهره قهرمانان را بخود میگرفت و در آن حال زیباتر از همیشه بود .

درست هنگامیکه پا به هیجدهمین بهار زندگی گذاشتم ، فیل بمن پیشنهاد ازدواج کرد . بیدرنك ، بدون يك لحظه تردید با جواب مثبت دادم و غرق رویاهای شیرین آینده شدم . درباره زندگی آینده و آرزوهای که داشتم ، با فیل بحث میکردم . یکشب ضمن گفتگو درین زمینه ، دستخوش اضطراب ، اضطرابی غیر منتظره شدم ، زیرا میدیدم فیل باسکوتی طولانی که روحم را آزار میداد بسخنانم گوش میدهد . سکوت او ، در چنین عوالمی پرشور ، برای من دردناک بود و بهمین علت خیلی ناراحت

— دیگر لوس نشوفیل . من به فقر اهمیت نمیدهم .
تو باهوش ولیاقتی که داری طولی نمیکشد که رئیس شرکت
کامیونداران خواهی شد .

فیل تبسمی کرد ، ولی این تبسم با تردید و نگرانی
توأم بود . قیافه اش نشان میداد که به گفته های من بنظر تردید
و خیال بچگانه مینگرد .

چهار سال گذشت و فیل هنوز راننده کامیون بود .
ما درمترلی محقر بسر میبردیم که فیل آنرا بر اثر التماس
مکرر من و برخلاف تمایل خودش خریده بود . این خانه
ساده با در و پیکر چوبی ، رویه رفته ما را راضی میکرد
ولی با آنچه ما آرزو کرده بودیم خیلی تفاوت داشت . من
نمیتوانستم او را ملامت کنم و تا حدودی احساس پشیمانی
میکردم . کارمن دائما یا شستن ظرف بود و یا لباس و با
تمام رنج و زحمتی که متحمل میشدیم معلوم نبود تاکی باید
بچنین وضعی ادامه دهیم و بار سنگین قروض رازوی شانه های
خود حس کنیم . و ازین جهت دستخوش رنج و عذاب
دائمی بودیم . در چنین وضعی ، حتی لیخندهای هستی بخش
دختر سه ساله ام لیندا و پسر کوچکم میکی که مثل دو دسته
گل زیبا محیط خانه ما را آراسته بودند ، به آرزوهای طلائی
ما واقعیت نمی بخشید و ما را راضی نمیساخت زیرا میدیدم
خوابهای شیرین دوران قبل از ازدواج ما ، چنانکه انتظار
داشتم تعبیر نشده و امیدهای ما به آینده سراسر نشاط ، از
حدود خیال تجاوز نموده است .

در این احوال نوعی تشویش و وسوسه بافکار من
هجوم آورده بود و احساس میکردم که این نگرانی تدریجا
زمینه ترمز و عصیان روحی را در من فراهم میسازد و
آتش این عصیان هنگامی مشتعل گشت که مات تیوزویل
تحصیلدار اتحادیه کامیونداران و همسرش روبی بدیدن
ما آمدند .

من روبی را درست نمی شناختم ولی همیشه رفتار
او موزن تحسین من بود : زنی باریک اندام ، با حرارت
و دائما در جنب و جوش بود و من از چالاکی اولدت میبردم .
هنگام مراجعت از ما ، برای حضور در مجلس میهمانی و
جشنی دعوت کردند که خیلی باعث مسرتم شد . خانم روبی
گفت :

— در واقع این میهمانی خیلی جالب نیست ولی
ما بساط مشروب و پوگری خواهیم داشت و خیلی خوشنود
خواهم شد که شما هم بجمع ما ملحق شوید .
فیل در حالی که سرش را بطرفین حرکت میداد
گفت :

— نمیدانم چه بگویم . وضع ما طور است که حق
واجزه کمترین ولخرجی را نداریم و باید اقساط خانه

و بدهی های دیگر را مرتبا بپردازیم . با این کیفیت حتی
بنیه باخت يك دلار را هم نداریم .

من بارتجش باونگاه کردم . خانم روبی برگشت و
گفت :

— اوه ... اینروزها کی پول دارد ؟ بازی ما
خیلی کوچکت .

فیل در حالیکه میخندید گفت :

— در اینصورت عیبی ندارد . فکر نمیکنم بازی جزئی
ضرری داشته باشد .

بعد روبه من کرد گفت :

— ها ... چطورست گریه کوچولوی من ؟

با لحن افسرده جواب دادم :

— ولی فیل ، منکه بازی پوکر بلد نیستم .

خانم روبی گفت :

— این موضوع اهمیتی ندارد . من تو را در مقابل
این شیطانها حفظ خواهم کرد . تو با من باش . خودم بازی
پوکر را بتو یادخواهم داد .

بجای احساس مسرت ، از حضور در میهمانی
ناراحت شدم زیرا خیال میکردم چون اهل قمار نیستم
لا بد مورد تمسخر دیگران واقع خواهم شد . اما برخلاف
تصور من ، در بازگشت از میهمانی خیلی هم راضی و خوشحال
بودم ، زیرا يك دلار و پانزده سنت برده بودم . آه ... يك
دلار و پانزده سنت راستی که خیلی خوشوقت بودم .

فیل در حالیکه میخندید گفت :

— ولی آلیتا ... دیگر باین موضوع فکر نکن .

این اولین شانس قمار است . اصولا قمار کار بیمعنی و
مسخره ای بیش نیست . روز بعد برای اظهار تشکر به روبی
تلفن کردم . بمن گفت :

— خیلی بد شد که شما زود رفتید . ما تا دیروقت
بازی میکردیم . امیدوارم کسل نشده باشید .

— کسل ؟ اوه . واقعا بماخوش گذشت . راستی
که عالی بود .

— خوب . اگر تا این اندازه خوش آمده ، میکنست
دوره کوچکی تشکیل بدیم و لااقل در هفته یکروز دورهم
باشیم .

لحظه ای تردید کردم زیرا مسلما فیل خوش نمی-
آمد . او تحمل دیدن زنانی را نداشت که تمام بعد از ظهرها
پشت میز قمار میخکوب میشوند . وانگهی پای بچه ها
در میان بود و باید یکی را مامور مراقبت آنها میکردیم و یا
اینکه از مادرم میخواستیم اذ آنها مواظبت کند . لازم نبود
فیل این موضوع را بداند و مادرم هم چندان اهمیتی باین
امر نمیداد زیرا میتوانست در هفته يك روز مراقبت بچه ها

را برعهده بگیرد . تازه از فکر آن يك دلار وپانزده سنت خارج نمیشدم . از همه مهمتر موفقیت در اولین جلسه بازی مرا مجذوب کرده بود . بدینگونه با همه اضطراب و بی‌تجربگی ، نوعی کشش و اشتیاق آمیخته با هیجان برای تجدید بازی در خود احساس میکردم . با این افکار که سرعت برق در مخیلهام زیرورو شده بود به روبی گفتم :

— با کمال میل خواهم آمد .

من هرگز به فیل در هیچ موردی دروغ نگفته بودم . در دو جلسه دیگر که بازی تکرار شد وجدانم معذب بود . با اینهمه بازی پوکر برنامه منظم هفتگی من شد . درین جلسات پی‌درپی برنده بودم ولی همین موفقیت‌های متوالی مرحله خطرناکی از زندگی مرا پی‌ریزی میکرد .

يك روز عصر که در حدود شش ماه از دوره هفتگی ما می‌گذشت ، وقتی خانهای دیگر رفتند روبی مرا نگاهداشت و گفت :

— آلیتا . تو در دوره ما مرتباً برنده‌ای .
با خنده و خوشحالی گفته‌اش را تایید کردم .
روبی ادامه داد :

— با اینهمه هنوز يك بازی پوکر رسمی و واقعی را ندیده‌ای . عقیده‌ات درباره اینکه گاهی هم به اینگونه مجالس سری بزنی چیست ؟

— منظورت قمارخانه است ؟
روبی با خنده گفت :

— اینقدر قیافه وحشت زده بخودت نگیر دختر . در حومه شهر يك باشگاه رسمی و مجاز برای بازی وجود دارد . دوآبادی دیگر آنطرف جنگل هست که از اینراه درآمد سرشاری دارند .
من با تردید گفتم :

— ولی آیا بازی کردن در چنین باشگاهی پول کافی لازم ندارد ؟

روبی شانه‌ها را بالا انداخت و گفت :

— فکرش را هم نکن . برویم . من بتو کمک خواهم کرد .

چشمانم از تعجب بازماند و گفتم :

— من هرگز نخواهم گذاشت تو چنین کاری بکنی . بازوانم را گرفت و بالحنی تشویق‌آمیز گفت :

— ببین آلیتا . تو همیشه برنده بوده‌ای . شاید

هردوی ما از اینراه بیول خوبی برسیم . من بیست دلار برای این منظور کنار می‌گذارم . اگر بردی قسمت میکنیم ، اگر هم باختی دیدن قیافه تو بعد از باخت برای من تماشایی خواهد بود . پس از گفتن این جمله بقیه خندید .

لحظه‌ای مردد بودم . بعد تبسمی کردم و گفتم :

— بسیار خوب . اینهم معامله‌ایست .

ولی این احساس شهادت کاذب را ، چند روز بعد هنگام ورود به باشگاه‌های فلابر High Plier Club از دست دادم . وقتی وارد شدم ، باطرافم نگاه کردم و از ترس بر خود لرزیدم . تمام سالن باشگاه غرق تریینات و تجملات بود . درست همانطوریکه در فیلمها دیده بودم . در سالن زیرزمین وسیع ، میزهای متعددی پوشیده از ماهوت‌های رنگارنگ وجود داشت وعده زیادی دور آنها نشسته مشغول بازی بودند . دود سیگار و پیپ مانند امواج مه متصاعد بود . و همه بازیکنان با صدای برهم‌خوردن ژتون‌ها درهم آمیخته بود . با وجودیکه چیزی از ظاهر نمی‌گذشت سالن نیمه پر بود . با خجالت از روبی علت این ازدحام را پرسیدم . او بار دیگر شانه‌ها را بالا برد و گفت :

— بعضی از اینها شبها کار دارند وروز بازی میکنند . عده‌ای هم کارشان همینست . اینجا شبانه روز دایر است .

بعد روبی از صندوق باشگاه مقداری ژتون گرفت . همه میزها پر بودند . او تخته سیاهی را بمن نشان داد تا نام و نام خانوادگی را روی آن بنویسم و برای بازی نوبت بگیرم . قرار شد صاحب باشگاه بمحض خالی شدن جا مرا پشت میزی بنشاند .

شروع به نام نویسی کردم . روبی دستم را گرفت و گفت :

— چکار میکنی احمق جان ؟ اسم واقعی خودت را ننویس .

با تعجب پرسیدم :

— چرا ننویسم ؟

— لازم نیست . هیچکس در اینجا اینکار را نمی‌کند . اگر در حین بازی هم کسی اسمت را پرسید نام اصلی خودت را نگو .

باین ترتیب پس از اینکه دو حرف مستعار ج . ج را در تابلو نوشتم ، روی یکی از صندلیهایی که ردیف چیده بودند بانتظار نشستم و پس از چند لحظه صاحب باشگاه نام ج . ج را بلند بر زبان راند . با هیجان به روبی نگاهی کردم . او با اطمینان دستم را نوازش کرد گفت :

— زود برو بشین پشت میز و با جیب پر هم برگرد . مدیر باشگاه مقابل در ورودی ایستاده بود . با پاهائی لرزان بدنبال او سرمیز بازی رفتم . روبروی من زن سالخورده‌ای با موهای ژولیده و دستهای چنگ مانند نشسته بود و مجاور او مردی به باقیمانده ژتونهای خود خیره شده بود . نفروسم مرد لاغر اندامی بود که لباس مندرس ورزشی دربرداشت و نفر آخری هم دخترکی با چهره نحیف و غمناک بود .

ناتمام

خواجه تاجدار (۱۴۷)

نویسنده ژان گوره فرانسوی

اقتباس ذبیح اله منصوری

لطف علی خان زند (عقب نشینی کرد)



اغتشاشی که بر اثر رم کردن اسب های اصطبل جنوبی در اردوگاه خان جوان زند بوجود آمد بیش از میزان پیش بینی خانبا با جهانبانی و عبدالرحیم خان شیرازی بود .

هیچکس در داخل اردوگاه تصور نمی کرد که اسب ها رم کرده اند و همه تصور مینمودند که قشون خانبا با جهانبانی شبیخون زده است .

اردوگاه تاریک بود و افسران و سربازان که از خواب بیدار میشدند نمیتوانستند که اسب های بدون سوار را ببینند .

حتی خود لطف علی خان زند هم بعد از بیدار شدن از خواب تصور کرد که خصم شبیخون زده و بانگ زد مشعل ها را بیفروزید و همه جا را روشن کنید .

از دور شتران مشعلدار دیده می شدند و لطف علی خان زند بخود گفت که آنها مشعلداران خصم هستند .

در بعضی از خیمه ها فانوس آویخته بود و سربازان با شعله فانوس مشعل را روشن کردند .

در جاهائی که فانوس روشن وجود نداشت سربازان مجبور شدند با سنک چخماق و پولاد و قو ، آتش بیفروزند .

امروز که با کبریت آتش افروخته میشود مردم نمیدانند که تا دوست سال قبل افروختن آتش آسان نبود .

پدران و حاداران ما این طور آتش میافروختند :

یک قطعه قو را که در واقع پنبه ای لطیف بود روی سنک چخماق

(سنک خارا) می نهادند و از این جهت آن را قو میخواندند که پر قو ، برای آتش گرفتن بهترین آتش زنه بود و در جاهائی که پر قو بدست می آمد از آن پر استفاده مینمودند .

قو باید طوری روی سنک چخماق قرار بگیرد که لب قو ، و لب سنک ، در یک سطح باشد .

قو و سنک چخماق را بدست چپ میگرفتند و بعد یک قطعه پولاد را که برای همین منظور می ساختند و می فروختند با دست راست ، بر لب سنک چخماق میزدند .

ضربت اول ، ضربت آزمایشی بود و آتش افروز ، با آن ضربت میخواست بفهمد که آیا ضربت او بقدر کافی قوت دارد یا نه ؟

ضربت دوم ممکن بود که جرقه تولید بکند یا نکند و اگر جرقه تولید نمیشد ضربت سوم را وارد می آوردند و جرقه ای تولید میشد و قو را میسوزانید و آنگاه بوسیله چوب های باریک و خشک ، آتش قو را توسعه میدادند تا این که شعله بوجود بیاید و با آن شعله ، چراغ یا مشعل را میافروختند .

آتش افروختن کار مردان بود و گرچه زنهای کار کرده هم میتوانستند آتش بیفروزند اما زن های دیگر از عهده افروختن آتش بر نمیآمدند .

چون زند پولاد بر سنک چخماق بطوری که جرقه از آن برخیزد و قو را بسوزاند محتاج قوت بود .

مردان ورزیده در ضربت دوم یا سوم جرقه تولید میکردند اما مردان نا آزموده حتی بعد از ده ضربت ، نمیتوانستند جرقه بوجود بیاورند .

بهین علت در قدیم ، یک قسمت از اقوام دنیا از جمله قوم آریائی دارای آتشکده بودند تا این که پیوسته آتش داشته باشند و هنگام افروختن چراغ یا اجاق یا کوره دوچار زحمت نشوند و قوم آریائی بهر جا که رفت آتشکده ساخت تا این که دائم در آنجا آتش داشته باشد و امروز از روی آثار آتشکده میتوان فهمید که قوم آریائی بچه کشور ها رفته بود .

امروز میتوان در هوای بارانی یک کبریت را مشتعل کرد اما در قدیم ، نمیتوانستند در هوای بارانی آتش بیفروزند زیرا باران سنک چخماق و پولاد و بخصوص قو را مرطوب می کرد و مانع از ایجاد جرقه میشد و اگر جرقه ای تولید میگردد نمیتوانست قوی مرطوب را بسوزاند .

این را گفتیم تا نشان بدهیم که فرمان لطف علی خان زند برای افروختن مشعل ها فوری اجرا نشد .

در جاهائی که فانوس بود ، سربازان توانستند سرعت مشعل بیفروزند .

ولی در جاهائی که فانوس نبود ، میباید بوسیله پولاد و سنک چخماق آتش بیفروزند یا این که مشعل ها را بیک مشعل فروزان نزدیک نمایند و از

شعله مشعل افروخته ، برای روشن کردن مشعل های دیگر استفاده کنند.

تا وقتی که مشعل ها افروخته شد و اردوگاه روشن گردید اسب ها تمام اردوگاه را طی کرده باصطبل های شمالی و شرقی و غربی پیوسته بودند و هیچان و وحشت آنها اسب های دیگر را نیز بهیجان آورد و دوجار وحشت کرد.

ولی آنها نمیتوانستند بگریزند چون افسارشان متصل به میخ طویله بود.

معهدا در اصطبل های شمالی و شرقی و غربی بعضی از اسب ها ، افسار را پاره کردند و گریختند و عده ای از سرباز ها که در تاریکی بر اثر غوغای اردوگاه سرگشته شده بودند بطرف شمال یا شرق یا غرب رفتند .

تنها يك دسته از سربازان ، دوجار سرگشتگی نشدند و آنها مستحفظین لطف علی خان زند بودند که وی را ترك نکردند و او را در وسط گرفتند و خود ، سپر شدند.

تمام مستحفظین لطف علی خان زند در آن شب ، آماده بودند که خود را فدای خان زند کنند و کشته شوند تا این که خان زند زنده بماند .

سربازان جانبابا جهانبانی که در قفای شترهای مشعلدار میآمدند تیر اندازی میکردند و تیراندازی آنها تردیدی در شیخون خصم باقی نمی گذاشت.

بعد از این که لطف علی خان زند ، یقین حاصل کرد که مورد شیخون قرار گرفته خواست که واحد های قشون خود را جمع آوری نماید و آنها را که سوار بودند ، پیاده بجنك وادارد.

لیکن واحد ها بر اثر اغتشاش اردوگاه متفرق شدند و خان زند نتوانست قشون خود را جمع آوری کند و چون تصور کرد که جانبابا جهانبانی با تمام نیروی خود حمله کرده ، در حالی که مستحفظین او را در برگرفته بودند بسوی مشرق اردوگاه عقب نشینی کرد چون دانست که کشته یا دستگیر خواهد شد.

جانبابا جهانبانی وقتی دریافت که اردوگاه خان زند پریشان گردیده از طرف شمال مبادرت به حمله کرد و آن حمله را لطف علی خان پیش بینی نمود .

خان زند میدانست که اردوگاه جانبابا جهانبانی در شمال اوست و سربازان اکتشاف تا آخرین ساعت باو اطلاع دادند که اردوگاه جهانبانی ، همانجا هست که بود .

بعد از این که لطف علی خان زند از طرف جنوب مورد حمله قرار گرفت فهمید که از طرف شمال نیز مورد حمله قرار خواهد گرفت.

زیرا فرمانده يك سپاه که در شمال اردوگاه خصم مستقر گردیده وقتی قسمتی از نیروی خود را به جنوب آن اردوگاه ، برساند و از امتداد جنوب حمله ور شود بطور حتم از شمال نیز حمله خواهد کرد تا اردوگاه دشمن بین دو تهاجم قرار بگیرد و از بین برود. اگر لطف علی خان زند در آن شب ، مقاومت میکرد بر اثر این که واحد های سپاهش متفرق شده بودند و نمیتوانست قشون خود را جمع آوری نماید و غیر از گارد مخصوص خویش ، واحد متشکل نداشت به قتل میرسید یا دستگیر میشد.

لذا از عقل پیروی کرد و عقب نشینی نمود .

چون راه شمال و جنوب برویش بسته بود چاره نداشت جز این که در

امتداد مغرب یا مشرق عقب نشینی نماید و او راه مشرق را انتخاب کرد چون از آن راه میتواند به قسمت های مختلف فارس برود .

هرکس بجای لطف علی خان زند بود بعد از آن شکست خوردن و بدبختی ، اندوهگین و غضبناک میشد و شاید مانند بعضی از بزرگان بهانم جوئی میکرد که اطرافیان را بیازارد و بدان وسیله خشم خود را تسکین بدهد.

واقعه شب بیست و پنجم جمادی الاولی ، برای خان جوان زند برآستی يك واقعه هائله بود و او که خود را مردی قوی میدید يك مرتبه شکست خورد و قشونش متلاشی گردید و خود مجبور شد بگریزد.

اما روز بعد ، کسانی که پیرامون خان جوان زند بودند مشاهده کردند که خلق و خوی لطف علی خان فرقی با روز قبل نکرده است و تو گوئی که وی مثل روز گذشته ، همچنان در راس يك سپاه سوار قرار دارد.

آقا محمد خان قاجار هم چنین بود ، ولی او يك مرد خواجه بشمار میآمد و احساسات يك مرد متعارف را نداشت.

در صورتی که لطف علی خان زند مردی بود عادی و دارای احساسات جوانی ، معهدا نه بدبختی او را اندوهگین میکرد و نه نيك بختی سبب میشد که تظاهر به شادمانی بکند.

مورخین دوره قاجاریه برای این که مبدا سبب خشم زمامداران وقت شوند خصائل پسندیده لطف علی خان زند را مسکوت گذاشته اند و لسی نویسندگان اروپائی که با بیطرفی قضاوت میکردند آن خصائل را نوشته اند. یکی از اسناد تاریخی قابل اعتماد

را ببیند ، نه برای این که ازمیهمان- نوازی و کرم لطف علی خان زند استفاده کند.

زیرا (سر - هرفورد - جوتر - بریج) مردی توانگر و دارای شخص بود و احتیاج به لطف علی خان زند نداشت و فقط شوق دیدار آن پادشاه جوان وی را وادار کرد که جستجو کند و آن قدر تحقیق کرد و تجسس نمود تا عاقبت ، لطف علی خان زند را در بیابان یافت.

روزی که مسافر انگلیسی خان جوان زند را در بیابان دید ، مشاهده نمود که وی که در گذشته از میهمانان خود در صحرا ، درون پوش های سلطنتی پذیرائی میکرد در يك سیاه چادر نشسته است یعنی چادری که مسکن قبایل صحرائشین ایران در ییلاق و قشلاق است و آن خیمه را خود مییافتند و در جنوب ایران بیشتر با موی بز بافته میشود.

وقتی لطف علی خان زند مسافر انگلیسی را دید طوری با گرمی و محبت با وی برخورد کرد که گوئی در شیراز ، و در یکی از عمارات سلطنتی یا یکی از باغهای بزرگ و با صفای آن شهر از او پذیرائی مینماید.

هنگام صرف ناهار سفره ای مقابل میهمان انگلیسی گسترده و در آن دو گرده نان و يك ظرف دوغ و قدری کره نهادند و شهریار جوان زند ، بدون این که از محقر بودن غذا ناراحت شود از میهمان خود دعوت نمود که غذا بخورد و هنگام صرف آن غذا که غذای عادی صحرائشینان بود ، لطف علی خان تبسم مینمود و میهمان خود را بحرف میآورد و حرفهای خنده آور میزد تا این که مسافر انگلیسی کسل نشود.

نا تمام

و تپانچه و هم در تیراندازی باکمان مهارت دارد .

بعد از این که سواری و تیراندازی خاتمه مییافت خان جوان زند ازمیهمانان خود دعوت کرد که وارد خیمه هائی که در همان صحرا افراشته بودند بشوند و عصرانه صرف نمایند و نویسنده انگلیسی میگوید تفاوت غذائی که هنگام عصرانه صرف میشد با غذائی که در موقع ناهار صرف میکردید این بود که در اغذیه عصرانه برنج وجود نداشت و در عوض انواع کباب و میوه و بخصوص پرتقال و لیمو که از نقاط گرمسیر در آن فصل بهار آورده بودند صرف میکردید و تمام کباب - هائی که به میهمانان در خیمه می - خوراندند لذیذ بود و نویسنده انگلیسی لذت آن کباب ها را که بعضی از گوشت پرنده تهیه میشد فراموش نمیکرد.

بعد از این که نویسنده انگلیسی مدت يك ماه میهمان لطف علی خان زند بود خواست برود و لطف علی خان زند یکی از اسب های ممتاز خود را با سم (اسب خاصه) با یکدست زین و برك موسوم به (زین خروسی) به میهمان انگلیسی بخشید و آن زین را از این جهت خروسی مینامیدند که قریوس زین چون سر خروس بود و تاج داشت.

(سر - هرفورد - جوتر - بریج) از ایران رفت و بعد از سه سال مراجعت کرد.

ولی در آن موقع ، اقبال از لطف علی خان زند برگشته بود و مسافر انگلیسی نتوانست که وی را در شیراز ببیند و باو گفتند که خان زند در بیابان ها آواره است.

مسافر انگلیسی خیلی میل داشت مرتبه ای دیگر آن جوان دلاور و زیبا و خون گرم و با محبت و میهمان نواز

راجع به استنباط روحیه لطف علی خان زند شرحی است که (سر - هرفورد - جوتر - بریج) در کتاب خود با سم تاریخ ایران نوشته است.

نوشته آن مرد که انگلیسی بود از این جهت درخور اعتماد است که دوبار بایران سفر کرد و هر دو مرتبه ، میهمان لطف علی خان زند بود.

مرتبه اول ، هنگامی آن مرد به ایران و فارس رفت که لطف علی خان زند پادشاه بود و در شیراز (سر - هرفورد - جوتر - بریج) را میهمان کرد و برای تفریح میهمان خود ، هر روز در یکی از باغهای بزرگ شیراز ضیافت میداد.

نویسنده انگلیسی در کتاب خود شرح باغهایی را که در آنها ضیافت داده میشد ذکر کرده و انواع اغذیه و اشربه را که در میهمانیها بر سفره آورده میشد نام برده است.

مرد انگلیسی يك ماه در فصل بهار شیراز که بهترین فصل آن شهر است میهمان لطف علی خان زند بود و در آن مدت ده بار از طرف لطف علی خان زند ، در باغها ضیافت داده شد و هر بار در باغی دیگر از میهمان انگلیسی خود پذیرائی میکرد .

در تمام مدتی که خان جوان زند از میهمان انگلیسی و سایر میهمانان پذیرائی میکرد تبسم بر لب داشت و دقت مینمود که تمام میهمانان صحبت کنند و بخندند و وقت خود را به خوشی بگذرانند و بعد از این که میهمانان غذا میخوردند و پس از صرف غذا ، ساعتی استراحت میکردند میهمان انگلیسی و سایر میهمانان خود را به صحرا میبرد تا این که اسب دوانی کنند و تیراندازی نمایند و (سر - هرفورد - جوتر - بریج) میدید که خان جوان زند ، در تیراندازی باتفک

جزئیات آخرین نبرد برای سقوط برلین

ترجمه از : ریدرز دایجست

نوشته : رایان

-۲۰-

پیشروی قوای شوروی



سه موشك قرمز رنگ بهوا پرتاب شد . در يك لحظه آسمان بالای رود ادر با نور قرمز رنگ روشن گردید . سپس نورافکنهای آماده شده ناگهان روشن شدند . با كمك ۱۴۰ پروژكتور های عظیم ضد هوایی و نور چراغهای كلید خودروها ، تانكها و سایر وسائل مستقیما روی مواضع آلمانیها تابیده شد .

سرهنگ دوم تری یانوسکی خبرنگار جنگی در باره این انوار خیره کننده چنین گفته بود : « بنظر میآید كه خورشید های كهكشان بهم پیوسته باشند » .

بد مجرد آن كه ۲۰۰۰۰ توپ روسی آتش خود را روی مواضع آلمانی ها اجرا كردند صدا های گوشخراشی شبیه زمین لرزه و شكافتن زمین بوجود آمد . طوفانی از آتش و دود و حرارت مواضع آلمانیها را در بر گرفت . شعاع خیره كننده و بیرحم پروژكتور ها سكه آلمانی را در جای خود میخكوب كرده بود و گلوله های مرگبار چون دیواری مذاب روی آنها فرو میریخت . تمام قصبات آلمانی آن منطقه بكلی از هم پاشیده شدند . زمین ، ساختمان های بتونی ، تیرآهن و قطعات درختان از هم پاشیده شده بهوا پخش شدند . شدت انفجار بحدی بود كه هوای منطقه بسیار ناراحت كننده شده و گردبادی بوجود آمد . سالها بعد آلمانیهایی كه زنده مانده بودند می گفتند كه باد غیر منتظره گرمی در میان درختان جنگل جریان یافت و

درختان كوچك را خم كرده و گرد و خاك شدیدی بهوا پراكنده كرده بود . صدا های ایجاد شده خیلی وحشتناك بود . در آتشبار گروهان سواپچكوف توپچی ها با آخرین شدت ممكنه فریاد میزدند و صدای انفجار توپها بحدی بهم آمیخته شده و قوی بود كه خون از گوش افراد جاری شده بود . موشك ها بسرعت رها شده ناله كنان هوای تاریك آسمانرا شكافته بسوی هدف روانه شده بودند و دنباله های سفیدی عقب آنها كشیده شده بود . در میان این آشوب و همههمه واحدهای مهیج ژوكف حرکت خود را بجلو آغاز نمودند .

در صفوف مختلفه این ارتش افرادی دیده میشدند كه در لنینگراد اسمولنسك ، استالینگراد و اطراف مسكو بشدت در برابر هجوم آلمانیها ایستادگی كرده بودند . این افراد مردانی بودند كه برای رسیدن به جبهه ادر نصف قاره اروپا را با جنگ اشغال و زیر پا گذارده بودند آنها سربازانی بودند كه قصبات و شهرهایشان توسط توپخانه آلمانیها ویران شده ، محصولان سوخته ، و خانواده هاشان بدست سربازان آلمانی قتل عام شده بودند . همچنین در میان سربازان هزاران اسیران آزاد شده وجود داشتند ارتش شوروی برای تقویت نیروی انسانی خود احتیاج فراوانی بمردان داشت بحدیكه افراد اسیر آزاد شده را كه از فرط كرسنگی فقط رمقی در

بدنشان مانده بود تحت سلاح قرار داده بودند . در این لحظه حتی آنها هم بجلو میتاختند و تلاش میکردند كه بخاطر رنجهای گذشته و قربانی افراد خانواده خود انتقام بگیرند . افراد واحد های روسی تحت احساسات شدید قرار گرفته بكلی از جا در رفته و صبر نمیکردند كه قایقها آماده شوند یا پلی روی رودخانه زده شود . گلبوف تماشا میکرد كه چگونه سربازان با هلهله خوشحالی و فریادكنان با تجهیزات كامل بداخل رود شیرجه رفته و شنا كنان بطرف آنسوی رود حرکت میکردند . عدهای دیگر در حالیکه خود را به بشكه های خالی آویزان كرده بودند یا از الوار و یا تكه ای چوب و تنه درختان یا هر چیز شناور دیگری استفاده كرده شناكنان از رود عبور میکردند بعد از گذشت ۳۵ دقیقه كه بمباران مواضع آلمانی و خطوط جلو جبهه بطور كامل انجام گرفت آرامشی گیج كننده بر نقاط بمباران شده حكمرما شد . در پناهگاه ستاد فرماندهی ژوكف ناگهان افسران متوجه شدند كه تلفن ها لاینقطع زنگ میزنند . هیچكس نمی دانست كه چه مدتی آنها همچنان زنگ میزدند . همه آنها از يك حالت كری موقتی گوش رنج میبردند . افسران يك يك گوشي تلفن های فرماندهان واحد های جبهه را ابرداشتند و چایكوف خبر بسیار خوبی دریافت كرده مغرورانه چنین اعلام كرد : « هدفهای اول اشغال شده است » .

ژوكف با شنیدن صدای ژنرال

پوپیل و کسب اخبار پیروزی با یک دست چایکوف را جلو کشیده گفت: «عالیت! عالیت! خیلای خوبست! ولی همچنانکه از شنیدن مطالب تلفنی خوشحال بود او در مورد آلمانی‌ها تجربیات فراوانی داشت و میدانست که آنها باین سادگی مواضعی را رها نمیکند و این مارشال خپل و کوتاه قد وقتی ارتفاعات سیلو را تصرف میکرد بهتر باین حقیقت پی برد. او فکر میکرد که تصرف و اشغال آن ارتفاعات مدت زیادی طول نخواهد کشید. بمبافکنهای روسی در این موقع مناطق جلوتری را بمباران می‌کردند. برابر طرح پیش‌بینی شده ۶۵۰۰ هواپیمای روسی این حمله را پشتیبانی هوایی میکرد. ساعت ۶ صبح قرار بود که نیروهای مارشال کونیف خود را بروند نیسه رسانیده و حملات شدیدتر خود را آغاز نمایند.

«به پیش»

با این که اکثر افسران هنریسی از شدت بمباران سخت مرعوب شده بودند معهذا او خویش هیچگونه تعجب و یا ناراحتی بخود راه نداده بود. طرح دفاعی او تا اینجا بخوبی پیشرفت کرده بود. اکثریت واحد‌های ارتش نهم آلمان و توپخانه دست نخورده بدون هیچگونه آسیبی به مواضع بعدی رسیده و منتظر پیشروی روسها ایستاده بودند.

فقط یک مشکل اساسی سر راه هنریسی قرار داشت و آن کمبود نفرات و سلاح توپخانه بود. در مقابل ۲۰۰۰ توپ روسی گروه ارتشهای ویستولا که تحت فرماندهی هنریسی بود فقط ۳۵۰ عراده توپ صحرایی و ۶۰۰ تفنگ ضد هوایی وجود داشت که در این موقع بناچار بجای توپ از آنها استفاده میشد. علاوه هنریسی کمتر از ۷۰۰ تانک قابل استفاده و مسلسل

خودکار در اختیار داشت. با وجود کمبود پشتیبانی هوایی و نداشتن نیروی زرهی احتیاط و قلت مهمات و سوخت، هنریسی میدانست که باید دشمن را متوقف کند.

زمین بهترین موقعیت را برای او فراهم کرده بود بخصوص ارتفاعات نعلی شکل سیلو که دامنه‌های جلوئی آن باطلاقی و ذوعارضه بود. روسها ناچار بودند از این دامنه بالا بروند و توپهای هنریسی در شکافها و معابر دامنه کار گذاشته شده بود.

با وجود آن هنریسی میدانست که او مدت زیادی نمیتواند جلوی روسها را بگیرد و همچنین قادر بحمله متقابل نخواهد بود چون بخاطر حفظ مناطق حساس مجبور شده بود واحد های قلیل زرهی و توپخانه خود را در نقاط مختلف و دور از هم مستقر کرده و گسترش دهد. در ترتیب مواضع و استقرار سلاحها و نفرات او حداکثر تلاش را بکار برده و با در نظر گرفتن تجهیزات و وسائل و موقعیت بهترین راه کار را انتخاب کرده بود ولی وقت کافی در اختیار نداشت.

ژوکف ابتدا اخبار واصله را باور نمیکرد. در حالی که در پست فرماندهی ایستاده بود و افسران ستادش دور او جمع بودند غضب‌آلود خیره نگاهی به چایکوف انداخته و با صدائی که خشم و نفرت از آن میبارید چنین گفت: «واحد های شما به زمین چسبیده‌اند و قادر به پیشروی نیستند؟»

چایکوف شرح داد که واحد های هجومی وقتی به نزدیکی دامنه های ارتفاعات سیلو رسیدند با آتش شدید و سنگین توپخانه دشمن روبرو شده و مجبور به توقف گردیده‌اند. در جویبارها و زمین های باتلاقی تانک های روسی بسختی حرکت کرده و

تعدادی از آنها در اثر اصابت گلوله های ضد تانک آلمانی آتش گرفته بودند و در حالی که شعله های آتش از بالای آنها زبانه میکشید به پیشروی خود ادامه میدادند. چایکوف اضافه کرد که تا این دقیقه ارتش هشتم گارد فقط ۱۵۰۰ یارد پیشروی کرده است. بنا به گفته ژنرال پوپیل، ژوکف جلوی خشم و غضب خود را نگرفته و هرچه دهش می‌آمد نثار میکرد.

مارشال قبول نمیکرد که پیشروی واحد های مهیب او در اثر چندتوپ آلمانی متوقف شوند و حاضر نبود در برلین با سربازان مارشال کونیف رقیبش برخورد نماید. بنابراین فوراً یک سری دستورات جدید صادر کرد.

بمب افکنها باید آتش خود را روی مواضع دفاعی آلمانیها متمرکز سازند: توپخانه باید مواضع مرتفع توپخانه آلمانی را بکوبد. ارتشهای تانک بخصوص باید تلاش خود را فقط در تسخیر ارتفاعات اشغالی آلمانیها بکار برد. ژوکف تصمیم گرفت فوراً این دستورات را از واحد ها بخواهد. کلنل ژنرال کاتاکوف فرمانده ارتش یکم تانک گارد که بطور اتفاقی در پناهگاهش حضور داشت شخصا دستورات صادره را دریافت کرد. ژوکف بازهم خواسته خود را تکرار کرد: ارتفاعات سیلو بهر قیمت شده باید تسخیر شود.

سپس در حالیکه افسران ستاد دنبالش بودند این مارشال خپل کوتاه پست فرماندهی خود را ترک گفت ولی همچنان خشم و غضب در سیمایش نمودار بود سر راه پناهگاه زیر زمینی همچنانکه افسران بحال احترام بدو طرف ایستاده بودند ناگهان رو به کاتاکوف کرده گفت «بسیار خوب! پیشروی را ادامه دهید! به پیش!»

ناتمام

عصر انقلاب در دنیای طب

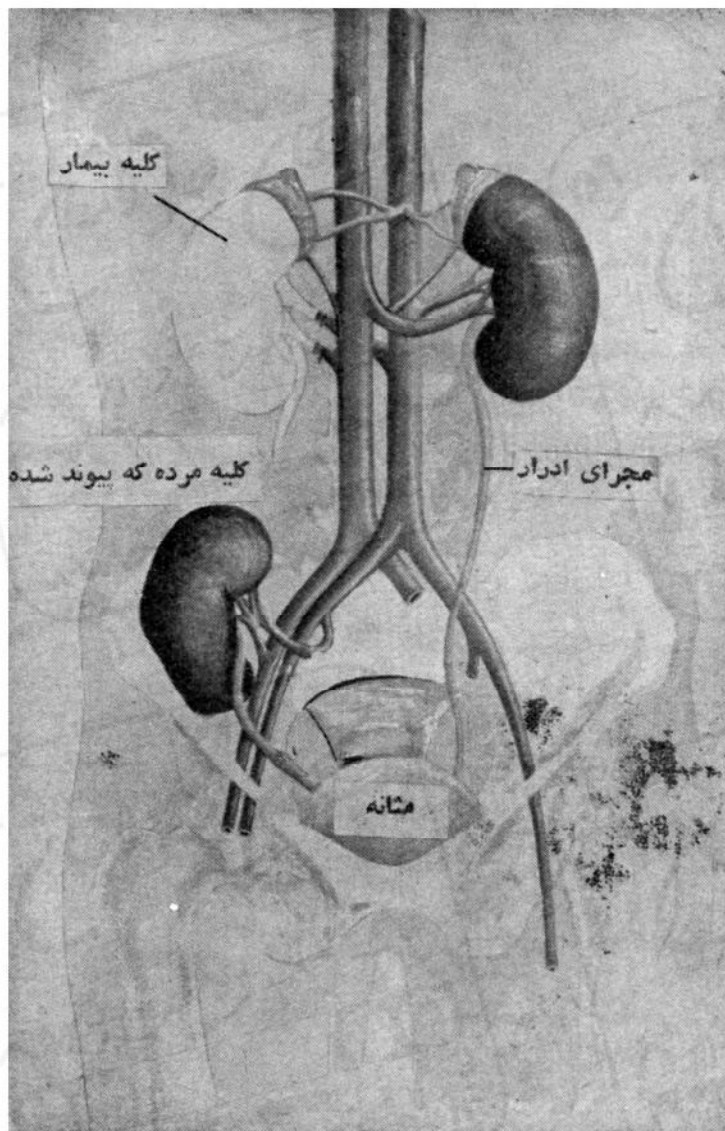
پیوند کلیه و بیماریهای کلیوی

داروئی برایم تجویز کرد که از قضا بسیار موثر واقعشد و از آن پس دیگر دکتر نرفتم» بطوریکه می بینید يك ناراحتی کلیه در عرض چند سال میتواند چنان بیسر و صدا پیشرفت کند که دکتر و بیمار اصلا متوجهش نشوند.

«سالهاست سر درد دارم و این سردرد بقدری شدید است که اکثر روز ها بیشتر از ده تا قرص میخورم سه سال پیش دکتر مخصوص فشار خونم را اندازه گرفت و گفت : خیلی بالا است .

پیوند کلیه مانند پیوند قلب امری پیش پا افتاده شده و در حال حاضر برای پیوند میتوان هم از کلیه مردگان استفاده نمود و هم از کلیه های مصنوعی داکرونی ، یا پلاستیکی. پروفیسور زوخر آلمانی تعریف کرده است :

من طبیب يك بیمارستان دولتی هستم . چندی پیش در حوالی غروب روزی بیمار ۴۴ ساله ای را به بیمارستان ما اعزام داشتند که رئیس یکی از ادارات پست بود . و روی ورقهای که طبیب فامیلی اش بدستش داده بود نوشته شده بود : بنظر من بیمار مبتلی به ناراحتی کیسه صفرا است ولی ما در حین معاینه فهمیدیم این تشخیص درست نبود . آتش بیمار خیلی باعث دردسر ما شد و خیلی کار و فعالیت روی دست ما گذاشت قیافه اش تقریبا مسخ شده و رنگش پریده و زرد بنظر میرسید. و فشار خونس بنحوی غیر عادی بالا بود تشخیص دادیم باید به يك ناراحتی کلیه ای مزمن مبتلا باشد . هرچه به حال عمومی بیمار بیشتر توجه کردیم و هر چه در معاینات خود بیشتر دقیق میشدیم تشخیصمان را تایید شده تر مییافتیم . در خون بیمار آن ماده هائی جمع شده بود که معمولا از ادرار صادر میگردند حالت تهوع بیمار نیز بهمین دلیل بود . در بدنش تعداد گلبول های سرخ بحد اقل رسیده بود و بهمین نسبت بدنش تقریبا دیگر ماده رنگی خون نداشت او بما گفت :



طرز قرار گرفتن کلیه های طبیعی ما در دو سوی ستون فقرات و در باین کلیه ای پیوندی دیده میشود

و طبیعی است که بالاخره روزی مسموم شدن ادرار همه حقایق را برملا میکند و وقتی کار باین مرحله برسد معنیاش آنست که جان بیمار در خطر قرار دارد. بیمار ما نیز به چنین مرحله‌ای رسیده بود لازم بود او را فوری به ماشین کلیه مصنوعی می بستیم و با این ماشین زهر بدن را میکشیدیم و باری سنگین از دوش هر دو کلیه برمیداشتیم. ولی متاسفانه ما چنان ماشینی نداشتیم زیرا بطور کلی در سراسر آلمان غربی فقط بیست مرکز درمانی هستند که ماشین کلیه مصنوعی دارند. چون دستان از هر جهت کوتاه بود به آخرین چاره پناه بردیم، در صدد برآمدیم دست به اقدام (پرتونال دیالیز) بزنیم یعنی خون بیمار را بطور مصنوعی شستشو دهیم طرز عمل شستشوی خون بدینقرار است. دو لوله وارد شکم بیمار می کنند از طریق يك لوله بطور لاینقطع مایع مخصوص شستشوی خون که گرم شده است وارد شکم میشود و سپس از طریق لوله دوم دوباره به قرعی برمیگردد که زیر تخت خواب بیمار قرار دارد.

با اینکار نتیجه زیر بدست می آید: مواد سمی که در خون حل شده اند و در سراسر بدن با خون گردش میکنند و قبلا فقط از راه کلیه ها دفع میشدند، حالا از راه خویریزی دادن پرده صفاق. در مایع مخصوص شستشو حل شده و بخارج دفع میگردند. پرده صفاق یا پوست شکمبه (پرتونوم) که روی جدار حفره شکم کشیده شده است و تمام اعضا در آن قرار دارند. مساحتی برابر دو متر مربع دارد. بدینطریق است که طی چند روز میتوان زهر بدن بیمار را کشید و او را از خطر و بحران رهانید. ولی مراحل هم وجود دارند که اگر کمترین بی توجهی یا سهل انگاری شود ممکن است جان بیمار را بمخاطره بیندازند.

مثلا ممکن است چند سال پیش بیمار لوزتیش را عمل کرده باشد و بعد بی آنکه خودش فهمیده باشد به ورم کلیه مبتلی شده باشد. یا اینکه ممکن است بالا رفتن فشار خون علت دیگری داشته باشد و به کلیه ها آسیب برساند.

سومین چیزی که میتواند به يك آسیب کلیوی منجر گردد عبارت است از خوردن بیش از اندازه قرص های مسکن. در سال ۱۹۵۳ برای اولین بار پزشکان سوئیسی بودند که کشف کردند اگر شخصی قرص سردرد زیاد بخورد به کم خونی وابسته به ناراحتی کلیوی مبتلی میگردد.

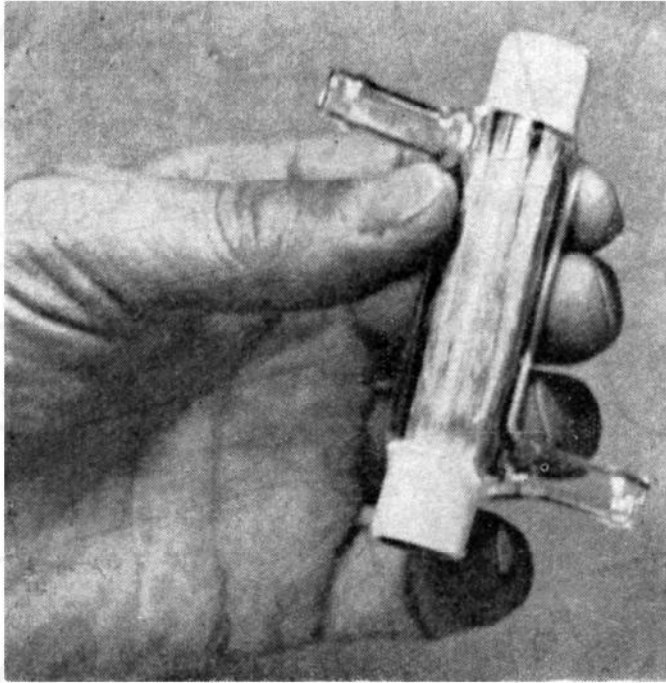
اینگونه بیماران کلیوی معمولا رنگی کبود دارند، همیشه خسته هستند زود از کوره در میروند و بد می خوابند. حقیقت اینست که این بیماران در طول فقط چند سال چند هزار گرم (فناستین) - ماده ای موجود در داروهای

بیهوشی یا خواب آور - به بدن خود خوراندند. ولی تاکنون علم طب نتوانسته کشف کند که فناستین از چه راهی به کلیه ها آسیب می رساند. عده ای حدس میزنند ماده فناستین در کار گلبول های سرخ خون اخلال میکند.

لازم بتذکر است که کلیه ها درزمره مهمترین اعضای بدن ما بشمار می آیند. آنها پشت پوست شکمبه یعنی در دو طرف ستون فقرات قرار دارند. شکلشان عین شکل لوبیا است هر کدامشان ۱۲۰ الی ۲۰۰ گرم وزن دارند رنگشان سرخ آتشی است و در حدود ۱۱ سانتی متر طول دارند. کلیه ها بسادگی تفاله های خون را میگیرند و به مثانه نمیفرستند بلکه بطرق های شیمیائی کلیه ترکیبات مهم - از جمله نمک و قند را میگیرند و دوباره به دستگاه گردش خون پس میفرستند. فقط يك درصد در کلیه ها میماند که در آنجا به اوره مبدل میشود و سپس دفع میگردد. از ۱۵۰۰ لیتر خونی که در هر روز از کلیه ها جریان میکند فقط يك تا يك و نیم لیتر ادرار تشکیل میشود. بدن اگر بخواهد آبش تمام و خشک نشود، و ضمنا به استفرغ شدید، عرق ریزی، و کم خونی مبتلی نگردد باید بهر قیمتی هست کلیه هایش را سالم نگهدارد.

فعالیت کلیه ها مستقل از دستگاه گردش خون است. کم خونی همیشه با پائین آمدن فشار خون همراه است. پائین آمدن فشار خون کلیه ها را دچار اشکال میکند زیرا فشار خون آنقدر قوی نیست که به اندازه کافی خون به ریه ها تلمبه بزند. از طرف دیگر اگر مایعات بدن خیلی کم شوند کلیه ها در معرض تهدید خشک شدن قرار میگیرند. یعنی نه تنها عمل تصفیه خون مشکل میگردد. بلکه مواد سمی نیز در خون انبار میگردند. و در این موقع است که عارضه خطرناک



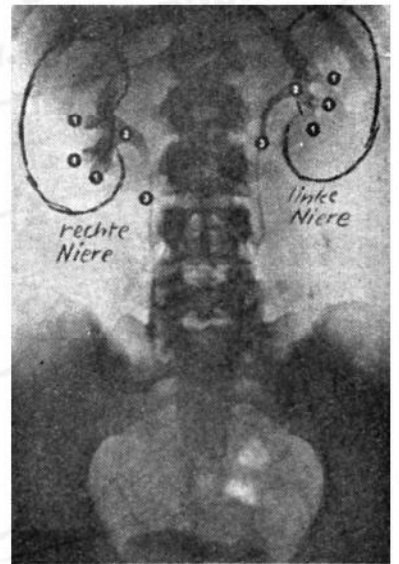


کوچکترین کلیه مصنوعی جهان ساخت پزشکان امریکا

مسمومیت ادراری بروز میکند. تنها در آلمان غربی سالی ۱۷۰۰ نفر بعلت ابتلاء به مسمومیت ادراری میمیرند. سن اکثر تلف شندگان بین ۱۵ تا ۵۰ سالگی نوسان دارد، تنها راه چاره بستن بیمار به هاشین کلیه مصنوعی است.

کلیه های ما اگر باتمام قوا کار کنند فقط میتوانند مقدار معینی از قند و آب را دوباره به دستگاه گردش خون برگردانند و اگر مقدار قند موجود در خون زیاد باشد، یعنی از حد معین تجاوز کند غفلتا در ادرار نیز قند پیدا میشود. بهمین طریق است که دکتر میتواند بفهمد بیمارارش مبتلی به بیماری قند هست یا نه.

هرچه که ما به بدنمان وارد میکنیم از غذاها، نوشیدنیها، داروها گرفته تا تزریقات بنحوی از انحاء وارد خون میشود و از کلیه ها عبور میکند بهمین مناسبت هم داروهای معینی باعث آسیب های کلیوی میشوند. ادرار، ابتدا در محفظه کلیه ها جمع میشود و سپس از طریق دو مجرای ادرار به مثانه میریزد. مجرا های ادرار که لوله



دراین عکس روننگن دو ریه سالم دیده میشود: کلیه راست و کلیه چپ

بزنی) حق دارند زیرا ممکن است مثانه بچه ورم کند. این خطر بیشتر پسر بچه ها را تهدید میکند. ورم مثانه که در دختر بچه ها فقط بصورت يك سرما خوردگی بروز مینماید و مادران بآن اهمیت نمیدهند در سالهای بعد منشاء ناراحتی های کلیوی میگردد.

زن در دوران بارداری بیش از هر موقع دیگر در معرض انواع انفکسیون ها قرار دارد. زیرادردوران آبستنی هر دو مجرای ادرار بشدت گشاد میشوند و چون رحم بزرگ شده به مجرای ادرار فشار میآورد. ادرار در مجرای ادرار فوقانی انبار میگردد و هر انبار شدن ادرار فرصت مناسبی پیش پای انفکسیون ها میگذارد که نتیجه اش تورم مجرای ادرار و تورم کلیه ها است. مردانی که سششان از شصت تجاوز میکند معمولاهنگام ادرار کردن دچار اشکال میشوند زیرا که (فوراشتهر دروزه) روی مجرای ادرار فشار وارد میآورد و ممکن است منجر بشاش بند شدن گردد.

هائی نازك و عضلانی هستند ۲۸ تا ۳۰ سانتیمتر طول دارند و جدا از هم به مثانه می پیوندند. گنجایش مثانه به اندازه نیم لیتر ادرار است. مثانه مرد تقریبا بالای بیضه و در زن جلوی رحم قرار دارد. مجرای ادراری که ادرار را بخارج دفع میکند در مرد تقریبا ۲۴ سانتیمتر و در زن برعکس فقط سه تا چهار سانتیمتر طول دارد. تازه وقتی انسان با آناتومی کلیه ها آشنا شد میتواند بفهمد که بیماری های کلیوی چگونه بوجود می آیند: همیشه اتفاق می افتد که باکتری ها از خارج و از طریق مجرای ادرار وارد مثانه میگرددند، ورم مثانه را موجب می شوند و سپس از طریق مجرای ادرار خودشان را به کلیه ها میرسانند. آغاز خطر از دوران کودکی است. (کلی باکتری) های روده ای از طریق قنداق نوزاد وارد مجرای ادرار میشوند و از آنجا به کلیه ها راه پیدا میکنند. مادران وقتی به بچه ها نهیب میزنند (بچه تو نباید با این شلوار نازك پرسی

در جستجوی عنصر خالص (۲۶)



مسئله سرعت کهکشان ها و موضوع سرعت سیر نور

باشد و خشکالی یا نزول باران های زیاد مطیع قوانین است و شاید هر دو از يك قانون پیروی میکند.

اساس نظریه انشتین بر دو پایه گذاشته شده یکی قانونی که ذکر شد و دیگری سرعت سیر نور که هر ثانیه سیصد هزار کیلومتر است.

انشتین عقیده داشت که سرعت منبعی که نور را تولید میکند هرچه باشد ، سرعت سیر نور همان ثابتهای سیصد هزار کیلومتر است.

فیالمثل کهکشان (الف) اگر با سرعت ساعتی يك میلیون کیلومتر حرکت کند نوری که از آن ساطع میشود با سرعت ثابتهای سیصد هزار کیلومتر حرکت خواهد نمود.

از رقم يك میلیون کیلو متر (در ساعت) در مورد کهکشان مفروض الف حیرت نکنید و در دنیا کهکشان هائی وجود دارد که سرعت حرکتشان از يك میلیون کیلومتر در ساعت بیشتر است .

خورشید ما که در هر ثانیه دویست و پنجاه کیلومتر حرکت دارد در هر ساعت نهصد هزار کیلومتر حرکت میکند.

حتی سرعت دو میلیون کیلومتر در ساعت، در جهان، يك پدیده استثنائی نیست و بعضی از اجرام ، دارای يك چنین سرعت هستند ولی نور آنها در هر ثانیه سیصد هزار کیلومتر سرعت دارد و انشتین اظهار میکرد که سرعت سیر نور ، تغییر نمیکند .

ولی اگر جرمی و فیالمثل ستاره ای با سرعتی حرکت کرد که باندازه سرعت

خلاصه قسمت های قبل

(یوری فیالکوف) دنبال عنصرخالص که موضوع اصلی بحث علمی اوست ما را با خود بسوی کهکشان هامیبرد و با زبانی ساده که امروز علمای شوروی در مجلات آن کشور پیش گرفته اند (تا این که همه از آن استفاده کنند) اطلاعاتی علمی بماندهد و اکنون بحث او در مورد عنصرخالص به يك نکته دقیق رسیده که در این شماره از نظر خوانندگان میگذرد.

مجذور را ما در قانون تبدیل ماده به انرژی و قانون قوه جاذبه و قوانین مربوط به گاز ها و قوانین مکانیکی و قانون های دیگر میاییم و بقول (ادینگتون) دانشمند فیزیکدان انگلیسی مثل این است که اساس قوانینی را که اداره کننده کائنات میباشد بر مجذور نهاده اند.

اگر انشتین قانون تبدیل ماده را به انرژی کشف نمیکرد شاید تا یکصد سال دیگر آن قانون کشف نمی شد همچنانکه اینک در طبیعت پدیده هائی وجود دارد که ما هنوز نتوانسته ایم قوانین آنها را کشف کنیم و شاید تا مدتی آن قوانین کشف نشود.

مثلا ما هنوز نتوانسته ایم قوانین مربوط به نزول باران و برف و وزش باد و بوجود آمدن طوفان را کشف کنیم در صورتی که این پدیده های طبیعی در زندگی نوع بشر خیلی موثر است و امروز در متمدن ترین کشور - های جهان وضع خواربار از حیث کمی یا زیادی بسته است به نزول باران و برف .

نباید تصور کرد که نزول باران و برف و وزش باد و ایجاد طوفان ، دارای قانون نیست .

چون گفتیم محال است در طبیعت پدیده ای بنظر برسد که قانون نداشته

یکی از دانشمندان بزرگ این عصر (انشتین) آلمانی است که بعد از روی کار آمدن نازیها در آلمان ، مطرود شده و اموالش را مصادره کردند و آن دانشمند بآمریکا رفت و اهلیت آن کشور را پذیرفت.

انشتین کاشف قانون تبدیل ماده به انرژی است و میدانیم که استفاده از نیروی انفجار مای هسته ای در این عصر بر اساس قانونی که او کشف کرده صورت میگیرد.

کشف آن قانون که این است (انرژی مساوی است با جرم ضرب در صد مجذور سرعت سیر نور) بدون تردید متوجه مغز يك نابغه علمی است.

بی مناسبت نیست که بگوئیم مجذور در قوانین فیزیک و ساده تر بگوئیم در قوانین کائنات نقشی بزرگ برعهده دارد و انسان ، از روزی که در صدد بر آمده به قوانین کائنات پی برد در بسیاری از موارد به مجذور برمیخورد.

(توضیح - مجذور یعنی ضرب کردن يك عدد در نفس خود و فیالمثل بیست و هفت مجذور رقم (۹) میباشد و شش و بیست و پنج مجذور عدد (۲۵) است - مترجم .)

سیر نور یا بیش از سرعت نور بود ، در آن صورت وضع آن ستاره از لحاظ سرعت سیر روشنائی اش چگونه خواهد بود ؟ این مسئله بدیهی است که هیچ جرم نمیتواند با سرعتی به اندازه سرعت سیر نور حرکت کند مگر این که خود مبدل به نور شود.

گاهی شنیده میشود که مشغول مطالعه راجع به ساختن يك سفینه فضائی هستند که بوسیله (نوترون) - یکی از دو قسمت هسته اتم که از لحاظ الکتریکی خنثی میباشد یعنی نه دارای شارژ مثبت است نه منفی - حرکت خواهد کرد و سرعت آن مساوی با سرعت سیر نور خواهد بود و مسافرت را از جهان خورشیدی خارج خواهد کرد و وارد کهکشان های دیگر خواهد نمود.

يك چنین سفینه هرگز از حدود صفحات افسانه ها خارج نخواهد شد زیرا نمیتوان سفینه ای ساخت که با سرعت سیر نور حرکت کند و برای این که سفینه ای بتواند به سرعت سیر نور حرکت کند باید خود ، نور شود و هرچه در خصوص این نوع سفاین (که با سرعت سیر نور باید حرکت کنند) بگویند افسانه است.

نه فقط انسان قادر نیست که سرعت سیر نور را تحمل نماید (ما از تحمل سرعت های خیلی کمتر عاجز هستیم) بلکه سلول های بدن قادر نیست که با سرعت سیر نور حرکت کند مگر این که خود ، مبدل به نور شود.

چندی قبل ، من مشغول استماع يك بحث علمی از یکی از رادیو های اروپائی بودم و شنیدم که سخنران میگوید در آینده فرزندان مامی-توانند با کشتی های فضائی که با سرعت سیر نور حرکت میکنند خود را به کهکشانهای دیگر برسانند.

اگر سخنران بعنوان يك محقق علمی راجع بیک موضوع علمی صحبت نمیکرد ، بحثی بر او نبود.

در يك افسانه همه چیز را میتوان گفت ولی در يك بحث علمی ، مردی که خود را محقق جلوه میدهد نباید بگوید که در آینده فرزندان ما با کشتی های فضائی که با سرعت سیر نور حرکت خواهد کرد به کهکشان ها مسافرت خواهند نمود .

چون محال است که بتوان سفینه ای ساخت که با سرعت نور (در هر ثانیه سیصد هزار کیلومتر) حرکت کند و ماده ، قادر بآن سرعت نیست مگر این که مبدل به موج شود (و نور یکی از امواج است).

نه مصالحی که يك کشتی فضائی با آن ساخته میشود قادر است که با سرعت سیر نور حرکت کند و نه يك موجود جاندار چون انسان میتواند که سرعت سیر نور را تحمل نماید یعنی سلول های بدن آدمی برای تحمل آن سرعت باید مبدل به نور شود .

یا این که ما افراد بشر اکنون با سرعت ساعتی نهمصد هزار کیلومتر با خورشید حرکت میکنیم و دور کهکشان میگردیم (یا این که اطراف یکی از کانون های کهکشان میگردیم) باز سرعت ما در قبال سرعت سیر نور خیلی کم است و سرعت نور ، یکهزار و دویست برابر سرعت حرکت ما خورشید میباشد (خورشید ثانیه ای ۲۵۰ کیلومتر حرکت میکند).

ما در هیچ عصر ، از ادواردنیا نخواهیم توانست با سرعت سیر نور حرکت کنیم مگر این که انسان و ماده نباشیم.

این افسانه را که مناسفانه گاهی بشکل يك نظریه علمی ابراز میشود باید بکلی دور کرد.

شاید چیزی که بعد از مرك از انسان باقی میماند بر اثر تحولات طبیعی مبدل به موج شود و آن موج با سرعت ثانیه ای سیصد هزار کیلومتر بهرکت در آید ولی موجود زنده و بطور کلی ماده اعم از جاندار یا بیجان نمیتواند با سرعت سیر نور حرکت کند.

چون هیچ جرم قادر نیست با سرعت سیر نور حرکت کند مگر این که نور باشد پس هیچ جرم نمیتواند در عین این که تولید روشنائی میکند با سرعتی بیش از سرعت سیر نور حرکت کند.

هیچ ستاره و هیچ کهکشان ، نمیتواند بدلیلی که در فوق گفته شد با سرعت سیر نور حرکت کند تا چه رسد باین که سریعتر از امواج نور حرکت نماید.

آیا در جهان چیزی هست که سریعتر از سرعت سیر نور و سرعت سیر امواج برقی و مغناطیسی (امواج بی سیم و غیره) حرکت کند؟

در پاسخ میگوئیم بلی و امواج نیروی جاذبه سریعتر از امواج نور و بی سیم حرکت مینماید و سرعت حرکت امواج نیروی جاذبه بقدری زیاد است که تا امروز نتوانسته اند که آن سرعت را اندازه بگیرند و بعضی از دانشمندان میگویند که سیر امواج نیروی جاذبه نا محدود است و يك سرعت نامحدود ، قابل اندازه دیگری نیست.

اگر وسعت جهان را بطوری که در صفحات گذشته گفته شد ده هزار میلیون سال نوری بدانیم امواج نور، برای این که از يك طرف دنیا بطرف دیگر برود ده هزار میلیون سال در راه است ولی امواج نیروی جاذبه آن مسافت را در يك لحظه میپیماید

خطر نابود کردن بمب‌های هیدروژنی در فضا

بمناسبت این که دولت آمریکا مشغول ساختن موشک ضد موشک است تا این که موشک‌های حامل بمب‌های هیدروژنی را که از طرف چین یا شوروی در جنگ احتمالی آینده با آمریکا فرستاده میشود، در فضا نابود نماید دکتر (فین - لارس) آمریکایی یکی از متخصصین اتمی چنین میگوید:

نابود کردن بمب‌های هیدروژنی خصم در فضای آمریکا، بتوسط موشک ضد موشک، برای سکنه شهرهای بزرگ و کوچک و مردم صحرائین آمریکا خطرناک است.

چون یک بمب هیدروژنی که نیروی آن فقط یک مگاتون (یعنی باندازه یک میلیون تون از مواد منفجره) باشد اگر در ارتفاع صد میلی زمین، در فضا، بوسیله موشک ضد موشک منفجر شود، یک آفتاب مصنوعی بوجود خواهد آورد بطول و عرض یکصد میل (یکصد و شصت کیلو متر) و تمام مردمی که در زیر آن آفتاب مصنوعی زندگی میکنند، هرگاه نظر بآن بیندازند کور خواهند شد و اگر نظر را متوجه آفتاب هیدروژنی نکنند باز گرفتار اختلالات بصری خواهند گردید زیرا نور آن آفتاب مصنوعی بقدری زیاد است که بچشم تمام سکنه منطقه زیرین آسیب میزند.

وقتی یک بمب هیدروژنی با نیروی یک مگاتون در ارتفاع یکصد میلی زمین منفجر گردد تمام سکنه منطقه‌ای که بمب بالای آن منفجر گردیده دچار سوختگی جلدی میشوند و ممکن است که موی سر و ابرو و مژگان آنها و اگر عریان باشند موی سایر قسمت‌های بدن بسوزد و بطریق اولی گرفتار قسمتی از تائیرنا گوار تشعشع خواهند شد که این که انفجار بمب هیدروژنی باندازه انفجار بمب اتمی اشعه خطرناک بوجود نمیآورد.

اگر بمب هیدروژنی که در ارتفاع یکصد میلی زمین از طرف موشک ضد موشک آمریکائی منفجر میشود نیروی بیش از یک (مگاتون) داشته باشد، برای سکنه شهرها و صحرائین‌های آمریکا مرگ‌آور خواهد بود و یک بمب هیدروژنی با نیروی پنج مگاتون (نیروی انفجار پنج میلیون تون ماده منفجره) اگر در ارتفاع صد میلی زمین، منفجر شود تمام موجودات جاندار حیوانی و گیاهی را نابود میکند و تمام شهرها را از بین میبرد، و عمارات سمنی و سنگی بر اثر حرارت زیاد تبدیل به گاز میشود و قشر سطحی زمین تبدیل به گاز میگردد و از بین میرود و قشر پائین‌تر طوری میسوزد که از آن گیاه نمیرود.

بطریق اولی اگر بمب‌های هیدروژنی که از طرف موشک ضد موشک آمریکائی در فضای آمریکا منفجر شود نیروی بیشتر داشته باشد، در سطح زمین منطقه‌ای وسیع‌تر نابود خواهد شد.

از مجله علم چاپ آمریکا

و آن لحظه آن قدر کوتاه است که ما نمیتوانیم اندازه بگیریم در صورتی که امروز، یک میلیاردیم گرم نیز اندازه گیری میشود.

ما از قانون قوه جاذبه اطلاع داریم و میدانیم که طبق آن قانون، (دو جسم به نسبت مستقیم جرم خود، و به نسبت معکوس مجذور فاصله فیما بین، یکدیگر را جذب میکنند). ولی از میزان سرعت حرکت امواج نیروی جاذبه بدون اطلاع هستیم.

ما در مقاله آینده راجع به قانون قوه جاذبه که در فوق ذکر شد توضیح خواهیم داد تا این که مفهوم آن روشن شود.

زیرا این قانون که بتوسط (نیوتون) دانشمند انگلیسی کشف شد، با این فرمول که خود نیوتون وضع کرده قدری گنگ است و بعضی از اشخاص نمیتوانند از روی این فرمول بفهمند که قوه جاذبه که نیروی محرک جهان است چگونه عمل میکند.

تمام حرکاتی که در اجرام جهان وجود دارد ناشی از این نیرو است و همین نیرو می‌باشد که زمین را بدور خورشید و خورشید را بدور مرکز کهکشان یا یکی از کانون‌های کهکشان میگرداند و در کهکشان ما چند کانون هست که در آنها تمرکز ماده بیش از جاهای دیگر غیر از مرکز کهکشان است و عده‌ای از منجمین بر آنند که خورشید ما با سرعت ثانیهای دویست و پنجاه کیلومتر، در مدت دویست و چهل و پنج میلیون سال اطراف یکی از آن کانون‌ها می‌گردد و با تمام پیشرفت‌هایی که در علم نصیب آدمی گردیده هنوز، دانشمندان در خصوص ماهیت قوه جاذبه، کوچکترین اطلاع ندارند.

ناتمام

بقیه روزنامه نگاری

میدانند. برخلاف شایعات معمول ابداء تلویزیون و رادیو و سینما در کم شدن تیراژ روزنامه ها و مجلات اثر نکرده است بلکه نداشتن محتوی و مطلب و یا اصولا مطلب قابل خواندن و مطالعه باعث انحطاط مطبوعات فعلی ایران شده است

عده ای از روزنامه های قدیمی و معروف به تقلید از مطبوعات اروپا و آمریکا که قسمتی از صفحات خود را وقف آگهی و اعلان میکنند تقریبا دو ثلث روزنامه های خود را وقف آگهی و یک ثلث و گاهی کمتر از آن را صرف چاپ مطلب مینمایند غافل از این هستند که مردم روزنامه را خریداری نمیکند که فی المثل برای میلیونر کردن فلان تاجر کارخانه دار پیسی کولا یا بیسکویت مینو خریداری کنند و یا عکس معاون فلان اداره سازمان را که به عنوان رپورتاژ چاپ شده است تماشا کنند. مردم روزنامه و مجله را خریداری میکنند که مطلب بخوانند به بینند در داخل و خارج چه خبر است. اگر در آمریکا و اروپا روزنامه ها و مجلات هر روز شامل صد ها آگهی و اعلان هستند مردم در این کشورها اصولا بعضی اوقات روزنامه ها را برای خاطر آگهی و اعلانات آن خریداری میکنند

مضحک تر از همه این که هر روز و هر هفته روزنامه هایی در این شهر منتشر میگردد که گاهی از دو صفحه تشکیل شده است که یک چهارم آن آگهی و رپورتاژ دولتی است و

و چاپ مطالب خوب و جدی و مطلوب و آموزنده سلیقه مردم را عوض کنید. شما با روزنامه نگاری فکر و سلیقه روحی و فکری مردم را رهبری میکنید شما این رهبری را صحیح انجام بدهید آنوقت خواهید دید که مردم تشنه مطالب مفید و جدی و آموزنده خواهند شد.

هر روز صد ها فیلم و داستان اخلاقی و آموزنده در اروپا و آمریکا تهیه و چاپ میشود که هم مشغول کننده است، هم تفریحی و هم آموزنده و اخلاقی. ولی شما میروید کثیف ترین فیلم ها را برای نمایش وارد این کشور میکنید و یا کثیف ترین داستان ها را ترجمه مینمائید. برای این که زودتر و سریع تر میلیونر شوید. غافل از این که اجتماعی را با انتشار اینگونه مطالب گمراه مینمائید.

اگر مطالعه ای در تیراژ روزنامه ها و مجلات منتشره در کشورهای خارجی بکنید (خصوصا تیراژ مجلات و روزنامه های کشورهای که همسایه ایران هستند و هنوز از نظر اجتماعی و سیاسی با ایران در یک سطح هستند) ملاحظه خواهید کرد که در این کشورها تیراژ روزنامه ها و مجلات هر روز در حال توسعه میباشد. ولی در ایران تیراژ بسیاری از روزنامه ها و مجلات که تا ۱۵ الی ۲۰ سال پیش فوق العاده زیاد بود بطرز قابل ملاحظه ای پائین آمده است علت آنرا شاید ناشرین و مدیران و اداره کنندگان اینگونه روزنامه ها و مجلات ندانند و لسی آنهاست که اهل مطالعه هستند کاملا

بقیه خبر و مطلبی است که تمام روزنامه های روزانه و هفتگی چندین بار آنرا چاپ کرده بودند منتهی مدیر روزنامه بتصور این که خیلی زرنک تشریف دارد و میخواهد مردم را گول بزند آنرا با عنوان و تیتیر دیگر بخورد مردم میدهد. من که نمیدانم شما اسم اینگونه روزنامه ها را چه میگذارید! و چگونه حاضر میشوید با دادن آگهی و اعلان و رپورتاژ از نشریاتی حمایت کنید که اسم آنها را همه چیز میتوان گذاشت غیر از روزنامه! چرا از صد ها نویسنده و مترجم خوب که در اطراف و اکناف این کشور وجود دارد حمایت نمیکند تا آثار بهتری برشته تحریر در آورده یا ترجمه کنند که سطح فکر افکار عمومی را بالا ببرند؟

بهر حال همانطور که باقتضای زمان در تمام شئون سیاسی و اقتصادی و اجتماعی کشور تغییرات و تحولاتی در شرف تکوین است. روزنامه نگاری نیز باید از وضع فعلی خارج شود و روزنامه و روزنامه نگار و نویسنده نیز باید در افکار و عقاید و طرز تفکر و متد کار خود تغییر و تحول ایجاد کند و یا این که کاملا کنار برود و میدان را برای روزنامه نگاران و نویسندگان مرفقی و پیشرفته باز بگذارد. روزنامه نگاری دکان آهنگری و نجاری و بقالی و یا دلالی نیست باید درب آن روزنامه هایی را که از روزنامه نگاری به عنوان دکان استفاده میکنند تخته کرد. باید روزنامه نگاران غیر حرفه ای را از میدان خارج و تمام کمک های معنوی و مالی را متوجه روزنامه ها و روزنامه نگاران و نویسندگانی نمود که اولاً صلاحیت معنوی این کار را دارند ثانیاً برای روشن شدن افکار عمومی و توسعه فکری آنها کار میکنند نه برای جیب مبارک و مسموم کردن افکار عمومی والا اگر وضع بهمین هنوال بگذرد هیچیک از اقدامات اساسی شما مورد توجه مردم قرار نخواهد گرفت.

هفت سبب طلا

را که در جنگ کشته میشوند بشهر انتقال دهد و برای اطمینان و رفع هرگونه سوء تفاهم در معرض نمایش عموم بگذارد .
جمعیت انبوهی از زن و مرد و خرد و کلان طرفین جاده‌ایکه از خارج شهر و خیابان نجف آباد به کاخ چهل

بقیه سرنوشت رضا جوزانی

ستون منتهی میشود به صف ایستاده بودند و برای دیدن جعفر قلی که سالهای متعددی نعمت آسایش وامنیت را از مردم اصفهان و دهات اطراف سلب کرده بوده ، انتظار میکشیدند .

در این ضمن اخبار گوناگون در میان جمعیت تماشاچی شایع گردید و کسانی که از خارج شهر میآمدند میگفتند که چهارقد قالبی (روسی) بر سر جعفر قلی بسته و او را سوار یابوی پالانی کرده‌اند و بهمین وضع مضحك وارد شهر میکنند . این شایعه

طرحهای مختلف

رنگهای متنوع

جنس عالی



یک فتواره
فاستونی
کُت و
شلواری
مردانه
اِرِشَم خالص خارجی
فقط
۱۲۷ تومان
در
فروشگاه
بزرگ
ایران
تهران - چیماراه شاه

از شهرستانها سفارش متببول میشود

فروشگاه بزرگ ایران

با مجموعه‌ای از کالاهای برگزیده در خدمت خانواده‌ها



حقیقت نداشت و چون جعفر قلی از ناحیه کتف و گردن آسیب دیده بود پارچه نازکی بر سر او پیچیده بودند تا زخمهای او ناسور نشود و احيانا التیام پذیرد. جعفر قلی بهمین وضع در حالی که میرزا غلامی میرغضب معروف سابق اصفهان با آن هیكل چهارشانه و سینه فراخ و سبیلهای کلفت از بناگوش در رفته قبای قرمز رنگ برتن کرده و خنجر به کمر بسته و پیشاپیش استر سواری او پیاده و صلاانه صلاانه و لنگر انداز در حرکت بود، وارد شهر شد.

جعفر قلی بر سر هر گذر که میرسید، صدای هلهله جمعیت در فضا طنین انداز میگردد و مردم کیل میزدند و به اصطلاح بختاریها گاله میکشیدند. چند روز بعد جعفر قلی در اثر زخمهای گلوله در زندان اصفهان در گذشت. لاشه او را بدستور سردار جنگ برای اثبات حقیقت قضیه وجلو گیری از شیوع اخبار بی اساس يك روز تمام در وسط میدان شاه اصفهان بدار آویختند.

يك هفته بعد رضا جوزانی سرکرده اشار یابی و علینقیچی را وارد شهر کردند و پس از چند روز هر دو را بدار مجازات آویختند. در موقع اعدام رضا جوزانی مرحوم سردار جنگ و میرزا حسن علی خان سراج الملك یکی از محترمین اصفهان از تالار عمارت عالی قاپو ناظر اجرای مراسم اعدام بودند. در همان اوقات شایع شد که زندانیان را شکنجه فراوان میدهند و بقاریکه قبلا تذکر داده شد در این میان گروهی بی گناه نیز که با سردار جنگ و اتباع او خرده حساب داشتند از تحمل رنج و عذاب و شکنجه و عقاب بی نصیب نماندند. سردار جنگ در انتخابات فرمایشی

دوره چهارم از چهار محال و بختیاری به وکالت مجلس انتخاب گردید و کسی که در زمان محمد علی شاه با مجلس و مشروطه مخالف بود و با آزادی خواهان و مشروطه طلبان مجاهده میکرد قدم بعمارت بهارستان نهاد. گویا حاجت به تذکر نباشد که میرزا حسن خان وثوق الدوله رئیس الوزرای وقت در انتخابات دوره چهارم باتمام قوا اعمال نفوذ کرد و در صدد بود که بدست وکلای این دوره قرار داد ۱۹۱۹ را به تصویب برساند که خوشبختانه بقول مرحوم سید حسن مدرس و به اصطلاح اصفهانیا «نماسید». در دوره چهارم میرزا مهدی خان سیدالملك هم که در دستگاه بختیاریها به خدمت اشتغال داشت و مدتی حاکم یزد بود از قمشه (شهرضا) بوکالت مجلس انتخاب شد. سیدالملك برادر ارشد الدوله (سردار ارشد بعد) معروف به علی خان کاردی است که در اوایل سلطنت احمد شاه در همان تاریخی که محمد علی میرزا به گمش تپه وارد شده بود به حمایت شاه مخلوع برخاست و با عده ای ترکمن تصمیم به فتح طهران گرفت و تا خوار و ورامین نیز پیشروی کرد ولی در امام زاده جعفر بدست قوای بختیاری و مجاهدین پیرم خان ارمنی کشته شد.

مرحوم سردار جنگ در اواخر ۱۳۰۳ شمسی به بیماری مهلکی مبتلا گردید و پس از چندی از بختیاری به اصفهان رفت و در بیمارستان مرسلین انگلیسی بستری شد و چون مداوی پزشکان معالج افاقه ای نکرد به تجویز چند نفر از اطبای اصفهان روانه آلمان گردید. در همان اوقاتی که سردار جنگ عازم آلمان بود مرحوم وحید دستگردی که تصادفا از طهران به اصفهان رفت، میگوید:

«نصیر خان سردار جنگ در دوره دو سال حکمرانی و تسلط بر اصفهان به خرد و بزرگ و یتیم و صغیر و زن و مرد ابقا نکرد و بیش از سه چهار کروور تنها خودش از این شهر و توابع آن به غارت برد. البته تا سردار جنگ چهار کروور ببرد کارکنان و عمال وی که بیش از هزار نفر بوده اند لااقل چهل کروور اموال مردم را به یغما برده و در نتیجه بیش از هزار کروور خسارت به يك شهر و بلوکات آن وارد آمده است. شاید کسی تصور کند که در آن چه مینگارم راه اغراق پیموده شده برای رفع این توهم بلوک فریدن اصفهان را شاهد میآورم که در دوره سردار جنگ ده پانزده نایب - الحکومه در این بلوک رفته اند.»

«پس از مشاهده اوضاع و احوال قریه دستگرد با يك دنیا تاجر و تحسیر ناگاه شنیدم سردار جنگ از بختیاری به اصفهان آمده و خیال مسافرت فرنگ دارد برای معالجه درد بی دوائی که جز کیفر خداوند و مکافات دهر چیز دیگری نیست. من از نظر اندرز و نصیحت بنام مظلومین بدبخت و هم از لحاظ رهائی خودش از چنگال کیفر و قهر خداوند مکتوب ذیل را به او نوشتم ولی با این که در موقع خواندن دستش لرزیده و مکتوب از دستش افتاد و رنگ سیاهش از وحشت گاهی سفید و گاهی زرد میشده بخل و شقاوت نگذاشت تا این اندرز طیبانه را پذیرفته به بدبختی و مرض خود و گرفتاری هزار ها مظلوم بی گناه خاتمه بدهد.»

سردار جنگ سرانجام بسال ۱۳۱۰ شمسی دور از دیار و در ولایت غربت یعنی در شهر برلن وفات یافت و جنازه او را به نجف اشرف حمل و در آن جا دفن کردند.

بقیه در کارگاه نمد مالی

۲ - جناب آقای ایرج مستعان
سردبیر محترم نازنین مجله اطلاعات
بانوان.

۳ - جناب آقای ر - اعتمادی
سردبیر محترم مجله جوانان و رهبر
نسل دیگر.

(این سه نفر بعنوان امنای این
شورا پیشنهاد شدند).

۴ - جناب آقای مطیع الدوله
حجازی از نظر بررسی روابط عاشقانه
دختر و پسر که در این کار تخصص
ذاتی دارند.

۵ - جناب آقای علی دشتی از نظر
هنر زیباشناسی شان !!

۶ - جناب آقای داریوش همایون
مفسر معروف برای بررسی روابط دختر
و پسر از لحاظ سیاسی و تعیین موقعیت
سوق الجیشی طرفین !!

۷ - جناب آقای ناصر خدایار به
خاطر سابقه‌ای که در امر سرپرستی
جوانان دارند.

۸ - ... و یک نفر دیگر
(اگر گفتید ؟)

الهی از سرمن کم مباد سایه وعده
این هم شعری از یکی از شرای

خوب روزگار ما در زمینه طنز که
شاعرش از من خواست نامش را ذکر
نکنم.

من از زبان بزرگان هزاروعده شنیدم
هزار شکر که هرگز خلاف وعده ندیدم
بوعده‌ای که رها میشوم زخانه بدوشی
بوعده قرض نمودم بوعده خانه خریدم

به وعده برسر بیموی خود کلاه نهادم
بوعده بر تن عریان خود لباس بریدم
بوعده گشت مرتب بساط فصل بهارم
بوعده گشت فراهم مخارج شب عیدم
چو گشت قسمت من مرغ وعده ، ماهی
وعده

به بحر شوق شناور شدم به چرخ پریدم
شدم بوعده قوی پنجه همچو سام نریمان
برای رستم و سهراب شاخ‌شانه کشیدم
بوعده در نظرم شد کویر لوت گلستان
کنار سبزه نشستم بروی گل پلکیدم
بیال موشک اگر دیگران بماء رسیدند
بزور وعده من اینک به آفتاب رسیدم
اگر چه بخت سیه دست برنداشته ازم
هنوز در گرو وعده است ریش سفیدم

الهی از سرمن کم مباد سایه وعده
که وعده داد بمن هرچه از خدا طلبیدم

بقیه تکلیف مرز لهستان...

این چهار میلیون آلمانی منطقه
سیلزی مانند خیلی از آلمانی های
پروس شرقی و پومرانی از آنجا ها
کوچ کردند و بمناطق دیگری رفتند .
البته در حدود هشتصد هزار نفر از
آنها هنوز هم در سیلزی حضور دارند
ولی با اینوصف موضوع سرحد
لهستان با آلمان با این تصمیم موقتی
دول بزرگ که بصورت یک تصمیم
دائمی درآمد همچون آتشی در زیر
خاکستر پنهان شده و از حرارت
الحاق به مام میهن نیفتاده است تا
چه روزی این خاکستر برکنار رود و
آن آتش سوزان بار دیگر جهانیان را
درببر گیرد.

بقیه نخستین خبرنگار

آن دفعه شلیک خمپاره ها بیش از
دو دقیقه طول کشید و بعد من سر
را متوجه باطل کردم که بینم وضع
او چگونه است و مشاهده نمودم که
تکان نمیخورد.

آهسته سرش را بلند کردم تا
صورتش را بینم و مشاهده نمودم که
زبان از دهانش بیرون آمده اما
نفس میکشد.

گفتم باطل آیا صدای مرا میشنوی؟
سرباز جوان پاسخ نداد و من برخاستم
و نشستم و پشت او را معاینه کردم و
بعد ، وی را آهسته برگردانیدم که
سینه و شکم و پاهایش را از جلو
معاینه کنم و اثر خون ندیدم و دانستم
که قطعات خمپاره وارد بدنش نشده
بلکه گاز ناشی از انفجار خمپاره او را
بشدت بر زمین زده است و فیرباد
زدم و به گلین گود گفتم که باطل
بشدت زمین خورد ، و بیهوش است
و سرخوخته ما آمد و او نیز مثل من
باطل را معاینه کرد و گفت او مجروح
نشده بلکه زمین خورده است.

ناتمام

هفت سبب طلا

بقیه خواب برای خلیج

بقیه مسئولیت انگلستان

و اکنون تنها ما نیستیم که باید شرایط قابل دوامی در خلیج فارس برقرار کنیم. يك قدرت خارجی در صد و پنجاه سال گذشته يك فضای خالی در خلیج فارس بوجود آورده است که تنها خود از عهده پرکردن آن بر میآمده امروز جام توانائی آن لبریز میشود و غم فردای کشور - هائی را که فشارها بیش از همه بر دوش آنها خواهد افتاد ندارد.

این انگلیسها نیستند که باید با مخاطرات آینده در خلیج فارس، با دورنمای کشمکشهای داخلی، تحریکات خارجی، دستاندازیهای دولتهای دیگر، برهم خوردن نظم و تهدید جدی که متوجه صلح و آرامش در کرانه های جنوبی خلیج فارس است، مقابله کنند. این انگلیسها نیستند که منافع حیاتی شان در معرض مخاطره باشد. سرمایه گذاری چند صد میلیونی آنان با مصالح ملتی که برای ادامه زندگی خود به خلیج فارس وابسته است چگونه طرف مقایسه خواهد بود؟

آنها که به جای کوشش در جبران اشتباهات و بی انصافی های گذشته، از ایران خرده گیری میکنند، همچنان از یاد برده اند که ایران در همه شرایط نخستین عاملی است که در هرگونه حسابهای مربوط به خلیج فارس باید در نظر گرفته شود.

عقب نشینی آسوده انگلیسها از خلیج فارس، محترم شمرده شدن تعهدات آنها، ادامه منافع اقتصادی آنان، همه بستگی به روش ایران خواهد داشت. امنیت خلیج فارس، که همه بدین سان پروای آن را دارند در رتبه اول امری مورد علاقه ایران است. چگونه انتظار دارند که ایران باز هم به يك نقش غیر فعال قانع باشد؟

(آیندگان)

کمونیسم را نیز برخ زمامداران کشور های نفت دار ساحل خلیج و کمپانیهای ذینفع و صاحب سهم کشیده مینویسد: «خلیج فارس ممکن است چنان دچار تلاطم حوادث گردد که برای شوروی شاید مشکل باشد تا در برابر تمایل و ترغیب بمداخله در خلیج و گرفتن ماهی از آب های گل آلود مقاومت کند!»

بنظر ما آمریکاییان اگر باندازه دریای کارائیب با وضع این دریا و ساکنان مجاور آن آشنائی داشتند، میدانستند که در اینجا کوسه ماهی هست و نی ماهی خوراکی که باسانی بتوان آنرا فرو برد وجود ندارد!

مناطق دورتر هم کوشیده ایم، شما انتظار دارید عکس العمل هم نشان ندهیم؟

تازه اگر بعد از رفتن انگلستان از خلیج، خلاء بوجود بیاید، يك چنین خلاء و جای خالی را طبیعی است که هوای مجاور باید پر کند، نه هوای سرد سبیری یا هوا های گرم و مرطوب آنور اقیانوسها!

ما فرض میکنیم که این نوشته خواب و خیال نبوده و يك پیش بینی واقعی باشد شما که بدون مراجعه صاحب فال يك چنین قرانی در طالع آن پیشگوئی میکنید از پیش بینی طوفان در چنین دریائی از حالا که سه سال بوقوع آن مانده چه طرفی می بندید؟ شما که باین روشنی و وضوح وقایع و پیشامد ها را پیش بینی میکنید، چرا در مورد ویتنام يك چنین روشن بینی را از دست داده اید؟!

ساینس مونیاتور بدون این که بتواند خواست خود را در پیشگوئی هایش استوار کند جای دیگری مینویسد:

«شاید مسیر طبیعی در جهت قبول و پذیرش تسلط و فرمانفرمائی عربستان سعودی پیش برود، زیرا خاندان سلطنتی سعودی حداقل عرب است»

اگر حداقل عرب بودن، برای هر نوع ادعا و سلطه جوئی کافی است، چرا در مورد فلسطین و سرزمین های اشغالی چنین چیزی نیست؟!

روزنامه آمریکائی درپایان مقاله خود سرانجام شبخ



مسئله فرار مغزها یا بهتر بگوئیم مهاجرت صلاحیت ها و استعداد ها ، مسئله ای جهانی است و نه تنها گریبانگیر کشور های در حال توسعه است ، بلکه متوجه کشور های پیشرفته نیز میباشد. در حال حاضر ده در صد مغز های ارزنده اروپا به آمریکا کشیده میشود و این يك مسئله حیاتی برای قاره اروپا و سایر نقاط دنیا شده است که چه کنند ؟ چند وقت پیش شنیدم همان کسی که شغل مشابه مرا در انگلستان دارد برنامه مفصل و موثری را برای تشویق مغز های فراری ، بازگشت آغاز کرده و خودش هم اکنون در آمریکا است تا با انواع و اقسام وسائل دانشمندان کشور خود را به انگلستان باز گرداند.

پس مسئله فرار مغزها ، مسئله بفرنج و پیچیده ای است و اگر واقعا میخواهیم آن را حل کنیم ، باید مستقیما بر ریشه های درد بپردازیم . این ریشه ها مختلف است ، از يك طرف مسائلی است که به وسائل کار و ابزار تحقیق و محیط علمی مربوط میشود ، مثلا اگر شما يك دانشمند عالیرتبه را در نظر بگیرید که دارای تحصیلات مفصل و بالائی در رشته فیزیک اتمی باشد ، بدیهی است که چنین شخصی نمیتواند در ایران به کلیه وسائل و آخرین دستگاه های تحقیقاتی لازم دسترسی داشته باشد . این آدم اگر واقعا بخواهد کارش را بطور جدی دنبال کند . ناچار باید در يك آزمایشگاه درجه يك باشد و بهترین نوع این قبیل آزمایشگاه ها جز در آمریکا و شوروی وجود ندارد.

حتی امروزه اروپا هم این وسائل را ندارد. در نتیجه آن دانشمندان عالیرتبه بالطبع به کشوری کشیده میشود که وسائل کار در آن موجود است .

مساله دیگری که مطرح میشود ، مساله مالی است . وقتی به يك متخصص

بقیه سخنانی تازه از ...

فیزیک که در انگلستان ماهی پانصد دلار حقوق میگیرد در آمریکا یکمترتبه چندین هزار دلار بدهند ، این شخص هر چه وطن پرست هم باشد ، نمیتواند چنین تفاوت هنگفت حقوقی را ندیده بگیرد ، بخصوص که این بهانه ناخود آگاه را هم خواهد داشت که بخود بگوید در آنجا وسائل مجهزتری در اختیار دارد و در نتیجه بهتر می تواند بعلم جهانی کمک کند. بنابراین هم يك توجیه روانی از لحاظ وجدانش دارد و هم از لحاظ مالی میتواند با فراغت بال بکار خود ادامه دهد. در پاره ای از کشور های در حال توسعه مسائل دیگری هم بر این ملاحظات اضافه میشود . یکی دیگر این که غالبا استفاده صحیح و منطقی در این ممالک از نیروی انسانی نمیشود . خودم پیروز به لیست بعضی از کارمندان یکی از وزارتخانه ها برخوردم که در آن يك متخصص شیمی آلمانی زبان که دارای درجه فوق لیسانس از يك دانشگاه معتبر آلمانی بود يك شغل بسیار نامناسب و کوچک در يك اداره کاربرد بازی داده بودند. قبول دارید که در این موارد نمیتوان گفت که استفاده صحیح و منطقی از نیروی انسانی موجود شده است . این قبیل موارد و از اینگونه نواقص غالبا دیده میشود و متأسفانه واقعیت دارد . این خطر نیز موجود است که از بعضی از آنها به محیط آمریکا و اروپا و محیط آزاد آکادمیک زیاد از حدگاه بدرجه ای عادت میکنند و آنچنان تنبل میشوند که نمیخواهند محیط پر تلاطم و دشوار دیگری را قبول کنند و در نتیجه همچنان در خارج میمانند .

برای این که ما بتوانیم این قبیل اشخاص را باز گردانیم ، ابتدا باید مسائل را با کمال صراحت مطرح کنیم . مثلا این مساله را در درجه اول

برای خود حل کنیم که بازگرداندن این مغزها تا چه حد برای کشور ما ضرورت دارد و تا چه اندازه ارزش دارد ؟ در پاره ای از محافل این نکته را شنیده ام که اگر این آقایان نمیخواهند بیایند ، چه بهتر ! صد سال سیاه نیایند ! من شخصا چنین واکنشی را اصولا صحیح و منطقی تلقی نمیکنم . زیرا نگاهی به احتیاجات کشور باید ما را قانع کند ، خوب این وقتی است که احتیاجی بآنها نیست ولی وقتی که فکر وجود چنین اشخاصی برای آینده مملکت حیاتی است ، دیگر نمی توان مسئله را از روی تعصب و شتاب مطرح کرد. مثلا در بعضی رشته ها ، ما آلمان احتیاج بمتخصصین درجه يك داریم و همان متخصصین درجه يك اروپائی و آمریکائی را گاه حاضرم با حقوق های بسیار گزاف که بر اساس بازار بین المللی معین شده ، استخدام کنیم ، ولی اگر يك چنین ایرانی همین تخصص را داشته باشد ، میگوئیم نمیتوانیم آنها را نصف آن حقوق استخدام کنیم . به نظر من این موضوع بسیار مهم باید از نو و بادی نو مطرح گردد. البته این فکر مخالفین زیاد دارد و عده ای بحق میگویند خیر شما اگر بخواهید حقوق های بسیار بالا باین آقایان بدهید ، همه قوانین استخدامی را بهم میزنید . ولی بنده معتقدم که ما مسئله را نباید تنها از این نظریه بنحوی که با اصول انقلاب ایران تطبیق نکند ، مطرح سازیم . آنچه برای ما حائز اهمیت است تأمین احتیاجات حیاتی آینده کشورمان است. آنچه مطرح است مربوط بزندگی و آینده یکایک ما است و بنابراین باید آنرا با دید دیگری بنگریم . باید مسئله را آنچنان که هست و با توجه بابعاد گوناگون آن مطرح کنیم و آنگاه راه حل مناسب را جستجو نماییم. من شخصا معتقدم که برای آینده ایران بازگشت این افراد حیاتی است . و از طرفی دیگر اطمینان دارم که

بقیه بر آورد های نادرست آمریکائیان

جنوب ببرند از فوریه ۱۹۶۵ آن را به ویتنام شمالی کشاندند و بهمین جهت بهانه حمله شمال بجنوب کم کم باورشان شد و آنرا جدی گرفتند. حمله اخیر ویتنام جمله‌ای را که مک نامارا در ماه اوت گذشته گفته بود بیادشان آورد: سرنوشت جنگ ویتنام در جنوب و فقط در جنوب تعیین خواهد شد. باز هم مک نامارا در گزارش سالیانه‌ای که به کنگره فرستاد البته قبل از شروع حملات اخیر این مطلب را نوشت:

«اگر از این هم بیشتر پول و سرباز به ویتنام بفرستیم باز هم نخواهیم توانست يك احساس ملی را که بر روابط فامیلی، دوستی و بستگی‌های محلی فائق آید بآنها تلقین کنیم. ما نمیتوانیم آن شایستگی حمله و نظم و انضباطی را که مستلزم ایجاد و ابقای حکومت مستقل است در آنها بوجود بیاوریم.»

اینك بار دیگر امریکا در مقابل واقعیتی قرار گرفته است که نمی‌خواست آنرا برو بیاورد. حال آیا باز هم امریکائیه‌ها بدنبال افتخار، دامنه بمباران شمال را به شهرهای جنوب نیز خواهند کشید؟ و نشان خواهند داد که انهدام کامل کسانی را که بنجات آنها قادر نیستند بر ترکان مرجع می‌شمارند یا آنکه بالاخره با توجه بآنچه پیش آمده است برسر عقل خواهند آمد؟

در حالی که جستجو و یافتن و انهدام دشمن بر عهده امریکائی‌ها سپرده شده بود.

* برنامه «آرام سازی» ایالات ویتنام جنوبی که با دقت فراوان وسیله مقامات آمریکائی تهیه و پیاده شده بود بعلت وضع خاص شدیداً مورد تهدید قرار گرفته است. ژنرالهای ویتنام جنوبی خیلی زود اعلام حکومت نظامی را در سراسر مناطق بروش دموکراتیکی که هیچوقت هم بدانها اعتقاد نداشتند و به آنها تحمیل شده بود، ترجیح دادند.

امریکائیه‌ها وقتی به این نتیجه رسیدند که نمیتوانند جنگ را در

محصلین و دانشمندان ما، اگر ما بتوانیم حتی نصف وسائل مورد نیازشان را فراهم کنیم، بایران باز خواهند گشت و در تلاش مشترك ما بخاطر ساختن ایران فردا شرکت خواهند کرد. همانطور که گفتیم ما اگر بتوانیم در ایران شرایط کار مثبت و محیط فکری مساعد را بوجود آوریم و فارغ التحصیلان ما هم — همانطور که بسیاری از آنها در یکی دو سال اخیر بدان پی برده‌اند. اطمینان حاصل کنند که تغییر محسوس و اساسی در اوضاع بوجود آمده و مسئولان امر جدا در صددند که بدردهای آنها رسیدگی کنند و آنها را در پستهای که برایشان ساخته شده قرار دهند. بنده مطمئنم بیشتر کسانی که در آمریکا با حقوقهای بسیار بالا مشغول کار هستند، اگر حتی نصف آن حقوق به آنها داده شود حاضرند به ایران برگردند. و باز بنظر من میتوان راههایی پیدا کرد که بدون برهم زدن اصول کلی استخدام مزایای استثنائی در سالهای اول برای آنها برقرار شود. اتفاقاً دیروز در همین زمینه با آقای نخست وزیر صحبت میکردیم و گفتم مثلاً چه مانعی دارد اگر دولت ایران در مواردی استثنائی، مثلاً بیک متخصص طراز اول شیمی که مورد احتیاج حیاتی ماست، حقوقی که بین حداکثر حقوق‌های رایج خودمان و حقوق او در موسسه آمریکائی که در آن کار میکرده است بدهد و مثلاً تفاوت بین دو را هم بطور «موقت» و بنحوی که در حقوق بازنشستگی او محسوب نشود بپردازد؟ بنظر من اگر این راه هم عملی نباشد، بی شک میتوان راههای دیگری پیدا کرد. مهم آن است که مساله با دیدی تازه و با توجه به اولویت‌های ناشی از احتیاجات آینده ما مطرح گردد نه با دید يك پشت میزنشین اداری و استخدامی.

ناتمام



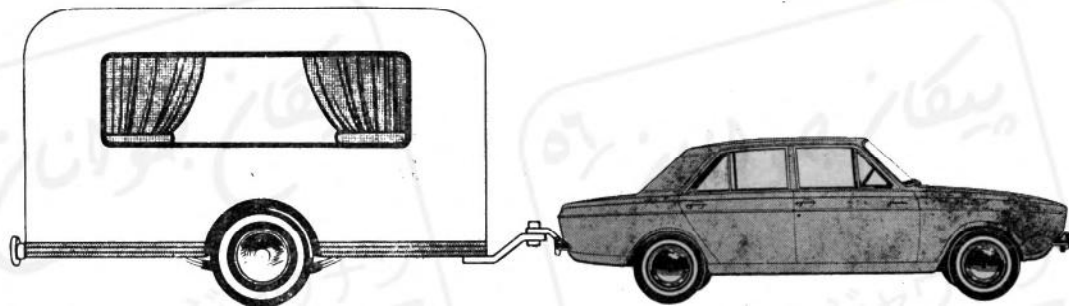
بلیط های مخصوص

اعانه ملی



باجایزه

پیکان پشیاهنک و خانه متحرک، کاروان



چهارشنبه ۲ اسفند قرعه کشی میشود

بیماری وحشتناك روز

كه خانم ها در برابر آن حساسيت دارند چيست ؟



يكدسته بسوی روزه روی آور میشوند و گرسنگی میکشند ، دسته دیگر با عملیات عجیب و غریب عرق از سراپای خود روانه میسازند ... برخی نیز متوسل بادویه میشوند .. عدهایم در این زمینه ها هر اعلانی که در جراید ببینند قیچی میکنند : «در ظرف ۱۵ روز ۱۰ سانتیمتر از قطر شکم شما کم میشود . در ازاء ارسال سه تمبرپست تفصیلات مطمئنی رادریافت خواهید داشت !» علاوه بر ایندسته از کسانیكه بورزش و روزه و معجزه روی آورده اند افراد دیگری هم هستند كه به موسسات زیبایی مراجعه میکنند: در اینجا ها دیگر قضايا خیلی طول و تفصیل دارد : ماساژ ، دوش آب سرد ، جریان شدید هوا ، تسمه های لاغری ... همه روزه صد ها خانم پولدار از چهل بیلا وارد این موسسات میشوند و اندام گوشت آلود خود را بدست انواع و اقسام آلات شکنجه میسپارند .

اما نباید این جریانات را با خنده و مسخره نگاه کرد زیرا تمایل شدید به لاغر شدن گذشته از اینکه بصورت يك بیماری خطرناك در بین افراد شیوع یافته ضمنا كاسی پرسودی هم برای بسیاری از موسسات بوجود آورده است .

در سال ۱۹۶۷ انگلیسها ۶۰۰ میلیون فرانك (در حدود يك هزار میلیون تومان) در راه لاغر شدن خرج کرده اند فرانسویها نیز در همین حدود و امریکائیها خیلی بیش از اینها پول تلف کرده اند .

یکی از کسانیكه در همین موسسات كار میکرد اظهار میداشت زن ها ، هزاریم كه عاقل باشند وقتی پای

لاغری در میان باشد بكلی عقل خود را از دست میدهند آنها حاضرند برای از دست دادن اندکی گوشت و چربی تن بهرکاری در دهند و هر قدر پول از آنها بخواهند بپردازند ... از این نقطه ضعف است كه هوجی ها وكلاه بردار ها استفاده میکنند .

در پاریس ، خانمی كه یکی از این موسسات را میگردداند مدعی است كه زن ها را لاغر میکند و گوشت های زیادی گردن ، غبغب و بازوان را آب میکند . پیش از عملیات و بعد از آن از مشتری عكس میگیرد و هر كس میتواند با مقایسه عكسها معجزه را با چشم مشاهده نماید . اما واقعیت اینست كه اصلا معجزه ای در كار نیست . خانم همسری دارد كه عكاس قابلی است . با تنظیم نور بصورتی خاص پیش از شروع عملیات و بعد از آن از يك زن فریب خورده دوجور عكس با دو تنظیم نور مختلف میگیرد و با كمال بیطرفی و بی نظری در اختیار ایشان میگذارد .

این خانم از هر مشتری پنج هزار فرانك (در حدود هشت هزار تومان) نقد میگیرد و بعد عملیات معجزه آسای خود را شروع میکند .

یکی از مجلات انگلستان طی بحثی بعنوان مواد لاغر کننده نتیجه آزمایش این داروها را روی ۳۰۰ نفر مورد بررسی قرار داده و سرانجام نتیجه میگیرد كه چگونه میتوان باور كرد كه با مالیدن دارویی بروی پوست امكان دارد وزن انسان كم شود ؟ سوال بسیار بجائی است ولی با اینحال

داروهای بسیاری از این قبیل می سازند و براحتی بفروش هم میرسانند .

دكتر «ب» ضمن بحث درباره این اقدامات عقیده داشت اگر چه ساخت و فروش این دارو های مالیدنی یا عملیات بی نتیجه دیگر نوعی غارت پول مردم بیخبر است اما باز باید گفت در مقابل كار های دیگر اینها اموری بسیار بی ضرر و بی خطر است . خطر جای دیگر است و باید با شهادت تمام اعتراف كرد كه پاره ای از اطباء متأسفانه مسئله لاغری را وسیله كاسی قرار داده و اصولا از طب و معالجه مردم دست کشیده اند . البته ازینراه عواید هنگفتی هم بچنگ میآورند ولی بچه قیمتی ؟ هفته گذشته دختر جوان ۱۶ ساله ای بمن مراجعه كرد . او هم نسخه ای از يك پزشك گرفته بود كه لاغر شود و در عوض پول هنگفتی نیز پرداخته بود . اما با مشاهده نسخه او دود از سر من بلند شد . باو دستور داده بودند برای لاغر شدن روزی شش قرص بخورد ... و این قرصها از انواع قرصهائی است كه به محض خوردن ادرار شخص را با سرعتی عجیب زیاد میکند . و این جنایت است ! این قرصها بشدت خطرناك است و حتی خطر مرك دارد مارتین كارول و ماتیلدا كاسادوس بر اثر استعمال همین قرصها جان سپردند ... و چه بسا افراد دیگری كه بیصدا مردند و از علت مرك آنها کسی خبر نشد .

بیمار دیگری داشت كه آقای دكتر اورا با استعمال آرسنیک لاغر کرده بود و ازینراه خانم ۱۰ كيلو لاغر شده ولی در يك حالت بحرانی عجیب قرار گرفته بود . تمام زن ها

نشود محال است صدایش در بیاید ولی برای کوچکترین موفقیتی فوراً بوق و کرنا بدست میگیرند و همه را خبر میکنند...

درین باره سخن را کوتاه کنیم تاریخچه لاغری و کاسبی افرادی که از موضوع سوء استفاده میکنند فقط یک چیز را نشان میدهد: اگر خانمها و گاهی نیز آقایان برای لاغر شدن این همه پول و وقت خود را صرف میکنند و تن بهر زجر و شکنجهای میدهند معلوم میشود که آنها احتیاج مبرم و ضروری دارند که لاغر بمانند

با قیمتی گرانتر از طلا بنوشند. فقط روزهای یکشنبه برای آنها عید بزرگ محسوب میشده زیرا در آنروز بآنها تخم مرغ میدادند همین بیمار میگوید من در سويس سلامت، تعادل عصبی، خلق و خوی خوش و مقدار هنگفتی از پول خودم را از دست دادم و تازه پس از اندک مدتی مجدداً وزنم چهار کیلو بالا رفت...

عاملی که نمیگذارد چنین دکان هائی تخته شود سکوت خانمها در برابر پیسیهائی است که بسر آنها میآورند. اگر خانمی هزار در بزند و موفق

باید بدانند که در طب اعجاز وجود ندارد و دوا و دارو نیز نمیتوانند معجزه کنند. بهمین دلیل حتماً باید باین نکات که هم نادرست و هم خطرناک است تمام خانمها توجه نمایند:

داروهای ملین انسانرا چاق می- کند و اگر میزان مصرف آنها را زیاد کنیم امعاء و احشاء را پشند آسیب میرساند.

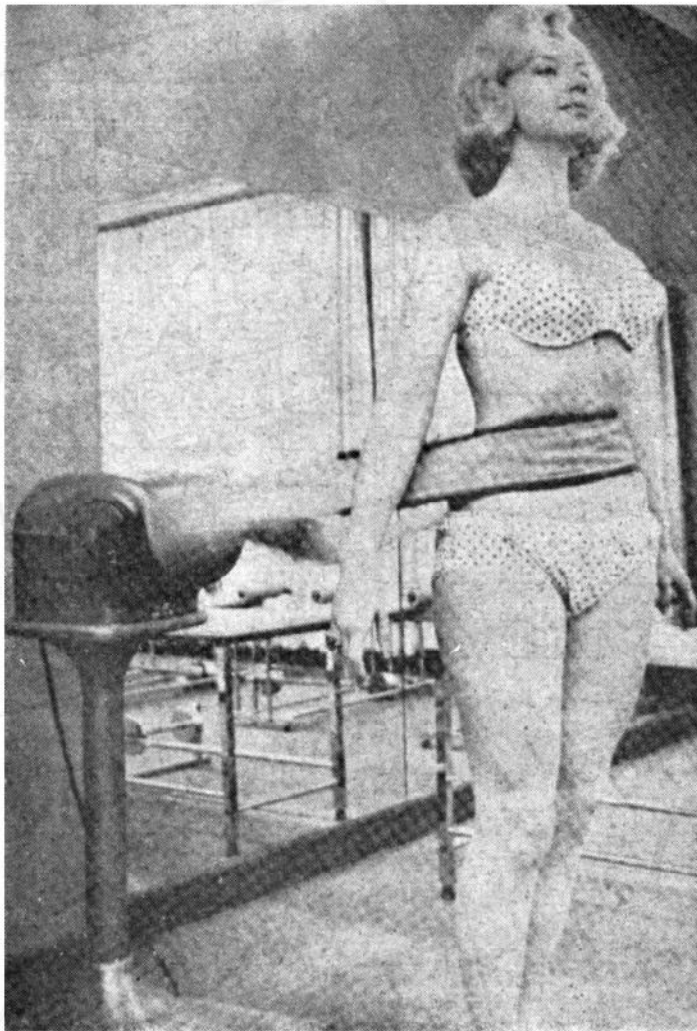
پرهیز از آشامیدن آب نیز موجب چاقی میشود به کلیه ها صدمه میزند و تعادل عادی بین پتاسیم و سدیم بدنرا بهم میریزد. بهمین جهت برعکس آنچه که مردم عادی تصور میکنند باید مصرف آبرای زیاد کرد.

ماساژ اگر بترتیب صحیحی انجام نشود امکان دارد ضایعاتی روی نسوج بوجود آورد.

ورزشهای سنگین و زیاد که تا حد خستگی مفرط ادامه یابد امکان دارد مایه چاقی شود.

تنها داروهائی که میتوانند کمکی در امر لاغری بنمایند ترکیباتی است که از عصاره غدد تیروئید تهیه میشود، داروهای ادرار آور نیز اگر بمقدار ناچیز استعمال شوند موثرند و همچنین دواهایی که اشتها را کم میکند در لاغر شدن اثر دارد. تازه مصرف این دارو ها نیز حتماً باید با تجویز و کنترل طبیب ها صورت گیرد. دواها فقط وقتی اثربخش هستند که توام با رژیم غذایی باشند.

یکی از طرق لاغر شدن - منتها با بهائی بسیار سنگین - مسافرت بکنار دریاچه لوسرن واقع در سويس است. یکی از خانمهایی که پایش بآنجا کشیده شده نقل میکرد که در بهار سال ۱۹۶۵ مجبور شد برای کم کردن چهار کیلو از وزن خود سه هفته در آنجا بماند. تعداد بیماران در حدود ۱۲ نفر بوده اند و برای معالجه اجباراً بایستی روزانه سه لیوان شیر سبزیجات



در یکی از موسسات زیبایی برای لاغر کردن شکم از این دستگاه استفاده میکنند

و یا لاغر شوند : چاق شدن یعنی پیری ! حالا دیگر سن شما را از روی وزنتان معلوم میکنند !

اما درین باره اهل فن چه عقیده‌ای دارند ؟ توجه بفرمائید . دکتر «ل» که در بیمارستان مکرکار میکند بما اظهار داشت : «افرادی که واقعا چاق باشند تعدادشان نادر است و ما نیز فقط از طریق رژیم های طولانی غذایی بمعالجه آنها میپردازیم تحقیقاتی که تا بحال درباره موضوع بعمل آمده هنوز علت واقعی چاقی را برما مکتوف ساخته است . ما وضع و حالت افراد را که رو بچاقی می-روند می بینیم ولی تا بحال وسیله‌ای برای جلوگیری و معالجه آن بدست نیاورده‌ایم بنابراین فقط عوارض و حالات بیمار را تحت مطالعه قرار میدهم و معالجه هم فقط بوسیله رژیم و آن هم در بیمارستان انجام میشود.. اما هیچکدام ازین مسائل علت واقعی پیدایش چاقی را برای ما توضیح نمیدهد»

بنا بعقیده اطباء از کسانی که خود را چاق می پندارند فقط ۲۰ تا ۳۰ درصد واقعا گرفتار بیماری چاقی میباشند . بقیه تماما کسانی هستند که بیک مسئله‌ایکه بشکل غلطی طرح شده پاسخ نادرستی میدهند . درین باره تمام پزشکان جدی هم عقیده هستند : تمایل باینکه همیشه انسان کمتر از میزان بهداشتی هم وزن داشته باشد بصورت يك بیماری درآمد است .

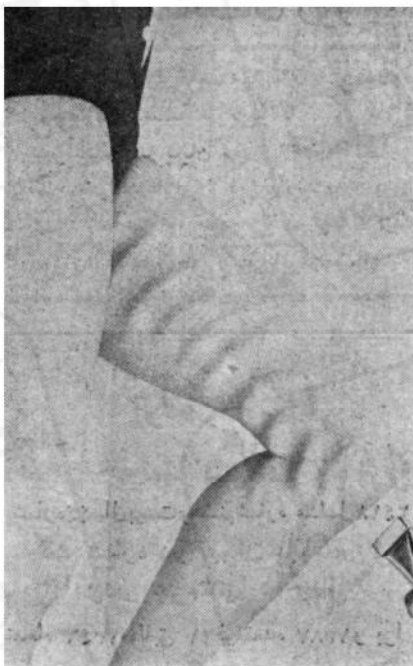
علل قضیه نیز از نظر افراد مختلف است . مد ، ترس از پیری و پیرنمائی ، احتیاج باندام و قامت دلفریب

همه اینها در پیدایش بیماری بنحوی از انحاء موثر است این حقیقتی است و بهر حال گروه انبوهی از مردم

در پی آنند که از وزن خود بکاهند . اگر دوا ، ماساژ ، و سایر چیز ها دواي قطعی قضیه نیست پس چه باید کرد که تا حدود امکان احتیاج سروری و فعلی خانها و برخی از آقایان مرتفع گردد ؟

برای این موضوع پس از بحث ومذاکره با دودسته از علمای روانشناسی و نیز پزشکان شرافتمندی که بخوبی مسئله را می‌شناسند پاسخهای دوگانه زیر را بدست آورده‌ایم :

۱- رژیم غذایی - ورزش = اگر شما چند کیلوئی اضافه وزن دارید میتوانید براحتی آنرا کم کنید . راه آنهم اینست که رژیم غذایی سبکی با توصیه پزشك انتخاب کنید . شرط لازم برای موثر بودن رژیم دو چیز است اولاً نباید بسلامت و تندرستی شما آسیب برساند ثانیاً گرفتن رژیم کار يك روز دو روز نیست . اقلاً هشت



رانهای چاق را میخواهند بوسیله فشار جریان هوای شدید لاغر نمایند . وسیله‌ای پر هزینه و بی نتیجه

ماه یابد ادامه یابد و گاهی نیز بیشتر در بعضی موارد نیز رژیم غذایی در تمام عمر باید رعایت شود .

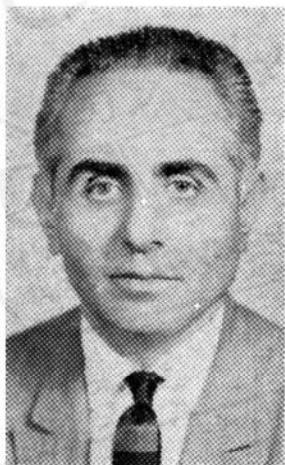
آنچه که بعنوان کمک رژیم می-تواند مورد استفاده قرار گیرد ورزش های سبک و در برخی موارد ماساژ است .

اما آنچه که درین باره خیلی اهمیت دارد مداومت و پی گیری در رژیم و ورزش است و متأسفانه اکثر مردم این نکته را فراموش میکنند و پس از یکی دو ماه احساس خستگی نموده هم رژیم را کنار میگذارند و هم ورزش را از یاد میبرند ...

۲- جنبه روانی موضوع = درین مورد یکی از روانشناسان بزرگ بما گفت : وقتی کسی درباره چاقی و لاغری با من صحبت میکند و از وضع خود گله دارد باو میگویم :

«شخصیت و موجودیت خود را در نظر بگیرید ، عادت کنید که با همین شخصیت خودتان دمساز شوید، خواه لاغر باشید یا چاق ، وقتیکه به شخصیت و معنویت خود اندیشیدید آنوقت احساس میکنید که در نظر دیگران محبوب و موفق جلوه‌گر میشوید دیگر وسواس اینکه هر روز چند کیلو بر وزن شما اضافه میشود از بین میرود ... در جهان امروز که هزاران مشکل اجتماعی و سیاسی در برابر هر زن و مرد متفکری قرار دارد سرگرم شدن با چنین مسائلی یا ناشی از بیکاری و بیفکری است و یا اینکه نتیجه آنست که بطورصاف و پوست کنده انسان آلت دست شارلاتان ها و هوجی هائی شده که با استفاده از هوس بچگانه خانها دکان و کار و کسبی برای خود میخواهند راه بیاندازند .

يك پزشك ایرانی برای نخستین بار عضویت کمیته پزشکی (یاتا) انتخاب گردید



آقای دکتر عنایب موید مدیر خدمات پزشکی هواپیمائی ملی ایران به عضویت کمیته پزشکی انجمن بین المللی حمل و نقل هوائی (یاتا) انتخاب گردید. آقای دکتر موید نخستین پزشك ایرانی و دومین پزشك از کشور های آسیائی و افریقائی است که باین پست منصوب گردید. در این کمیته از یکصد و چهار شرکت هواپیمائی کشور های مختلف جهان که عضو (یاتا) میباشد تنها بیست نفر از پزشكان رشته پزشکی هوائی شرکتهای هواپیمائی جهان عضویت دارند. انتخاب اعضای این کمیته شرایط خاصی دارد که دارا بودن تخصص در رشته بهداشت و سابقه در پزشکی هوائی از آنجمله میباشد. کمیته پزشکی (یاتا) با

سازمان بهداشت جهانی در امور پزشکی هوائی همکاری بسیار نزدیکی دارد و کلیه مسائل مربوط به رشته پزشکی هوائی توسط این کمیته بررسی و تصمیمات لازم اتخاذ میگردد.

بود که از فرستنده تلویزیونی استفاده خواهد کرد.

اعتبار ساختمان فرستنده مذکور بمبلغ شصت و هفت میلیون ریال تامین شده و برنده مناقصه ساختمان نیز اعلام شده و از اوایل سال آینده کار ساختمان آن آغاز خواهد شد. «خاک نفت»

بقیه شایعات روز

* هفته گذشته اعلام شد که دومین فرستنده تلویزیونی کشور در شهرستانها تا پایان سال ۱۳۴۸ آغاز بکار خواهد کرد. این فرستنده در بندر فرحناز بوجود میآید و بعد از آبادان رشت دومین شهر ایران خواهد

بقیه روابط با عراق

همسایگان دیگر خود را ندیده بگیرد و آن را پایه ای برای بسط مناسبات نسازد؟

مطالعه گذشته روابط ایران و عراق برای همه کشور های دیگر عربی از این جهت سودمند خواهد بود. این گذشته نشان می دهد که تا آنجا که به ایران ارتباط دارد هیچ فرصتی برای دوستی از دست نمی رود. در استحکام موقعیت ایران و عزم راسخ آن به حفظ حقوق خود تردیدی نیست. ولی این امر مانع از آن نشده است که در هر جا امکانی پیش آمده از آن بهره برداری گردد و نمونه عراق از این نظر کاملاً گویاست.

با وجود این اگر دوستان عراقی زود تر در باره باقیمانده اختلافات دو کشور که چندان هم اساسی نیست، تصمیم بگیرند و اجازه ندهند پرونده های گذشته همچنان باز بماند، کمکی به تضمین ادامه روابط نیکوی کنونی کرده اند. حتی در میان بهترین دوستان نیز نباید اجازه داد مایه های کدورت باقی بمانند و کهنه شوند. آیندگان

خواندنیا

تهران : اول خیابان فردوسی
تلفن دفتر : ۳۳۳۶۰ - ۳۶۴۵۱
تلگرافی : خواندنیا
تکس : ۲۱۶۲

هر هفته دو شماره روزهای شنبه و سه شنبه منتشر میشود
شماره ۴۴ سال بیست و هشتم شماره مسلسل ۲۴۱۸
تک شماره در تهران پانزده ریال
و در شهرستانها ده ریال

صاحب امتیاز ، مدیرمسئول و سردبیر
علی اصغر امیرانی

سه شنبه اول اسفندماه ۱۳۴۶ مطابق ۲۱ ذی قعدة ۱۳۸۷ و برابر ۲۰ فوریه ۱۹۶۸
بهای آگهی ها هر سطر پنجاه ریال - رپرتاژهای تبلیغاتی سطر یکصد ریال - حق چاپ و انتشار کتب و رسالات مخصوص خواندنیا بطور جداگانه منحصر با اداره مجله میباشد



بابا ایوالله...

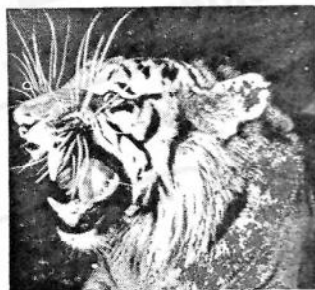
اتومبیل آریا و شاهین مدل‌های ۱۹۶۸



از منم تندرو تره



از منم قشنگ تره



از منم قوی تره



مشخصات فنی

آریا و شاهین به **جعبه دنده سینکرونیزه کامل** (همانگ) مجهز است بدین ترتیب حتی هنگام تعویض معکوس دنده ها ایجاد صدا نمی نماید.

آریا و شاهین به **داشبورد چرمی** مجهز است و درون آن از مواد ابری انباشته شده است تا در مواقع بروز حوادث و ترمز های ناگهانی بر نشینان آسیبی نرسد.

آریا و شاهین به **رادیاتورهای بزرگ** که مختص مناطق کوهستانی و گرمسیری است مجهز است. این رادیاتور با شرایط آب و هوای مناطق مختلف ایران کاملاً تطبیق میکند.

آریا به **آئینه شب** مجهز است و بدین جهت نور اتومبیل هایی که از پشت سر حرکت می کنند هرگز در چشم راننده منعکس نمیشود. بالاخره آریا و شاهین با فضای بیشتر، جای پای بیشتر و دید بیشتر و احساس ایمنی بیشتر انبساط و نشاط بیشتری در سر نشینان خود بوجود می آورد.

آریا و شاهین با **موتور شش سیلندر** مجهز میباشد. قدرت موتور ۱۲۸ اسب در ۴۴۰۰ دور در دقیقه است و باطاقان آن طوری تعبیه شده است که موتور باکمال نرمی و بدون لرزش کار کند.

آریا و شاهین در هر صد کیلو متر فقط ده لیتر مصرف بنزین دارد.

آریا و شاهین به **ترمز دابل** مجهز است. بدین ترتیب در این دو اتومبیل خطر بریدن ترمز یکنلی منتفی شده است.

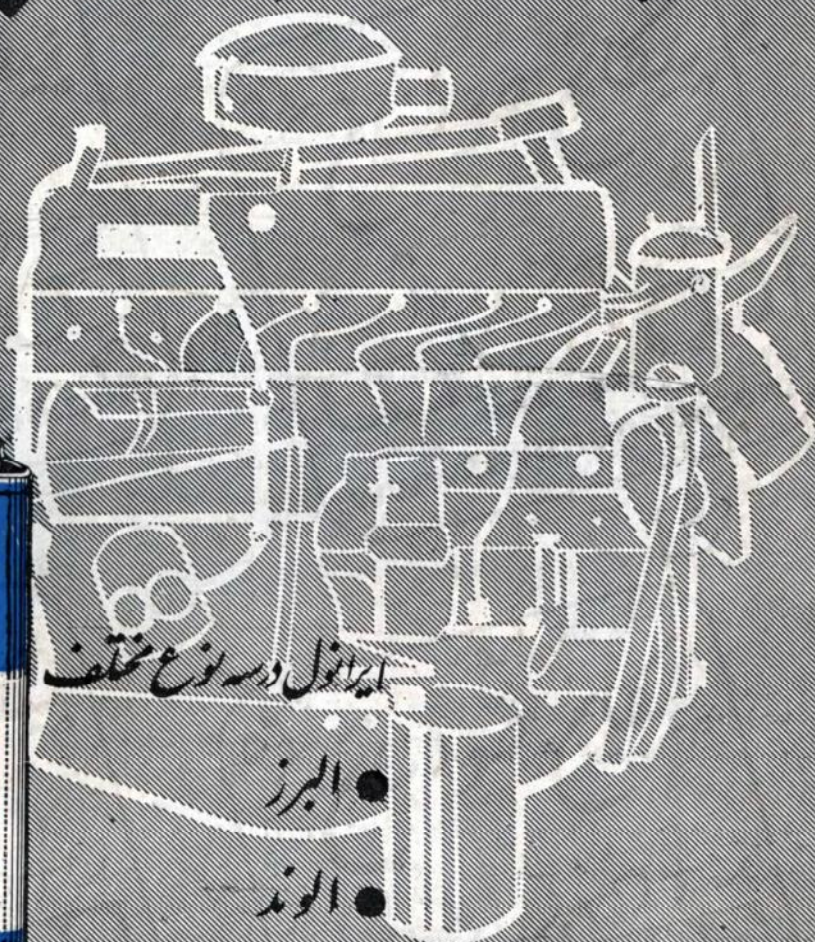
آریا و شاهین به **چراغهای فلاش چهار طرفه** مجهز است تا هنگام توقف های اضطراری در کنار جاده های تاریک رانندگان و سائط دیگر را متوجه نماید.

آریا و شاهین دارای **فرمان تلسکوپی** است و بدین ترتیب هنگام بروز حادثه هیچگونه آسیبی براننده وارد نمیشود.

آریا و شاهین **هرگز بصدا نمیافتد** زیرا قسمت راست و چپ دنده یکپارچه ساخته شده است و فاصله درها همیشه یکسان است.



ایرانول عمر موتور را زیاد میکند



ایرانول در سه نوع مختلف

- البرز
- الوند
- الموت